



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما الصلوة
والتسلیمة

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مسلّمہ ماہِ حثّ شہناخت و ہمایان

ابن تیمیہ

مؤسس افکار و ہدایت

علی اصغر رضوانی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابن تیمیه، مؤسس افکار وهابیت

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۷	ابن تیمیه، مؤسس افکار وهابیت
۱۷	مشخصات کتاب
۱۷	مقدمه ناشر
۱۷	شرح حال ابن تیمیه
۱۷	اشاره
۱۸	نسب ابن تیمیه
۱۸	شروع تحصیل
۱۸	جرأت و جسارت
۱۹	عصر ظهور ابن تیمیه
۲۰	عصر ظهور وهابیت
۲۰	عملکرد سیاسی
۲۱	برخی از فتاوا و آرای ابن تیمیه
۲۱	۱ - تحریم نماز و دعا در کنار قبور اولیاء
۲۱	۲ - تحریم زیارت قبور
۲۱	۳ - تحریم استغاثه به غیر خدا
۲۱	۴ - تحریم برپایی مراسم
۲۱	۵ - تحریم قسم به غیر خداوند
۲۱	۶ - نسبت دادن جسمیت به خدا
۲۱	تناقضات ابن تیمیه
۲۲	روش‌های غلط ابن تیمیه
۲۲	توضیح
۲۳	۱ - روش او در جرح و تعدیل

- ۲ - عملکرد ابن تیمیه در مورد قرآن ۲۳
- ۳ - توسعه در عنوان شرک ۲۳
- ۴ - توسعه در عنوان بدعت ۲۴
- ۵ - اصرار بر تجسیم ۲۴
- ۶ - ادعای اجماعات وهمی ۲۴
- ۷ - تضعیف مغرضانه روایات ۲۴
- ۸ - انکار حقایق تاریخی ۲۵
- ۹ - نسبت دروغ بر مخالفان ۲۵
- ابن تیمیه از دیدگاه اهل سنت ۲۶
- اشاره ۲۶
- ۱ - ابن جُهَیْل ۲۶
- ۲ - یافعی ۲۶
- ۳ - ابوبکر حصینی ۲۶
- ۴ - ابوحنیان اندلسی ۲۶
- ۵ - ابن حجر عسقلانی ۲۶
- مؤلفین یا مناظره‌کنندگان در ردّ ابن تیمیه ۲۷
- ابن قیّم، مروج افکار ابن تیمیه ۲۸
- دشمنی ابن تیمیه با اهل بیت «علیهم السلام» ۲۸
- توضیح ۲۸
- ۱ - مخالفت با نزول آیه مباحله در شأن اهل بیت‌علیهم السلام ۲۸
- اشاره ۲۸
- الف) کسی با پیامبرصلی الله علیه وآله مساوی نیست!! ۲۸
- پاسخ ۲۹
- ب) عدم دلالت «انفسنا» بر مساوات! ۲۹

۲۹ پاسخ

۳۰ (ج) کفایت دعای پیامبر صلی الله علیه وآله!!

۳۰ پاسخ

۳۰ (د) عدم اختصاص به حضرت علی علیه السلام!!

۳۰ پاسخ

۳۰ (ه) مقصود از «انفسنا»، شخص پیامبر صلی الله علیه وآله است!!

۳۰ پاسخ

۳۱ ۲ - توجیه آیه تطهیر

۳۱ توضیح

۳۱ پاسخ

۳۱ پاسخ

۳۲ ۳ - مخالفت با شأن نزول آیه انذار

۳۲ اشاره

۳۲ پاسخ

۳۲ ایراد دیگر

۳۲ پاسخ

۳۲ ۴ - تضعیف دلالت آیه ولایت

۳۳ توضیح

۳۳ پاسخ

۳۳ ۵ - تضعیف شأن نزول آیه مودت

۳۳ اشاره

۳۳ پاسخ

۳۴ پاسخ

۳۴ پاسخ

- ۶ - تضعیف ذیل حدیث ثقلین ۳۵
- توضیح ۳۵
- پاسخ ۳۵
- ۷ - توجیه بی مورد حدیث «ثقلین» ۳۶
- اشاره ۳۶
- پاسخ ۳۶
- فهم علمای اهل سنت از ثقلین ۳۶
- ۸ - تضعیف حدیث غدیر ۳۷
- توضیح ۳۷
- پاسخ ۳۷
- ۹ - تکذیب ذیل حدیث غدیر ۳۸
- اشاره ۳۸
- پاسخ ۳۸
- ۱۰ - تکذیب حدیث «مؤاخاة» ۳۸
- توضیح ۳۸
- پاسخ ۳۸
- ۱۱ - تضعیف حدیث «عمار» ۳۹
- تضعیف حدیث «عمار» ۳۹
- پاسخ ۴۰
- ۱۲ - ردّ حدیث «ولایت» ۴۰
- ردّ حدیث «ولایت» ۴۰
- پاسخ ۴۱
- ۱۳ - تکذیب حدیث «ردّ الشمس» ۴۱
- تکذیب حدیث «ردّ الشمس» ۴۱

- ۴۲ پاسخ
- ۴۲ ۱۴ - جعلی دانستن حدیث «سدّ ابواب»
- ۴۲ جعلی دانستن حدیث «سدّ ابواب»
- ۴۲ پاسخ
- ۴۳ ۱۵ - تکذیب حدیث «مدینه علم»
- ۴۳ تکذیب حدیث «مدینه علم»
- ۴۳ پاسخ
- ۴۳ ۱۶ - تضعیف حدیث «اقضاکم علی علیه السلام»
- ۴۳ تضعیف حدیث «اقضاکم علی علیه السلام»
- ۴۴ پاسخ
- ۴۴ ۱۷ - تضعیف حدیث «قتال ناکثین و...»
- ۴۴ تضعیف حدیث «قتال ناکثین و...»
- ۴۴ پاسخ
- ۴۴ ۱۸ - تکذیب حدیث «محبت حضرت علی علیه السلام»
- ۴۴ تکذیب حدیث «محبت حضرت علی علیه السلام»
- ۴۵ پاسخ
- ۴۵ ۱۹ - تهمت ابن تیمیه به امام علی علیه السلام
- ۴۵ تهمت ابن تیمیه به امام علی علیه السلام
- ۴۵ پاسخ
- ۴۵ ۲۰ - ادّعی بغض صحابه نسبت به حضرت علی علیه السلام
- ۴۶ ادّعی بغض صحابه نسبت به حضرت علی علیه السلام
- ۴۶ پاسخ
- ۴۶ ۲۱ - ادّعی بیعت نکردن اکثر امت با امام علی علیه السلام
- ۴۶ ادّعی بیعت نکردن اکثر امت با امام علی علیه السلام

- ۴۶ پاسخ
- ۴۸ ۲۲ - اعتراض به حزن حضرت زهرا علیها السلام
 ۴۸ اعتراض به حزن حضرت زهرا علیها السلام
- ۴۸ پاسخ
- ۴۹ ۲۳ - اعتراض به شکوه حضرت زهرا علیها السلام
 ۵۰ اعتراض به شکوه حضرت زهرا علیها السلام
- ۵۰ پاسخ
- ۵۰ ۲۴ - اعتراض به قهر کردن حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر
 ۵۰ اعتراض به قهر کردن حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر
- ۵۱ پاسخ
- ۵۲ ۲۵ - اعتراض بر حضرت زهرا علیها السلام به جهت وصیت به دفن شبانه!!
 ۵۲ اعتراض بر حضرت زهرا علیها السلام به جهت وصیت به دفن شبانه!!
- ۵۲ پاسخ
- ۵۳ ۲۶ - نفی اعلمیّت امام حسن و امام حسین علیهما السلام
 ۵۳ نفی اعلمیّت امام حسن و امام حسین علیهما السلام
- ۵۳ پاسخ
- ۵۳ الف) فضایل امام حسن علیه السلام
 ۵۳ امام حسن علیه السلام از دیدگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله
- ۵۴ امام حسن علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت
- ۵۵ کرم امام حسن علیه السلام
- ۵۵ عبادت امام حسن علیه السلام
- ۵۵ حلم امام حسن علیه السلام
- ۵۶ ب) فضایل امام حسین علیه السلام
- ۵۶ عبادت امام حسین علیه السلام

۵۶	حلم امام حسین علیه السلام
۵۶	فضایل امام حسین علیه السلام از زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله
۵۷	گفتار صحابه درباره امام حسین علیه السلام
۵۸	امام حسین علیه السلام از دیدگاه تابعین
۵۸	امام حسین علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت
۵۸	توضیح
۵۸	۱ - ابن حجر عسقلانی
۵۹	۲ - زرنندی حنفی
۵۹	۳ - یافعی
۵۹	۴ - ابن سیرین
۵۹	۵ - عباس محمود عقّاد
۵۹	۶ - دکتر محمد عبده یمانی
۵۹	۷ - عمر رضا کحاله
۶۰	۲۷ - ادّعی برتری شیخین بر امام حسن و امام حسین علیهما السلام
۶۰	ادّعی برتری شیخین بر امام حسن و امام حسین علیهما السلام
۶۰	پاسخ
۶۰	الف) بررسی احادیث سروران جوانان بهشت
۶۰	اشاره
۶۰	تصریح به صحت حدیث
۶۱	ب) بررسی احادیث سروران پیران بهشت
۶۱	اشاره
۶۱	۱ - روایات ترمذی
۶۱	روایات ترمذی
۶۱	سند اول

- ۶۲ سند دوم
- ۶۲ سند سوم
- ۶۲ ۲ - روایت ابن ماجه
- ۶۲ روایت ابن ماجه
- ۶۲ سند اول
- ۶۳ سند دوم
- ۶۳ ۳ - روایت هیثمی
- ۶۳ ۴ - روایت دولابی
- ۶۴ ۵ - روایت عبدالله بن احمد حنبل
- ۶۴ ۶ - روایات خطیب بغدادی
- ۶۴ روایات خطیب بغدادی
- ۶۴ سند اول
- ۶۴ سند دوم
- ۶۴ سند سوم
- ۶۵ سند چهارم
- ۶۵ ۷ - روایت ابن حجر
- ۶۵ ۸ - حدیث ابن النجار
- ۶۵ ۹ - روایت ابن عساکر
- ۶۵ ۱۰ - حدیث ابن ابی شیبہ
- ۶۶ ۱۱ - روایات طحاوی
- ۶۶ پ روایات طحاوی
- ۶۶ سند اول
- ۶۶ سند دوم
- ۶۶ سند سوم

- ۶۶ سند چهارم
- ۶۶ ۱۲ - حدیث ابن ابی حاتم
- ۶۷ ۱۳ - حدیث طبرانی
- ۶۷ حدیث طبرانی
- ۶۷ سند اول
- ۶۷ سند دوم
- ۶۷ ۱۴ - حدیث ابن قتیبه
- ۶۷ نتیجه
- ۶۷ مشکل متن حدیث
- ۶۸ اعتراف به ناصبی بودن ابن تیمیه
- ۶۸ اشاره
- ۶۸ ۱ - ابن حجر عسقلانی
- ۶۸ ۲ - ابن حجر هیثمی
- ۶۸ ۳ - علامه زاهد کوثری
- ۶۸ ۴ - شیخ عبداللّه غماری
- ۶۸ ۵ - حسن بن علی سقّاف
- ۶۸ ۶ - علامه شیخ کمال الحوت
- ۶۹ ۷ - شیخ عبداللّه حبشی
- ۶۹ ۸ - حسن بن فرحان مالکی
- ۶۹ ۹ - ناصر الدین البانی (محدّث وهّابی)
- ۶۹ حکم بغض امیرمؤمنان علی علیه السلام
- ۷۰ صفات دشمنان حضرت علی علیه السلام
- ۷۰ توضیح
- ۷۰ ۱ - خبث ولادت

- ۲ - نفاق ۷۰
- ۳ - فسق ۷۱
- دفاع ابن تیمیه از مخالفان اهل بیت «علیهم السلام» ۷۱
- دفاع ابن تیمیه از مخالفان اهل بیت «علیهم السلام» ۷۱
- ۱ - ادّعی افضلیت عمر بر امام علی علیه السلام!! ۷۱
- اشاره ۷۱
- پاسخ ۷۱
- ۲ - تقدیم سه خلیفه بر امام علی علیه السلام ۷۲
- توضیح ۷۲
- پاسخ ۷۲
- ۳ - ادّعی عدم رضایت یزید به قتل امام حسین علیه السلام ۷۳
- اشاره ۷۳
- پاسخ ۷۳
- ۴ - انکار انتقال سر مبارک امام حسین علیه السلام به شام ۷۴
- اشاره ۷۴
- پاسخ ۷۴
- ۵ - انکار به اسارت بردن حریم امام حسین علیه السلام ۷۵
- توضیح ۷۵
- پاسخ ۷۵
- ۶ - انکار امر یزید به قتل امام حسین علیه السلام ۷۵
- اشاره ۷۵
- پاسخ ۷۵
- ۷ - انکار واقعه حرّه ۷۶
- توضیح ۷۶

- ۷۶ پاسخ
- ۷۶ عوامل قیام مردم مدینه
- ۷۶ توضیح
- ۷۷ ۱ - احساسات دینی
- ۷۷ ۲ - واقعه کربلا وشهادت امام حسین علیه السلام
- ۷۷ ۳ - نابسامانی‌های سیاسی
- ۷۸ رویارویی آشکار
- ۷۸ اعزام نیرو به مدینه
- ۷۹ درگیری لشکر شام و قوای مدینه
- ۷۹ قتل و غارت اهل مدینه
- ۸۰ اعدام شدگان
- ۸۰ ۸ - انکار امر یزید به خراب کردن کعبه
- ۸۰ اشاره
- ۸۱ پاسخ
- ۸۱ کلمات علمای اهل سنت درباره یزید
- ۸۱ ۹ - تمجید از یزیدیه
- ۸۲ ۱۰ - دفاع از خوارج
- ۸۲ ۱۱ - دفاع از قاتلین حضرت علی علیه السلام
- ۸۲ توضیح
- ۸۲ پاسخ
- ۸۳ ۱۲ - دفاع از ابن ملجم
- ۸۳ اشاره
- ۸۳ پاسخ
- ۸۳ ۱۳ - دفاع از بنی امیه

۸۳	توضیح
۸۴	پاسخ
۸۴	سلسله کتاب‌های پیرامون وهابیت
۸۴	پی نوشت ها
۸۴	۱ تا ۱۴۰
۸۵	۱۴۱ تا ۲۹۰
۸۷	۲۹۱ تا ۴۴۰
۸۹	۴۴۱ تا ۵۹۰
۹۱	۵۹۱ تا ۶۱۹
۹۱	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ابن تیمیه، مؤسس افکار وهابیت

مشخصات کتاب

سرشناسه: رضوانی علی اصغر، ۱۳۴۱ عنوان و نام پدیدآور: ابن تیمیه مؤسس افکار وهابیت/ تألیف علی اصغر رضوانی. مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۵. مشخصات ظاهری: ۲۰۸ص. فروست: سلسله مباحث وهابیت. شابک: ۸۰۰۰ریال ۹۶۴-۹۷۳-۰۳۶-۲: ؛ ۸۰۰۰ریال چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۰۳۶-۳: ؛ ۱۶۰۰۰ریال (چاپ سوم) ؛ ۲۳۰۰۰ریال (چاپ چهارم) وضعیت فهرست نویسی: فاپا یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۵. یادداشت: چاپ سوم: تابستان ۱۳۸۷. یادداشت: چاپ چهارم: بهار ۱۳۹۰. یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس. موضوع: ابن تیمیه احمد بن عبدالحلیم ۶۶۱ - ۷۲۸ق. -- نقد و تفسیر موضوع: وهابیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم) رده بندی کنگره: BP۲۰۱/۶۵ الف ۱۷ ر ۶ ۱۳۸۵ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۹۲۴ شماره کتابشناسی ملی: م ۸۵-۲۵۵۴۲

مقدمه ناشر

ترویج فرهنگ ناب محمدی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در طول تاریخ دچار کج اندیشی‌ها و نابخردی‌هایی بوده است که نمونه بارز آن را در اندیشه وهابیت و سلفی‌گری می‌توان نظارگر بود، تفکری که همه مسلمانان جهان را از دین اسلام خارج و فقط خود را مسلمان می‌دانند. عده‌ای اندک که با کج‌اندیشی، مسلمانان جهان و دیگر ادیان را دچار مشکل کرده و چهره‌ای خشن و کریه از دین رحمت ارائه نموده‌اند. معمار این اندیشه ابن تیمیه از مخالفان فرزندان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌باشد که تفکر او از قرن هفتم تا قرن سیزدهم به فراموشی سپرده شده و مورد مخالفت اندیشمندان مذاهب اسلامی قرار گرفت ولی کمتر از یک قرن است که این تفکر انحرافی دوباره در جامعه اسلامی توسط افرادی معلوم الحال مطرح می‌گردد. جا دارد متفکرین اسلامی، جریان‌های فکری منحرف را به مسلمانان جهان معرفی کرده و محور وحدت اسلامی که همان اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله است را تبیین نمایند، محوری که براساس محبت و پیروی از اهل بیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله استوار است و از فحاشی و ضرب و شتم و ترور و بمب‌گذاری به دور است و هیچ‌سختی با آن ندارد. گفت و گو در محافل علمی و معرفی اندیشه ناب، نیاز به آن حرکات انحرافی ندارد، و چنانچه آنان در گفتار صادقند، میدان علم و اندیشه مهیا است. تهاجم استکبار جهانی و صهیونیست‌ها به تفکر اصیل اسلامی از زمانی آغاز و سرعت گرفت که انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری امام خمینی رحمه الله در کشور اسلامی ایران به ثمر نشست و توسط رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه‌ای دام ظلّه هدایت گردید. از کلیه عزیزانی که ما را در نشر معارف اهل بیت علیهم السلام یاری می‌نمایند به ویژه تولیت محترم مسجد مقدس جمکران حضرت آیت الله وافی و همکاران در مجموعه انتشارات و مؤلف محترم جناب استاد علی اصغر رضوانی کمال تشکر و قدردانی را داریم امید است مورد رضای حضرت حق قرار گیرد. ان شاء الله. مدیر مسؤول انتشارات مسجد مقدس جمکران حسین احمدی

شرح حال ابن تیمیه

اشاره

یکی از کسانی که در طول چندین قرن، مورد توجه خاص وهابیان قرار گرفته و برای او ارزش فراوانی از نظر علمی قائلند؛ تقی

الدین احمد بن عبدالحلیم معروف به «ابن تیمیه» است. او کسی است که افکار وهابیان از او سرچشمه می‌گیرد. وهابیان برای او کنگره‌های علمی گرفته و کتاب‌هایی در مدح و منزلت و شخصیت علمی‌اش تألیف نموده‌اند. و در حقیقت او را مؤسس مذهب خود می‌دانند؛ اگر چه آنان در ظاهر این مطالب را اظهار نکرده و خود را سلفی می‌نامند. ما در این کتاب قصد داریم که به شرح زندگی او پردازیم:

نسب ابن تیمیه

صاحبان کتب تراجم درباره نسب او چنین گفته‌اند: وی احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن عبدالله بن خضر، تقی الدین، ابوالعباس، ابن تیمیه، الحرائی، الحنبلی، است. در شهر حرّان در سال ۶۶۱ ه. ق متولد شد و در سال ۷۲۸ ه. ق در دمشق وفات یافت. در خانه‌ای پرورش یافت که اعضای آن بیش از یک قرن پرچم‌دار مذهب حنبلی بوده‌اند. (۱) او بعد از شش سال با سایر خانواده‌اش از شهر خود - به جهت هجوم تاتار - هجرت کرده وارد دمشق شد. در آنجا برای پدرش موقعیت تدریس در مسجد جامع دمشق فراهم گشت و به تربیت دانش‌پژوهان پرداخت.

شروع تحصیل

او شروع به تحصیل نمود. ابتدا نزد پدرش مشغول به تحصیل شد. و سپس اساتیدی را برای خود انتخاب نموده و از آنان بهره‌مند شد. برخی از اساتید او عبارتند از: ۱ - احمد بن عبدالدائم مقدسی. ۲ - ابو زکریّا سیف الدین یحیی بن عبدالرحمان حنبلی. ۳ - ابن ابی الیسر تنوخی. ۴ - عبدالله بن محمّد بن عطاء حنفی. ۵ - ابو زکریّا کمال الدین یحیی بن ابی منصور بن ابی الفتح حرّانی. ۶ - عبدالرحمان بن ابی عمر، ابن قدامه مقدسی حنبلی. نزد جماعتی از زنان هم درس فرا گرفت که عبارتند از: ۱ - امّ العرب، فاطمه، دختر ابی القاسم بن قاسم بن علی معروف به ابن عساکر. ۲ - امّ الخیر، ستّ العرب، دختر یحیی بن قایماز. ۳ - زینب، دختر أحمد مقدسیه. ۴ - زینب دختر مکّی حرانیه. آخرین استاد او شرف الدین احمد بن نعمه مقدسی (متوفای ۶۴۹ ه. ق) بود که اجازه فتوا را به ابن تیمیه داد. (۲)

جرات و جسارت

پدرش او را برای رسیدن به اجتهاد و نشستن بر کرسی درس آماده کرد. تا آن‌که بعد از وفات پدرش بر کرسی تدریس در مسجد جامع دمشق نشست و درسش را در زمینه‌های مختلف؛ از قبیل: تفسیر، فقه و عقاید گسترش داد. لکن به خاطر کج سلیقگی و انحرافی که داشت درصدد مخالفت با عقاید رایج مسلمین برآمد و با تمام مذاهب رایج در آن زمان به مخالفت برخاست. فتوا و نظرات اعتقادی و فقهی‌اش برای او مشکل‌ساز شد. در جواب نامه‌ها و سخنان خود اعتقاداتش را که با عقاید عموم مسلمین سازگاری نداشت - از قبیل تجسیم، حرمت زیارت قبور اولیا، حرمت استغاثه به ارواح اولیای خدا، حرمت شفاعت، حرمت توسل و... - ابراز می‌کرد. وقتی افکار و عقاید او به علمای عصرش رسید با او به مخالفت برخاسته و از نشر آن ممانعت کردند. ابن کثیر - یکی از شاگردان ابن تیمیه - می‌گوید: «در روز هفتم شعبان مجلسی در قصر حاکم دمشق برگزار شد. در آنجا همه متفق شدند که اگر ابن تیمیه دست از افکار باطلش برندارد او را زندانی کنند، لذا با حضور قضات او را به قلعه‌ای در مصر فرستادند. شمس‌الدین عدنان با او به مباحثه پرداخت. در آن جلسه عقاید خود را ابراز نمود. به حکم قاضی او را چند روز در برجی حبس نموده و سپس او را به حبس معروفی به نام «جَبّ» منتقل ساختند...» (۳) می‌گوید: «در شب عید فطر همان سال، امیر سیف الدین سالار نایب مصر، قضات سه مذهب را با جماعتی از فقها دعوت نمود، به پیشنهاد آنان قرار شد که ابن تیمیه از زندان آزاد گردد؛ البته به شرطی که از

عقاید خود برگردد. کسی را نزد او فرستادند و با او در این زمینه صحبت نمودند ولی او حاضر به پذیرش شروط نگشت. سال بعد نیز ابن تیمیه هم چنان در «قلعه الجبل» مصر زندانی بود، تا آن که او را در روز جمعه ۲۳ ربیع الاول از زندان آزاد کرده و مخیر به اقامت در مصر یا رفتن به موطن خود، شام نمودند. او اقامت در مصر را برگزید، ولی دست از افکار خود برنداشت. در سال ۷۰۷ ه. ق. باز هم به جهت نشر افکارش از او شکایت شد. در مجلسی ابن عطا بر ضد او اقامه دعوا کرد، قاضی بدرالدین بن جماعه متوجه شد که ابن تیمیه نسبت به ساحت پیامبر صلی الله علیه و آله گستاخی می‌کند، لذا نامه‌ای به قاضی شهر نوشت تا مطابق دستور شرع با او رفتار شود. با حکم قاضی دوباره به زندان رفت، ولی بعد از یک سال آزاد شد. در قاهره باقی ماند تا آن که سال ۷۰۹ ه. ق. او را به اسکندریه تبعید کردند. در آنجا هشت ماه توقف کرد و بعد از تغییر اوضاع، روز عید فطر سال ۷۰۹ ه. ق. به قاهره بازگشت و تا سال ۷۱۲ ه. ق. در آنجا اقامت داشت تا آن که به شام بازگشت. (۴) ابن تیمیه در سال ۷۱۸ ه. ق. در شام، کرسی تدریس و افتاء را بر عهده گرفت و در آن جا نیز فتاوا و عقاید نادر خود را مطرح نمود. این خبر به گوش علما و قضات و دستگاه حاکم رسید، او را خواستند و در قلعه‌ای به مدت پنج ماه حبسش نمودند. سرانجام روز دوشنبه، عاشورای سال ۷۲۱ ه. ق. از قلعه آزاد شد. پس از آزاد شدن تا سال ۷۲۶ ه. ق. بر کرسی تدریس قرار داشت. باز هم به خاطر اصرار بر افکار خود و نشر آن، در همان قلعه سابق محبوس و تحت نظر قرار گرفت. در آن مدت مشغول تصنیف شد، ولی بعد از مدتی از نوشتن و مطالعه ممنوع گشت، و هر نوع کتاب، قلم و دواتی که نزد او بود، از او گرفته شد. (۵) یافعی می‌گوید: ابن تیمیه در همان قلعه از دار دنیا رفت؛ در حالی که پنج ماه قبل از وفاتش از دوات و کاغذ محروم شده بود. (۶)

عصر ظهور ابن تیمیه

پیشرفت اسلام در اروپا و شکست اندلس برای غرب صلیبی بسیار تلخ و ناگوار بود، و لذا آنان را به فکر و اندیشه انتقام واداشت و در سال‌های پایانی قرن پنجم، پاپ رم، با فرمان حمله به فلسطین (قبله اول اسلام)، صدها هزار مسیحی برافروخته از کینه دیرینه صلیب بر ضد توحید از اروپا به راه افتادند تا قدس را قتلگاه مسلمانان سازند و به دنبال آن در جنگ‌های مشهور صلیبی که حدود ۲۰۰ سال (۴۸۹ - ۶۹۰) به طول انجامید، میلیون‌ها کشته و زخمی بر جای گذاشت. در همان زمانی که مصر و شام سخت با صلیبیان درگیر بودند، امت اسلامی با طوفانی مهیب‌تر؛ یعنی حمله مغولان به رهبری چنگیز مواجه گردید که آثار ارزشمند اسلامی را نابود و یا غارت کردند. و پنجاه سال بعد از آن (۶۵۶ ه. ق.) توسط هلاکو نواده چنگیز، بغداد به خاک و خون کشیده شد و طومار خلافت عباسی در هم پیچید. و سپس بر حلب و موصل (۶۵۷-۶۶۰ ق) همان بلا را آورد که بر بغداد وارد کرده بود. ابن اثیر مورخ مشهور اهل سنت می‌نویسد: «مصایب وارده بر مسلمین از سوی مغول آن‌چنان سهمگین بود که مرا یارای نوشتن آن‌ها نیست و ای کاش مادر مرا نمی‌زاد». (۷) گفتنی است که در طول سلطه مغول، فرستادگان سلاطین همواره می‌کوشیدند با جلب نظر مغولان و همدستی با آنان، امت اسلامی را از هر سو تار و مار کنند. افزون بر این که مادر و همسر هلاکو و سردار بزرگش در شامات (کیتو بوفا) مسیحی بودند. و همچنین اباق‌خان (۶۶۳ - ۶۸۰ ه. ق) فرزند هلاکو با دختر امپراتور روم شرقی ازدواج کرد و با پاپ و سلاطین فرانسه و انگلیس بر ضد مسلمین متحد شدند و به مصر و شام لشکر کشیدند. و از همه بدتر (ارغون) نوه هلاکو (۶۸۳ - ۶۹۰) به وسوسه وزیر یهودی‌اش سعدالدوله ابهری در اندیشه تسخیر مکه و تبدیل به بت‌خانه افتاد و مقدمات این دسیسه را نیز فراهم ساخت، که خوش‌بختانه با بیماری ارغون و قتل سعدالدوله آن فتنه بزرگ عملی نشد. (۸) الحمد لله. در چنین زمان حساسی که کشورهای اسلامی در تب و تاب این درگیری‌های ویرانگر می‌سوخت و مسلمانان مورد حمله ناجوانمردانه شرق و غرب قرار گرفته بودند، ابن تیمیه مؤسس اندیشه‌های وهابیت دست به نشر افکار خود زد و شکافی تازه در امت اسلامی ایجاد کرد. شوکانی از علمای بزرگ اهل سنت می‌گوید: «صرح محمد بن محمد البخاری الحنفی المتوفی سنه ۸۴۱ بتبديعه ثم تکفیره، ثم صار یصرح فی مجلسه: أن من

أطلق القول على ابن تيميه أنه شيخ الإسلام فهو بهذا الاطلاق كافر؛(۹) «محمّد بن محمّد بخاری حنفی متوفای سال ۸۴۱ در بدعت گذاری و تکفیر ابن تیمیه بی پرده سخن گفته است تا آنجا که در مجلس خود تصریح نموده که اگر کسی به ابن تیمیه "شیخ الاسلام" اطلاق کند، کافر است.»

عصر ظهور وهابیت

از آنجایی که افکار باطل ابن تیمیه در منطقه شامات که مهد علم و دانش بود، با انتقادات و اعتراضات علما و دانشمندان مذاهب مختلف مواجه گردید و باعث انزوای ابن تیمیه گشته، افکار و عقاید وی در بوته فراموشی سپرده شد. ولی در قرن ۱۲ ه. ق این افکار در منطقه نجد که عاری از تمدن و فاقد فرهنگ بود، مجدداً منتشر شد و پس از آن توسط قدرت سعودی و با پشتیبانی قدرت‌های استعماری به ترویج آن‌ها پرداخته شد. طرح مجدد افکار ابن تیمیه توسط محمّد بن عبدالوهاب در بدترین شرایط تاریخی و اوضاع بسیار نامناسبی صورت گرفت که امت اسلامی از چهار طرف مورد تهاجم شدید استعمارگران صلیبی قرار داشت و بیش از هر زمان نیاز به وحدت کلمه داشت. انگلیسی‌ها بخش عظیمی از هند را با زور و تزویر از چنگ مسلمانان خارج ساخته و با پایان دادن به شوکت امپراطوری مسلمان تیموری، خواب تسخیر پنجاب و کابل و سواحل خلیج فارس را می‌دیدند و لشکر آنان گام به گام به سمت جنوب و غرب ایران پیش‌روی می‌کرد. فرانسوی‌ها به رهبری ناپلئون، مصر و سوریه و فلسطین را با قوه قهریه اشغال کرده و در حالی که به امپراطوری مسلمان عثمانی چنگ و دندان نشان می‌دادند، در اندیشه نفوذ به هند بودند. روس‌های تزاری که مدعی جانشینی سزارهای مسیحی روم شرقی بودند با حملات مکرر به ایران و دولت عثمانی می‌کوشیدند قلمرو حکومت خویش را از یک سو تا قسطنطنیه و فلسطین و از سوی دیگر تا خلیج فارس گسترش دهند و بدین منظور اشغال نظامی ایران و دولت عثمانی و اروپا و قفقاز را در صدر برنامه‌های خود قرار داده بودند. حتی آمریکایی‌ها نیز چشم طمع به کشورهای اسلامی شمال آفریقا دوخته و با گلوله باران شهرهای لیبی و الجزایر، سعی در رخنه و نفوذ به جهان اسلام داشتند، جنگ اتریش با دولت عثمانی بر سر صربستان و همکاری ناوگان جنگی هلند با انگلیسی‌ها در محاصره نظامی پایتخت الجزایر نیز در همین دوران بحرانی صورت پذیرفت.

عملکرد سیاسی

اسلام دینی است که مردم را به دو اصل اساسی دعوت می‌کند: یکی کلمه توحید و دیگری توحید کلمه و وحدت بین مسلمین. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در طول ۲۳ سال بعثت مردم را به کلمه توحید و گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و التزام به تبعاتش دعوت کرد. نیز همه را برای پیش برد اهداف اسلام به توحید کلمه و اتحاد فراخواند؛ زیرا در سایه اتحاد است که مسلمین می‌توانند بر مشکلات فائق آمده، راه نفوذ دشمنان را ببندند. خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»؛(۱۰) «همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و متفرّق و پراکنده نگردید.» در جای دیگر می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»؛(۱۱) «همانا مؤمنین برادر یکدیگرند.» لذا پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بین اوس و خزرج، مهاجرین و انصار عقد اخوت بست. در عین حال مشاهده می‌کنیم که ابن تیمیه به این سفارش‌ها توجهی نکرده و با ابداع افکاری بر خلاف عموم مسلمین - از صدر اسلام تا زمان خود - و تکفیر آنان، سبب ایجاد اختلاف بین مسلمین شد؛ خصوصاً با در نظر گرفتن وضع سیاسی آن عصر؛ زیرا سرزمین‌های اسلامی از هر طرف مورد هجوم و غارت دشمنان سرسخت اسلام و مسلمین قرار گرفته بود. در آن زمان که مسلمین احتیاج مبرمی به اتحاد و یک پارچگی داشتند، ابن تیمیه با عناد تمام شروع به نشر افکار خرافی و انحرافی خود نمود و هر کسی که با افکار او مخالفت می‌کرد او را به کفر و شرک و زندقه متّهم می‌ساخت. بنابراین همراه با مریدانی که پیدا کرده بود، سبب ایجاد اختلاف بین مسلمین گشت.

برخی از فتاوا و آرای ابن تیمیه

۱ - تحریم نماز و دعا در کنار قبور اولیاء

ابن تیمیه می‌گوید: «نماز خواندن در کنار قبور مشروع نیست. همچنین قصد مشاهد کردن به جهت عبادت در کنار آن‌ها؛ از قبیل نماز، اعتکاف، استغاثه، ابتهال و قرائت قرآن، مشروع نیست، بلکه باطل است». (۱۲)

۲ - تحریم زیارت قبور

از جمله کسانی که شدیداً با زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر اولیای الهی مقابله می‌کند ابن تیمیه است. او در جایی می‌گوید: «تمام احادیث زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله ضعیف؛ بلکه دروغ است». (۱۳)

۳ - تحریم استغاثه به غیر خدا

ابن تیمیه می‌گوید: «اگر کسی به شخصی که از دنیا رفته، بگوید: مرا دریاب، مرا کمک کن، از من شفاعت کن، مرا بر دشمنم پیروز گردان و امثال این درخواست‌ها که تنها خدا بر آن قدرت دارد، از اقسام شرک است». (۱۴) و در جای دیگر می‌گوید: «اگر کسی چنین گوید، باید توبه کند و گرنه کشتنش واجب است». (۱۵)

۴ - تحریم برپایی مراسم

ابن تیمیه درباره برپایی مراسم جشن در اعیاد و ولادت‌های بزرگان دین می‌گوید: «اعیاد، شریعتی از شرایع است که در آن باید از دستورها متابعت نمود، نه آن که بدعت‌گذاری کرد. این عمل همانند اعمال نصاری است که حوادث مربوط به حضرت عیسی علیه السلام را عید می‌گیرند». (۱۶)

۵ - تحریم قسم به غیر خداوند

ابن تیمیه در این مورد می‌گوید: «قسم خوردن به غیر خداوند مشروع نیست، بلکه از آن نهی شده است». (۱۷)

۶ - نسبت دادن جسمیت به خدا

ابن تیمیه در یکی از فتاوهای خود می‌گوید: «آنچه در قرآن و سنت ثابت شده و اجماع و اتفاق پیشینیان بر آن است، حق می‌باشد. حال اگر از این امر، لازم آید که خداوند متّصف به جسمیت شود اشکالی ندارد؛ زیرا لازمه حق نیز حق است». (۱۸) ابن بطوطه می‌گوید: «در دمشق شخصی بود از بزرگان فقهای حنبلی به نام تقی‌الدین ابن تیمیه، در هر علمی سخن می‌گفت، لیکن مشکلی در عقل خود داشت. زمانی که در دمشق بودم، روز جمعه‌ای بر او وارد شدم؛ در حالی که بر منبر جامع دمشق مردم را موعظه می‌کرد. از جمله مطالبی که گفت این بود که: خداوند به آسمان دنیا می‌آید همان‌گونه که من از منبر پایین می‌آیم. این را گفت و از منبر پایین آمد». (۱۹)

تناقضات ابن تیمیه

با مراجعه به کتاب‌های ابن تیمیه و بحث و تحلیل‌های او پی می‌بریم که در کلام وی تناقضات فراوانی وجود دارد. اینک به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱- در عین حال که به صحیح بخاری در موارد زیاد استدلال و احتجاج می‌کند ولی هنگامی که به روایتی در این کتاب بر می‌خورد که با افکار او سازگاری ندارد آن را ابطال کرده و کتاب را نیز مورد تنقیص قرار می‌دهد، و درباره آن می‌گوید: «در بخاری اغلاطی وجود دارد». (۲۰) ۲- او در حالی که زیاد به روایات «سنن» استدلال و احتجاج می‌کند، ولی هنگامی که شیعه دوازده امامی بر حقایق تعلیمات مذهبی خود به یکی از روایات کتب «سنن» استدلال می‌کند، می‌گوید: «این حدیث در صحیحین نیامده است، بلکه در آن، برخی از اهل حدیث همچون ابن حزم و دیگران طعن زده‌اند. ولی اهل سنت همچون ابی داوود و ترمذی و ابن ماجه آن را روایت کرده و صاحبان مسانید همچون امام احمد و دیگران آن را نقل کرده‌اند. پس مطابق اصول شما از کجا این روایات ثابت شده تا به آن احتجاج کنید؟ و بر تقدیر ثبوت، این حدیث از اخبار آحاد است». (۲۱) ۳- او در باب فضایل عمر به کتاب ترمذی استناد می‌کند، ولی هنگامی که به روایات فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رسد، می‌گوید: «ترمذی احادیثی را در فضایل علی ذکر کرده که بسیاری از آن‌ها ضعیف است». (۲۲) او هم چنین در جای دیگری می‌گوید: «ترمذی احادیث متعددی را در باب فضایل علی علیه السلام ذکر کرده که در میان آن‌ها احادیث ضعیف، بلکه جعلی وجود دارد». (۲۳) او درباره حدیث نبوی «انا مدینه العلم و علی بابها» می‌گوید: «گرچه ترمذی آن را نقل کرده ولی از روایات جعلی به حساب می‌آید». (۲۴) ما در کتاب «امام‌شناسی در قرآن و پاسخ به شبهات» به طور کامل و مفصل بطلان حرف او را به اثبات رسانده‌ایم. ۴- او به احادیث احمد بن حنبل در کتاب «المسند» زیاد احتجاج می‌کند، ولی هنگامی که مشاهده می‌کند شیعه امامیه به برخی از احادیث آن احتجاج کرده می‌گوید: «گاهی امام احمد و اسحاق و دیگران احادیثی را نقل می‌کنند که نزد خودشان ضعیف است». (۲۵) و در جایی دیگر می‌گوید: «هر چه را که احمد در مسند و غیر مسند نقل کرده نزدش حجت نیست». (۲۶) و نیز می‌گوید: «مجرد روایات احمد موجب نمی‌شود که حدیث صحیح بوده و عمل به آن واجب باشد». (۲۷) در نتیجه باید گفت: آنچه موافق با هوای نفس ابن تیمیه است حجت بوده و آنچه که مخالف با هوای نفس اوست، ضعیف یا جعلی است. ۵- او به روایات حاکم نیشابوری در «المستدرک علی الصحیحین» زیاد استدلال می‌کند ولی همین که شیعه دوازده امامی به یک حدیث این کتاب که درباره آن، حاکم تصریح به صحت بنا بر شرط شیخین کرده و ذهبی نیز در «تلخیص المستدرک» با او موافقت نموده، و استدلال می‌کند، می‌گوید: «سند آن ضعیف است». (۲۸) ۶- او در مواردی که رأی و نظرش موافق با شهرستانی است به کلامش زیاد اعتماد می‌کند، ولی هر جا که مطلبی از او مشاهده می‌کند که با رأی او موافق نیست، یا مایه تقویت شیعه امامیه است بر او هجوم برده و می‌گوید: «شهرستانی خبری ندارد». (۲۹) ۷- او تفسیر طبری و ابن ابی حاتم و بغوی را به جهت نقل روایاتی که موافق با آراء و نظریات او است تمجید کرده ولی در مواردی که شیعه دوازده امامی به روایات آنان استدلال می‌کند، می‌گوید: «مجرد نقل یکی از این افراد دلیل بر صحت روایت نمی‌شود... بلکه این کتب، جمع‌کننده چاق و لا-غر، و جعلی و دروغی است». (۳۰)

روش‌های غلط ابن تیمیه

توضیح

پیروان ابن تیمیه و یاران او درصدد برآمده‌اند تا موقعیت او را در نفوس و اذهان بزرگ جلوه دهند تا این که او در مباحث فقهی بر دیگران برتری داشته و بگویند در اطلاع از اختلاف مذاهب و حدیث و تفسیر قرآن و کلام اسلامی متخصص بوده است، لذا بدین جهت او را «شیخ الاسلام» نامیده‌اند، تا به دیگران چنین وانمود کنند که برای او مثل و نظیری در تاریخ اسلام دیده نشده است. ولی

هنگامی که به نوشته‌جات و کتاب‌های او در مجال تفسیر و حدیث و اقوال متکلمین مراجعه می‌نماییم، پی می‌بریم که نه تنها متخصص و اهل خبره در این زمینه نبوده است بلکه یا جاهل به مسائل بوده و یا اهل عناد و مکابره بوده است. اینک به ذکر نمونه‌هایی از این موارد می‌پردازیم:

۱ - روش او در جرح و تعدیل

الف) حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «يقول الله تعالى من عادی لی ولیاً فقد بارزنی بالمحاربة» و آن را به ابوهریره نسبت داده است. و گفته که این حدیث در صحیح بخاری آمده است (۳۱)؛ در حالی که این حدیث با این لفظ را بخاری از ابوهریره نقل نکرده بلکه طبرانی از ابی امامه نقل کرده است. ب) ابن تیمیه از ترمذی نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لولم ابعث لبعث عمر»، (۳۲) و آن را تقویت کرده و به آن اخذ کرده است؛ در حالی که این حدیث از ترمذی نقل نشده بلکه ابن عدی آن را نقل کرده و سندش را به جهت وجود زکریا بن یحیی در طریق آن تضعیف کرده است. و نیز ابن جوزی آن را در «الموضوعات» که مختص به روایات جعلی است آورده است. ج) او در کتاب «الزیارة» می‌گوید: «عبدالله بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب شخصی را دید که رفت و آمد به طرف قبر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌کند...» (۳۳)؛ در حالی که علمای رجال شخصی را به این اسم نمی‌شناسند، و صحیح در آن حسن بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است، که موصوف به حسن مثنی است. د) البانی بعد از تصحیح صدر و ذیل حدیث غدیر می‌گوید: «این مطلب را که دانستی حال باید بگویم که انگیزه من بر تفصیل دادن کلام درباره این حدیث و بیان صحت آن این بود که مشاهده کردم شیخ الاسلام ابن تیمیه جزء اول این حدیث را تضعیف کرده و جزء دوم را گمان کرده که باطل است، و به نظر من، این از مبالغه و تسریع او در تضعیف احادیث است قبل از آن که طرق آن را جمع کرده و در آن دقت کند...» (۳۴)

۲ - عملکرد ابن تیمیه در مورد قرآن

در مورد قرآن کریم و تفسیر آن، اعتقادات و عملکردهایی دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: الف) وی آیات صفات را تفسیر جسمانی کرده و نسبت به آیاتی که ذات خداوند را از جسمانیت منزّه ساخته بی‌اعتنایی کرده است که این روش و طریقه اهل حدیث و مشبهه و حشویه است. ب) او معتقد است که آیات متشابه در قرآن وجود ندارد و مدعی است که تمام آیات قرآن از محکّمات است و تشابه، امری است نسبی، (۳۵) با وجود آن که قرآن تصریح به وجود آیات متشابه در خود دارد، آنجا که می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ...»؛ (۳۶) «او کسی است که این کتاب [آسمانی را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات "محکم" = "صریح و روشن" است که اساس این کتاب می‌باشد و قسمتی از آن، "متشابه" است...» ج) تفسیر بخشی از آیات قرآن کریم به احادیث ضعیف‌السند، بلکه با اسرائیلیات از احادیث، همانند تفسیر آیات ۱۸۹ تا ۱۹۰ از سوره اعراف با قصه اسرائیلی و قبیح که لایق شأن حضرت آدم و حواء علیهما السلام نیست از جمله خصوصیات اوست. (۳۷) د) او تفاسیری که در بردارنده احادیث ضعیف‌السند و اسرائیلیات بوده، ترجیح داده و بر آن اعتماد می‌کند، و در مقابل تفاسیر ارزشمندی را که آرای مخالف معتقد او در تجسیم و تشبیه را نقل کرده‌اند، یا این که آراء و معتقدات شیعه دوازده امامی را ذکر کرده‌اند را رها می‌کند، که از قسم اول می‌توان به تفسیر طبری به نام «جامع البیان» اشاره کرد و از قسم دوم می‌توان تفسیر کشاف را نام برد. (۳۸)

۳ - توسعه در عنوان شرک

ابن تیمیه از جمله کسانی است که در اطلاق عنوان شرک بر مخالفین خود در عقیده و رأی، دست توانایی داشته و اهل تسامح و تساهل نبوده و بسیار بی پروا بوده است. الف) ابن تیمیه می گوید: «بنای بر اهل قبور از اعمال مشرکین است». (۳۹) ب) او می گوید: «اگر کسی بگوید از پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت نزدیکی به خدا می خواهم تا شفیع من در این امور باشد، این از کارهای مشرکان است». (۴۰) ج) وی می گوید: «اگر کسی به شخصی که از دنیا رفته بگوید: مرا دریاب، مرا کمک کن، از من شفاعت نما، مرا بر دشمنم پیروز گردان، و امثال این درخواست‌ها که تنها خدا بر آن قادر است، این‌ها از اقسام شرک است». (۴۱) و در جایی دیگر می گوید: «اگر کسی چنین گوید باید توبه کند و گرنه کشتنش واجب است». (۴۲)

۴ - توسعه در عنوان بدعت

او هر گونه نوآوری در دین و استفاده کردن از اسلوب‌های جدید در دین را بدعت دانسته و آن را به ضلالت نسبت می دهد: الف) او می گوید: «مشاهدی که بر روی قبر صالحین و انبیا از اهل بیت و عامه بنا شده، همه از بدعت‌های حرامی است که در دین اسلام وارد شده است». (۴۳) ب) ابن تیمیه در مورد برپایی مراسم جشن در اعیاد و ولادت بزرگان دین می گوید: «اعیاد، شریعتی از شرایع است که در آن باید از دستورات متابعت نمود، نه آن که بدعت گذاری کرد. و این عمل همانند اعمال نصارا است که حوادث عیسی را عید می گیرند». (۴۴)

۵ - اصرار بر تجسیم

ابن تیمیه در یکی از فتاوای خود می گوید: «آنچه در قرآن و سنت ثابت شده و اجماع و اتفاق پیشینیان بر آن است، حق می باشد. حال اگر از این امر، لازم آید که خداوند متّصف به جسمیت است اشکالی ندارد؛ زیرا لازمه حق نیز حق است». (۴۵)

۶ - ادعای اجماعات وهمی

کسی که به کتاب‌های ابن تیمیه مراجعه کند پی به ادعای اجماعاتی می برد که هرگز وجود خارجی نداشته است؛ از باب نمونه: او می گوید: «... من تفاسیری را که از صحابه نقل شده و احادیثی که از آنان روایت گشته و بیش از صد تفسیر بزرگ و کوچک را ملاحظه کردم، تا این ساعت نیافتم که یکی از صحابه حتی یک آیه از آیات صفات یا احادیث صفات را بر خلاف مقتضی و مفهوم معروف آن تأویل نماید». (۴۶) این در حالی است که کتب تفسیر مملوّ از نقل تأویلات صحابه است. و کسی که می خواهد از آن‌ها مطلع گردد باید به کتاب «الأسماء و الصفات» مراجعه کند که تمام تأویلات را ذکر کرده است. دکتر بوطی می گوید: «صحیح نیست که بگوییم در بین سلف کسی که در تفسیر آیات صفات یا برخی از آن‌ها، قائل به تأویل نبوده است». (۴۷) آن گاه او اسامی برخی از سلف که صفات را تأویل کرده اند را، ذکر می کند. مجسمه و مشبّه چنین وانمود کرده اند که مذهب سلف، عدم تأویل و حمل نصوص بر ظواهر است و این اشاعره بوده اند که صفات را تأویل کرده و به تعطیلی کشانده اند، و این شایعه‌ای بیش نیست؛ زیرا سلف از صحابه و تابعین معتقد به تأویل صفات بوده اند، و کسی که تفسیر طبری را مطالعه کند پی به این مطلب خواهد برد؛ از باب نمونه: طبری با سندهای خود از ابن عباس در تفسیر آیه: «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ» (۴۸) نقل کرده که «ساق» در این آیه به معنای شدت است؛ زیرا عرب می گوید: «كشفت الحرب عن ساقها»؛ یعنی جنگ شدت گرفت. (۴۹) و نیز آیه: «وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ» (۵۰) را به معنای «بنیناها بقوّة» گرفته است؛ یعنی دست را کنایه از قوّت گرفته است. (۵۱)

۷ - تضعیف مغرّضانه روایات

ابن تیمیه روایاتی را که مخالف عقاید و آرای اوست بدون آن که سندش را بررسی کند، نسبت جعل یا وضع به آن‌ها می‌دهد. اینک به یک مورد از آن‌ها اشاره می‌کنیم: او می‌گوید: «همچنین است حدیث: (هو ولی کل مؤمن بعدی)؛ او - حضرت علی علیه السلام - سرپرست هر مؤمنی بعد از من است. این حدیث، دروغ بر رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ بلکه او در حیات و مماتش ولی هر مؤمنی است، و هر مؤمنی نیز ولی او در زمان حیات و ممات است». (۵۲) این در حالی است که بسیاری از علمای عامه؛ همچون ترمذی، نسائی، ابن حبان، حاکم نیشابوری، طیالسی، احمد بن حنبل و دیگران از طریق جعفر بن سلیمان این حدیث را نقل کرده‌اند...» (۵۳) البانی بعد از نقل حدیث «ولایت» می‌گوید: «سند آن حسن است و رجال آن رجال ثقات، بلکه رجال شیخین می‌باشند غیر از اجلح که همان ابن عبدالله کندی است که در مورد او اختلاف شده است در «تقریب» صدوق شیعی معروفی شده است. آن‌گاه می‌گوید: اگر کسی بگوید: راوی این شاهد شیعی است، و همچنین در سند اصل حدیث شیعی دیگری وجود دارد که جعفر بن سلیمان است، آیا این مسأله طعنی در حدیث به حساب نمی‌آید؟ او در جواب می‌گوید: هرگز؛ زیرا اعتبار در روایت به صدق و حفظ است، و اما مذهب‌اش بین او و بین پروردگارش می‌باشد و خداوند حسابرس او است. و لذا مشاهده می‌کنیم که صاحب صحیح بخاری و مسلم و دیگران از بسیاری از مخالفین که مورد وثوق بوده‌اند روایت نقل کرده‌اند؛ همچون خوارج و شیعه و دیگران... آن‌گاه می‌گوید: با این حال، من نمی‌دانم چرا ابن تیمیه این حدیث را تضعیف کرده است، و از نظر من وجهی برای آن نمی‌بینم جز سرعت و مبالغه داشتن در ردّ بر شیعه...» (۵۴)

۸ - انکار حقایق تاریخی

ابن تیمیه هنگامی که با حقایق تاریخی که مخالف با عقیده و مذهب او است برخورد می‌کند آن را به طور کلی منکر می‌شود بدون آن که توجهی به مسلم بودن آن داشته باشد؛ از باب نمونه: او از آنجا که مخالف دعا کردن رو به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله است، لذا در صدد برآمده تا قصه‌ای را که به مالک بن انس نسبت داده شده انکار نماید. و آن قصه از این قرار است: خلیفه عباسی ابوجعفر منصور از مالک سؤال کرد: آیا می‌تواند رو به قبر شریف کرده و دعا نماید؟ مالک در جواب گفت: «لَمْ تَصْرَفْ وَجْهَكَ عَنْهُ وَهُوَ وَسِيلَتُكَ وَوَسِيلَةُ أَبِيكَ آدَمَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ، بَلِ اسْتَقْبَلَهُ وَاسْتَشْفَعُ بِهِ فَيَشْفَعُهُ اللَّهُ»؛ (۵۵) «چرا روی خود را از پیامبر صلی الله علیه و آله بر می‌گردانی؛ در حالی که او وسیله تو و وسیله پدرت آدم علیه الصلاة والسلام نزد خداوند متعال در روز قیامت است، بلکه رو به سوی او کن و او را شفیع خود قرار ده تا خداوند شفاعت او را بپذیرد». ابن تیمیه درباره این قصه می‌گوید: «این قصه‌ای است منکر که احدی آن را نقل نکرده و به امام مالک دروغی نسبت داده شده است». با این که قاضی عیاض آن را با سند صحیح نقل کرده و گفته که آن را از تعدادی از ثقات مشایخش اخذ کرده است. وانگهی این که می‌گوید: کسی قائل به آن نشده. دروغی بیش نیست؛ زیرا مذهب مالک و احمد بن حنبل و شافعی استحباب استقبال قبر پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام سلام دادن و دعا کردن است. این مطلب را در بحث «نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی» مورد بررسی قرار داده‌ایم.

۹ - نسبت دروغ بر مخالفان

ابن تیمیه به تبع مشایخ حنبلی خود، نسبت دروغ به مخالفان خود را تجویز کرده و به آن نیز عمل کرده است. اینک به نمونه‌هایی از این تهمت‌ها اشاره می‌کنیم. ابن تیمیه می‌گوید: «رافضه کسانی هستند که نماز جمعه و جماعت به جای نمی‌آورند نه پشت سر اصحابشان و نه غیر از اصحابشان، و تنها پشت سر معصوم نماز می‌گزارند و حال آن که شخص معصوم نزد آن‌ها نیست». (۵۶) و نیز می‌گوید: «رافضه اعتنایی به حفظ قرآن و شناخت معانی و تفسیر آن و طلب ادله‌ای که دلالت بر معنای آن داشته باشد ندارند، و نیز

اعتنایی به حدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله و شناخت صحیح آن از باطل و بحث از معانی حدیث ندارند...» (۵۷) و نیز می‌گوید: «و اما سایر حماقت‌های شیعه این است که آنان کراحت دارند تا سخن به لفظ ده بگویند یا کاری انجام دهند که به تعداد ده باشد، حتی ساختمان‌های خود را ده طبقه نمی‌سازند، و نیز با ده تنه درخت بنا نمی‌کنند و امثال این موارد؛ زیرا آنان با خوبان صحابه که همان ده نفری هستند که پیامبر بشارت بهشت به آن‌ها داده دشمن‌اند...» (۵۸) به نظر می‌رسد که این تهمت‌ها احتیاج به پاسخ ندارد؛ زیرا هر کس که با شیعیان معاشرت داشته باشد پی به سخیف و بی‌اساس بودن این حرف‌ها می‌برد.

ابن تیمیه از دیدگاه اهل سنت

اشاره

با مراجعه به تاریخ پی می‌بریم که نه تنها علمای شیعه، بلکه علمای اهل سنت نیز ابن تیمیه را مورد حمله و جرح و طعن قرار داده‌اند. اینک به عبارات برخی از علمای عامه اشاره می‌کنیم:

۱ - ابن جهل

او می‌گوید: «ابن تیمیه ادعا کرده آنچه را خدا و رسولش و سابقون اولون از مهاجرین و انصار گفته‌اند می‌گوید؛ در حالی که او مطالبی را می‌گوید که هرگز هیچ یک از آن‌ها را خدا و رسول و... نگفته‌اند.» (۵۹)

۲ - یافعی

او می‌گوید: «ابن تیمیه می‌گفت: خداوند بر روی عرش به طور حقیقی استوار است، و این که: او به حرف و صوت سخن می‌گوید. در دمشق و دیگر مناطق ندا داده شد که هر کس بر عقیده ابن تیمیه باشد مال و خونش حلال است. او مسائل عجیب و غریبی را ادعا کرد که بر او انکار شد و به سبب آن او را حبس نمودند؛ زیرا آن‌ها مباین با مذهب اهل سنت به حساب می‌آمد. او آن‌گاه قبایحی را می‌شمارد و بدترین آن‌ها را نهی زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله دانسته است.» (۶۰)

۳ - ابوبکر حصینی

او می‌گوید: «پس بدان، من نظر کردم در سخن این خبیث که در قلب او مرض گمراهی است، کسی که به دنبال مشتبهات قرآن و سنت به جهت ایجاد فتنه است. کسی که گروهی از عوام که خداوند اراده هلاکشان کرده او را متابعت کرده‌اند، در او اموری دیدم که قدرت بر نطق آن ندارم...؛ زیرا در آن‌ها تکذیب پروردگار عالمیان است...» (۶۱)

۴ - ابو حیان اندلسی

ابن حجر می‌گوید: «ابو حیان در ابتدا ابن تیمیه را تعظیم می‌کرد و او را با قصیده‌ای مدح کرده است، ولی بعدها از او انحراف پیدا کرده و در تفسیر صغیرش او را با بدی یاد کرده است و به او نسبت تجسیم داده است...» (۶۲) زبیدی از سبکی نقل کرده که گفت: «کتاب العرش» ابن تیمیه از قبیح‌ترین کتاب‌های او است... چون شیخ ابو حیان از آن مطلع شد، دائماً او را لعن می‌کرد تا از دنیا رفت؛ در حالی که قبل از آن او را تعظیم می‌نمود.» (۶۳)

۵ - ابن حجر عسقلانی

او درباره این تیمیه می‌گوید: «او همین که فکر کرد مجتهد است بر کوچک و بزرگ علمای قدیم و جدید ایراد گرفت...» (۶۴)

مؤلفین یا مناظره‌کنندگان در رد ابن تیمیه

عده زیادی از علمای اهل سنت از عصر ابن تیمیه تا کنون در رد او کتاب تألیف کرده یا با او مناظره کرده‌اند. اینک به اسامی برخی از آنان می‌پردازیم: ۱ - قاضی محمد بن ابراهیم بن جماعه شافعی. ۲ - قاضی محمد بن حریری انصاری حنفی. ۳ - قاضی محمد بن ابوبکر مالکی. ۴ - قاضی احمد بن عمر مقدسی حنبلی. ۵ - حافظ مجتهد تقی‌الدین سبکی (۷۵۶ ه. ق.)، در «الاعتبار ببقاء الجنة و النار» و «الدره المضیئه» و... ۶ - امام فقیه محمد بن عمر بن مکی، معروف به ابن مرجیل (۷۱۶ ه. ق.). ۷ - امام حافظ صلاح‌الدین علایی (۷۶۱ ه. ق.). ۸ - قاضی مفسر بدرالدین ابن جماعه (۷۳۳ ه. ق.). ۹ - امام احمد بن یحیی کلابی حلبی، معروف به ابن جُهیل (۷۳۳ ه. ق.). ۱۰ - امام قاضی جلال‌الدین قروینی. ۱۱ - قاضی کمال‌الدین ابن زملکانی (۷۲۷ ه. ق.). ۱۲ - قاضی صفی‌الدین هندی (۷۱۵ ه. ق.). ۱۳ - فقیه محدث علی بن محمد باجی شافعی (۷۱۴ ه. ق.). ۱۴ - مورخ فخر بن معلّم قرشی (۷۴۱ ه. ق.)، در «نجم المهتدی و رجم المعتدی». ۱۵ - حافظ ذهبی (۷۴۸ ه. ق.)، در «النصیحه الذهبیه». ۱۶ - مفسر معروف ابوحنّان اندلسی (۷۴۵ ه. ق.) در «النهر الماد». ۱۷ - ابن بطوطه (۷۷۹ ه. ق.)، در «رحله ابن بطوطه». ۱۸ - فقیه تاج‌الدین سبکی (۷۷۱ ه. ق.)، در «طبقات الشافعیه الکبری». ۱۹ - مورخ ابن شاکر کتبی (۷۶۴ ه. ق.)، در «عیون التاریخ». ۲۰ - عمر بن ابی الیمن لخمی فاکهی مالکی (۷۳۴ ه. ق.)، در «الدره المختاره». ۲۱ - قاضی محمد سعدی مصری اخنایی (۷۵۰ ه. ق.)، در «المقاله المرضیه». ۲۲ - امام زاوی (۷۴۳ ه. ق.). ۲۳ - جوزجانی حنفی (۷۴۴ ه. ق.)، در «الابحاث الجلیّه فی الرد علی ابن تیمیه». ۲۴ - ابن حجر عسقلانی (۸۵۲ ه. ق.)، در «الدرر الکامنه فی اعیان المائه الثامنه» و «لسان المیزان» و... ۲۵ - ولی‌الدین عراقی (۸۲۶ ه. ق.)، در «الأجوبه المرضیه فی الرد علی الأسئلة المکیه». ۲۶ - فقیه مورخ ابن قاضی شبهه شافعی (۸۵۱ ه. ق.)، در «تاریخ ابن قاضی شبهه». ۲۷ - فقیه تقی‌الدین ابوبکر حصنی شافعی (۸۲۹ ه. ق.)، در «دفع شبهه من شبهه و تمرد». ۲۸ - ابن عرنه تونسلی مالکی (۸۰۳ ه. ق.). ۲۹ - علاء‌الدین بخاری حنفی (۸۴۱ ه. ق.)، بنابر نقل ابن حجر در «الدرر الکامنه». ۳۰ - شیخ زروق فاسی مالکی (۸۹۹ ه. ق.). ۳۱ - حافظ سخاوی (۹۰۲ ه. ق.)، در «الاعلان بالتویخ لمن ذم التاریخ». ۳۲ - احمد بن محمد وتری (۹۸۰ ه. ق.) در «روضه الناظرین». ۳۳ - ابن حجر هیتمی (۹۷۴ ه. ق.)، در «الفتاوی الحدیثیه» و «الجواهر المنظم». ۳۴ - شیخ ابن عراق دمشقی (۹۳۳ ه. ق.). ۳۵ - جلال‌الدین دوانی (۹۲۸ ه. ق.)، در «شرح العضدیّه». ۳۶ - قاضی ابوعبدالله مقرئ در «نظم اللالی فی سلوک الامالی». ۳۷ - محدث محمد بن علان صدیقی مکی (۱۰۵۷ ه. ق.) در «المبرد المبکی فی رد الصارم المنکی». ۳۸ - شیخ منافی شافعی (۱۰۲۹ ه. ق.)، در «شرح الشائل». ۳۹ - قاضی بیاضی حنفی، در «اشارات المرام من عبارات الامام». ۴۰ - شیخ خفاجی مصری حنفی (۱۰۶۹ ه. ق.)، در «شرح الشفاء». ۴۱ - مورخ ابوالعباس احمد مقرئ (۱۰۴۱ ه. ق.)، در «ازهار الرياض». ۴۲ - محمد زرقانی مالکی (۱۱۲۲ ه. ق.)، در «شرح المواهب اللدنیّه». ۴۳ - شیخ عبدالغنی نابلسی (۱۱۴۳ ه. ق.). ۴۴ - فقیه محمد بن مهدی بن علی صیادی، مشهور به رواس (۱۲۸۷ ه. ق.). ۴۵ - شیخ محمد ابوالهدی صیادی (۱۳۲۸ ه. ق.) در «قلاده الجواهر». ۴۶ - سلامه عزامی شافعی (۱۳۷۶ ه. ق.)، در «البراهین الساطعه». ۴۷ - محمود خطّاب سبکی (۱۳۵۲ ه. ق.) در «الدین الخالص» و... ۴۸ - محمد زاهد کوثری (۱۳۷۱ ه. ق.) در «مقالات کوثری». ۴۹ - مفتی مصطفی بن احمد شطی حنبلی دمشقی (۱۳۴۸ ه. ق.)، در «النقول الشرعیّه». ۵۰ - شیخ محمد بخیت مطیعی، مفتی مصر (۱۳۵۴ ه. ق.)، در «تطهیر الفؤاد من دنس الاعتقاد». ۵۱ - شیخ ابراهیم بن عثمان سمودی مصری، در «نصره الامام السبکی بزّ الصارم المنکی». ۵۲ - ابوحامد بن مرزوق، عالم مکه (۱۳۹۰ ه. ق.)، در «برائه الأشعریین من عقائد المخالفین». ۵۳ - شیخ منصور محمد عویس، در «ابن تیمیه لیس سلفیاً». ۵۴ - شیخ ابوالفضل عبدالله بن صدیق غماری، در «اتقان الصنعه» و «الصبح السافر» ۵۵ - ابوالأشبال سالم بن جندان اندونزیایی در «الخلاصه»

الكافية في الاسانيد العالية». ۵۶ - فقيه عبدالله هروی حبشی، در «المقالات الستية» و «صريح البيان».

ابن قیّم، مروج افکار ابن تیمیه

یکی از شاگردان مهمّ ابن تیمیه که به عنوان مروج افکار او مطرح است، ابو عبدالله محمّد بن ابوبکر بن ایوب بن سعد بن حرزیه، زرعی، دمشقی، حنبلی، معروف به ابن قیّم جوزیه می‌باشد. جوزیه مدرسه‌ای بود که محیی‌الدین بن حافظ ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمّد بکری حنبلی آن را در بازار قمع دمشق ساخته بود. و از آنجا که پدرش قیّم و سرپرست این مدرسه بود، لذا او را ابن قیّم جوزیه نامیدند. او در سال ۶۹۱ ه. ق متولد شد و در سال ۷۱۲ ه. ق با ابن تیمیه ارتباط پیدا کرد و ملازم مجلس درس او شد. و فقه را نزد او آموخت و از او اخذ علم کرد ولی در تمام مسائل مقلّم کورکورانه او بود. لذا مذهب ابن تیمیه را یاری کرده و افکارش را در کتاب‌هایش تأیید نمود، اضافه بر آن سعی کرد تا افکار و عقاید استادش را در قالب برهان و استدلال درآورد. لذا در عصر شیخ و استادش، ابن تیمیه از عقاید باطلش توبه داده شد، و نیز با او به زندان رفت ولی بعد از مرگ استادش رها شد. او به جهت اعتقادش سه بار به زندان رفت، خصوصاً به جهت این که همانند استادش حرکت به جهت زیارت ابراهیم خلیل علیه السلام را تحریم و منع نمود. عبدالله هروی حبشی از ذهبی نقل کرده که گفت: «... وقد حبس مدة؛ لانكاره شد الرحال لزيارة قبر الخليل - ابراهیم علیه السلام -»؛ (۶۵) «... او در مدتی به جهت انکار بار بستن به جهت زیارت قبر خلیل الرحمن محبوس شد.» او نیز از ابن حجر در «الدرر الكامنة» نقل می‌کند که گفت: «غلب علیه حبّ ابن تیمیه حتی کان لایخرج عن شیء من اقواله، بل ینتصر له فی جمیع ذلك، وهو الّذی هدّب کتبه ونشر علمه. واعتقل مع ابن تیمیه بعد ان أهین وطیف به علی جمل مضرّوباً بالدرّة، فلما مات أخرج عنه...»؛ (۶۶) «محبّت ابن تیمیه بر او غلبه کرد به حدّی که از هیچ یک از اقوال او نمی‌گذشت و مخالفت نمی‌نمود، بلکه در تمام موارد او را یاری می‌کرد. و او کسی بود که کتاب‌های ابن تیمیه را تهذیب کرده و علم او را منتشر می‌ساخت. ابن قیّم با ابن تیمیه زندانی شد، بعد از آن که مورد اهانت قرار گرفت، او را سوار بر شتری کردند و در حالی که تازیانه می‌زدند دور گرداندند. و چون ابن تیمیه مرد او را رها کردند...».

دشمنی ابن تیمیه با اهل بیت «علیهم السلام»

توضیح

کتر کسی است که کتاب‌های ابن تیمیه - به خصوص منهاج السنه - را مطالعه کند و پی به نصب و عداوت و دشمنی او نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام نبرد. ما در این بحث برای اثبات این مطلب به ذکر نمونه‌هایی از این موارد می‌پردازیم:

۱ - مخالفت با نزول آیه مباحله در شأن اهل بیت علیهم السلام

اشاره

ابن تیمیه از جهاتی با نزول آیه مباحله در شأن اهل بیت علیهم السلام مخالفت کرده است و بر فرض نزول، آن را فضیلتی برای اهل بیت نمی‌شمارد. اینک به شبهات او پاسخ می‌گوییم:

الف) کسی با پیامبر صلی الله علیه وآله مساوی نیست!!

ابن تیمیه می‌گوید: «هیچ کس مساوی با رسول خدا صلی الله علیه وآله در فضایل نیست، نه علی و نه غیر او». (۶۷)

پاسخ

اولاً: ما تابع نصّ هستیم. از این آیه و ادله قطعی دیگر چنین استفاده می‌شود که امام علی علیه السلام در تمام کمالات و قابلیت‌ها همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و لذا اگر قرار بود بعد از ایشان پیامبری باشد جز امام علی علیه السلام کسی دیگر قابلیت این مقام را نداشت. ولی قرار نیست که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله پیامبری دیگر باشد. ثانیاً: در روایتی صحیح السند از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که خطاب به امام علی علیه السلام فرمود: «من از خدا چیزی نخواستم جز آن که مثل آن را از خداوند برای تو درخواست نمودم. و از خداوند چیزی درخواست نمودم مگر آن که خدا به من عطا نمود. جز آن که به من خبر داده شد که بعد از تو پیامبری نخواهد بود». (۶۸) و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله مطابق حدیث صحیح السند فرمود: «... علیّ منّی وأنا منه، وهو ولیکم بعدی»؛ (۶۹) «علی از من و من از اویم و او ولی شما بعد از من است.»

ب) عدم دلالت «انفسنا» بر مساوات!

او نیز می‌گوید: «انفس» در لغت عرب بر مساوات دلالت ندارد بکله مقصود به آن نزدیکان و اقرباء انسان است. آن گاه بر مدعای خود به آیاتی استشهاد می‌کند که در آن‌ها لفظ انفس به کار رفته ولی دلالت بر مساوات ندارد؛ از قبیل: «لَوْ لَا إِذِ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا»؛ (۷۰) «چرا هنگامی که این [تهمت را شنیدید، مردان و زنان با ایمان نسبت به خود [و کسی که همچون خود آن‌ها بود] گمان خیر نبردند.» (۷۱)

پاسخ

اولاً: در برخی از آیات بین کلمه انفس و اقرباء مقابله افتاده است، و لذا نمی‌توان در همه جا ادعا کرد که انفس به معنای اقرباء است. خداوند متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا»؛ (۷۲) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و خانواده خویش را از آتش حفظ کنید.» و نیز می‌فرماید: «الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ»؛ (۷۳) «کسانی که به خویشان و خانواده‌شان زیان رسانده‌اند.» در مورد آیه مباحله نیز این چنین است؛ جز آن که در این دو آیه، انفس در نفس انسان به معنای حقیقی آن استعمال شده است ولی در آیه مباحله مجازاً در معنای تزلیلی به کار رفته است؛ یعنی امام علی علیه السلام به منزله پیامبر صلی الله علیه و آله در جمیع فضایل است، نه این که نفس پیامبر باشد. ثانیاً: مستفاد از آیه مباحله آن است که خداوند پیامبرش را خطاب کرده می‌فرماید: ای محمد! خود را برای مباحله بیاور. و پیامبر در آن موقف علی علیه السلام را برای مباحله آورد. و این که شخصی نفس شخص دیگر باشد سه احتمال دارد: ۱ - عینیت و اتحاد حقیقی حتی در جسمیت: این معنا قطعاً باطل است؛ زیرا ما معتقد به حلول نیستیم و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام را به لحاظ جسمی یکی نمی‌دانیم. ۲ - اتحاد در شؤونات و فضایل به جز آنچه که استثناء شده است. ۳ - تنها مجانست در قرابت و نزدیکی. معنای دوم و سوم از معانی مجازی برای کلمه نفس است، ولی ما باید به دو جهت کلمه انفس را بر معنای دوم حمل کنیم نه سوم: جهت اول این که: معنای دوم اقرب به معنای حقیقی که همان وحدت از جمیع جهات است می‌باشد و مطابق آنچه در علم بلاغت گفته شده، لفظ باید بر قریب‌ترین معانی به معنای حقیقی حمل شود. جهت دیگر این که: قرائن بسیاری وجود دارد که مؤید معنای دوم است نه سوم، که از آن جمله عبارت است از: اول - حدیث منزلت: پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «أنت منّی بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبيّ بعدی»؛ (۷۴) «تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی می‌باشی جز آن که بعد از من پیامبری نخواهد بود.» دوم - بخاری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «أنت منّی وأنا منك»؛ (۷۵) «تو از من و من از توام.» سوم -

ابن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «علی بن ابی طالب همانند روح من است که در جسد من می‌باشد». (۷۶) چهارم - و نیز خطاب به امام علی علیه السلام فرمود: «ما سألت الله لي شيئاً الا سألت لك مثله...»؛ (۷۷) «از خدا برای خود چیزی نخواستم جز آن که مثل آن را برای تو تقاضا نمودم.»

ج) کفایت دعای پیامبر صلی الله علیه و آله!!

ابن تیمیه نیز می‌گوید: «این که این چهار نفر را پیامبر صلی الله علیه و آله همراه خود آورد مقصود اجابت دعا نبوده؛ زیرا دعای پیامبر صلی الله علیه و آله به تنهایی کافی بود». (۷۸)

پاسخ

اولاً: اگر چنین بود چرا خداوند تعالی از پیامبر خود خواست تا از نصارا بخواهد که این افراد را نیز بیاورند. و اگر وجود آنها در مباحله دخیل نبود احتیاجی به چنین دعوتی نبود، خصوصاً آن که در آخر می‌فرماید: «ثُمَّ نَبْتَهَلْ»؛ «سپس همگی با هم مباحله کنیم.» ثانیاً: حرف ابن تیمیه اجتهاد در مقابل نصّ است؛ زیرا مطابق برخی از روایات پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إذا أنا دعوت فأُمنوا»؛ «هر گاه من دعا کردم شما آمین بگوئید...» (۷۹) و این خود دلالت بر این دارد که آمین آنها در اجابت دعای پیامبر بی تأثیر نبوده است.

د) عدم اختصاص به حضرت علی علیه السلام!!

او نیز می‌گوید: «کلمه «أَنْفُسَنَا» اختصاص به علی علیه السلام ندارد؛ زیرا به صیغه جمع آمده است». (۸۰)

پاسخ

اولاً: قبلاً در آیه (ولایت) به اثبات رساندیم که عرب به جهاتی از جمله تعظیم لفظ جمع را بر مفرد به کار می‌برد و در قرآن نیز چنین استعمالی را زیاد مشاهده می‌کنیم. ثانیاً: تعبیر به جمع در این آیه به جهت بیان این مطلب است که هر کدام از دو دسته مباحله کننده سزاوار است که خواص از اهل بیت خود را بیاورد، خواه افراد هر دسته متعدد باشند یا خیر.

ه) مقصود از «انفسنا»، شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است!!

او همچنین می‌گوید: «مقصود از «أَنْفُسَنَا» شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ یعنی هنگام مباحله باید خود و فرزندان و زن‌های خود را بیاورید». (۸۱)

پاسخ

اولاً: این توجیه اجتهاد در مقابل نصّ است؛ زیرا مطابق روایات صحیحه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای مباحله امام حسن و امام حسین علیهما السلام را که مصداق «أَبْنَاءَنَا» بود، و نیز حضرت زهرا علیها السلام را که مصداق «نِسَاءَنَا» بود، و نیز حضرت علی علیه السلام را که مصداق «أَنْفُسَنَا» بود، آورد. و اگر مقصود از «أَنْفُسَنَا» خود پیامبر بوده است، چرا پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را با خود به همراه آورد؟ ثانیاً: با این فرض، لازم می‌آید که بین داعی و مدعو اتحاد باشد؛ یعنی دعوت کننده و دعوت شده یکی باشند که این قطعاً باطل است؛ زیرا هیچگاه انسان خودش را دعوت نمی‌کند. ثالثاً: در صورت درست بودن این احتمال، لازم

می‌آید که کلمه «أَنْفُسِنَا وَأَنْفُسِ كُمْ»، در آیه زیادی باشد؛ زیرا شخص پیامبر صلی الله علیه وآله داخل در جمله «تَعَالَوْا نَدْعُ» است. و اگر کسی بگوید که انسان گاهی خود را نیز دعوت می‌کند؛ مثلاً عرب می‌گوید: «دعوت نفسی‌اِلی کذا»؛ «من خودم را به فلان چیز دعوت کردم». در جواب این اشکال می‌گوییم: ما در این جهت مناقشه نمی‌کنیم که دعوت خود نیز صحیح است، ولی نمی‌توان این نوع استعمال را حقیقی دانست. مضافاً به این که برخی تصریح کرده‌اند که انسان هیچ‌گاه خودش را دعوت نمی‌کند بلکه دیگری را می‌خواند مگر آن که مجازاً چنین باشد. (۸۲) مضافاً به این که این اشکال در حقیقت اجتهاد در مقابل نصوص صحیح است که مقصود از «أَنْفُسِنَا» را امام علی علیه السلام می‌داند. گرچه ما منکر شمول پیامبر صلی الله علیه وآله در کلمه «أَنْفُسِنَا» نیستیم. حاکم نیشابوری به سند صحیح از جابر قصه ورود عاتب و سید و شرفیاب شدن محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله را نقل کرده و در آخر آن می‌گوید: «... و در حق آن‌ها نازل شد «تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...». آن‌گاه جابر می‌گوید: مراد از «أَنْفُسِنَا وَأَنْفُسِ كُمْ»، رسول الله و علی است و مراد از «أَبْنَاءَنَا» حسن و حسین است و مقصود از «نِسَاءَنَا» فاطمه می‌باشد. (۸۳)

۲- توجیه آیه تطهیر

توضیح

ابن تیمیه می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه وآله دعا کرد تا خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور ساخته و پاکشان گرداند و این دلالت بر عصمت ندارد...» (۸۴)

پاسخ

اولاً: پیامبر صلی الله علیه وآله مستجاب الدعوه است و اگر دعا کرده به طور قطع اجابت شده است. ثانیاً: فایده دعا، استمرار تطهیر و اذهاب رجس در آینده است؛ همان‌گونه که در تفسیر «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» گفتیم. ثالثاً: ممکن است که دعا، بالا رفتن مرتبه و درجات خلوص و عمق گرفتن و رسوخ کردن اذهاب رجس و در نتیجه، تطهیر اهل بیت را در بر داشته باشد. رابعاً: مطابق برخی از روایاتی که ذکر شده، دعای پیامبر صلی الله علیه وآله بعد از نزول آیه تطهیر بوده است. (۸۵) او همچنین می‌گوید: اراده خداوند در آیه تطهیر، متضمن تحقق مراد نیست، بلکه گاهی اراده می‌کند چیزی را که تحقق نمی‌یابد؛ خداوند متعال می‌فرماید: «وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ» (۸۶)؛ در حالی که برخی توبه می‌کنند و برخی نمی‌کنند. خداوند اراده کرده که مردم را از شرک پاک کند، ولی بعضی می‌خواهند که بر شرک باقی بمانند. (۸۷) آن‌گاه می‌گوید: مقصود از «رجس» در آیه، شرک است، همانند قول خداوند: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» و ما می‌دانیم که خداوند از اهل بیت پیامبر علیهم السلام شرک و خباثت را دور کرده است، ولی این دلالت بر عصمت آنان ندارد. (۸۸)

پاسخ

اولاً: اراده در آیه «وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ» تشریحی است نه تکوینی؛ از همین رو به عموم مردم توجّه دارد، برخلاف اراده در مورد آیه تطهیر که به قرائتی - که ذکر شد - خصوصاً روایاتی که نصّ در نزول آیه در پنج تن بود، اراده تکوینی است نه تشریحی و گرنه شامل افرادی خاص نمی‌شد. ثانیاً: در آیه «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» مقصود از رجس مشخص شده است؛ زیرا بعد از آن با کلمه «من» بیانیه مقصود از رجس، خصوصاً شرک معرفی شده است؛ خصوصاً آن که خطاب در «فَاجْتَنِبُوا» عموم مشرکین است. بر خلاف آیه تطهیر که الف و لام «الرِّجْسِ» در آن برای جنس بوده و عموم مراتب رجس که از آن جمله گناه، اشتباه، خطا و سهو

است را نیز شامل می‌شود.

۳ - مخالفت با شأن نزول آیه انذار

اشاره

ابن تیمیه می‌گوید: «این کلام «أنا المنذر، وبك يا عليّ يهتدى المهتدون» را نمی‌توان به پیامبر صلی الله علیه وآله نسبت داد؛ زیرا ظاهر قول، این است که هدایت فقط به توسط علی علیه السلام است نه پیامبر صلی الله علیه وآله؛ در حالی که هیچ مسلمانی چنین سخنی نمی‌گوید...» (۸۹) و نیز می‌گوید: «خداوند تعالی محمد صلی الله علیه وآله را هادی قرار داده و فرموده «إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» حال چگونه شما کسی را هادی قرار می‌دهید که در قرآن به چنین صفتی توصیف نشده است؟» (۹۰)

پاسخ

این اشکال از سوء فهم و عناد ابن تیمیه سرچشمه گرفته است؛ زیرا همه قبول داریم که پیامبر صلی الله علیه وآله هادی امام علی علیه السلام و همه امت در زمان حیات خود می‌باشد ولی علی علیه السلام هادی امت بعد از حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله است. و این صریح حدیث صحیح السند است که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «بك يهتدى المهتدون من بعدى»، که مع الأسف ابن تیمیه کلمه «بعدى» را یا ندیده و یا از آن تجاهل کرده است.

ایراد دیگر

او همچنین می‌گوید: «ظاهر جمله «بك يهتدى المهتدون» این است که هر کس از امت محمد هدایت یافت به توسط علی بوده است، و این دروغی آشکار است؛ زیرا بسیاری از مردم به پیامبر ایمان آورده و هدایت یافتند و وارد بهشت شدند؛ در حالی که سخنی از علی علیه السلام نشنیدند. و بیشتر کسانی که به پیامبر صلی الله علیه وآله ایمان آوردند و به او هدایت یافتند در هیچ چیز به علی هدایت نیافتند. و نیز کشورها و شهرهایی فتح شد و مردم آن‌ها ایمان آورده و هدایت یافتند، بدون این که از علی چیزی شنیده باشند، بلکه همگی به توسط صحابه غیر از او هدایت یافتند. پس چگونه جایز است این جمله را قبول کنیم که پیامبر صلی الله علیه وآله فرموده است: بک يهتدى المهتدون؟» (۹۱)

پاسخ

اولاً: همان گونه که در جواب اشکال قبل اشاره شد در حدیث چنین آمده که امام علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله تنها هدایت‌گر به حق و حقیقت است و این منافات ندارد که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله هر دو مشترکاً و با رهبری رسول خدا صلی الله علیه وآله هدایت‌گر امت باشند. ثانیاً: چه کسی گفته که تمام کسانی که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله و بعد از وفات آن حضرت ایمان آورده‌اند از امام علی علیه السلام بهره نبرده‌اند. ما در بحث سفینه در جواب ابن تیمیه مفصل به این موضوع پرداخته‌ایم. ثالثاً: چه کسی گفته که هر کس از غیر راه امام علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله هدایت یافته، به هدایت حقیقی و واقعی هدایت یافته است؟ مطابق این حدیث هدایت واقعی تنها از راه امام علی علیه السلام است.

۴ - تضعیف دلالت آیه ولایت

توضیح

ابن تیمیه می‌گوید: «بین ولایت (به کسر واو) و ولایت (به فتح واو) تفاوت است، ولایتی که در این نصوص آمده، ضد عداوت است که به فتح واو است نه به کسر واو که به معنای امارت است و این افراد نادان بین ولایت و ولایت تفاوتی نمی‌نهند. لفظ ولی و ولایت غیر از لفظ والی است، و چون آیه درباره ولایت تمام مؤمنان است و همه مؤمنان ولایت به معنای امارت را ندارند، پس ولایت به معنای امارت نیست.» (۹۲)

پاسخ

اولاً: برخی دانشمندان لغت و ادبیات، تفاوتی بین معنای ولایت (به کسر واو) و ولایت (به فتح واو) نمی‌نهند؛ مانند فیومی، سیبویه، زجاج و فراء. فراء می‌گوید: «ولایت را به فتح واو و کسر واو در هر دو معنای دوستی و سرپرستی شنیده‌ایم.» (۹۳) ثانیاً: در بررسی دلالت آیه بر امامت حضرت علی علیه السلام اشاره کردیم که متبادر از لفظ «ولی» همان معنای سرپرستی است؛ هر چند به کمک قرائن باشد. ثالثاً: اثبات کردیم که این آیه تنها مربوط به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است و روایات متواتر بر این مطلب دلالت دارد، و هرگز ارتباطی به تمام مؤمنان ندارد تا به این جهت در معنای ولایت تصرف کنیم که شامل همه مؤمنان شود.

۵ - تضعیف شأن نزول آیه مودت

اشاره

ابن تیمیه در این باره می‌گوید: «سوره شورا بدون شک مکی است و قبل از ازدواج علی با فاطمه بوده است و لذا قبل از ولادت حسن و حسین نازل شده است.» (۹۴)

پاسخ

اولاً: برای تشخیص این که آیه‌ای مکی است یا مدنی، از دو راه می‌توان بررسی کرد: الف) ملاحظه مضمون آیه؛ به این نحو که بگوییم: هر آیه‌ای که درباره توحید و معارف عقلی و انتقاد از بت پرستی و دعوت به ایمان به خدا و روز رستاخیز و جریان‌های امت‌های پیشین و مشابه این امور است، در غالب موارد مکی به حساب می‌آید؛ زیرا در آن عصر تنها مسائلی که احتیاج به ذکر آن‌ها بود همین قبیل مسائل است. ولی آیاتی که مربوط به شؤون نظام اسلامی و جهاد و مناظرات با یهود و نصارا و احکام شرعی و نظام اجتماعی بوده، غالباً مدنی به حساب می‌آید. در مورد آیه «مودت» با مراجعه به مضمون آن پی خواهیم برد که تناسب آن با نزول در مدینه است. ب) رجوع به نصوصی که در مورد آیه از طرف علما وارد شده است. و در مورد سوره شورا مشاهده می‌کنیم که مفسران می‌گویند: سوره شورا مکی است به جز چهار آیه از آن، که اول آن‌ها آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» است. قرطبی می‌گوید: سوره شورا بنا بر قول حسن و عکرمه و عطا و جابر، مکی است. و ابن عباس و قتاده گفته‌اند: به جز چهار آیه آن که در مدینه نازل شده است که یکی از آن‌ها «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ...» می‌باشد. (۹۵) ابوحیان از ابن عباس نقل می‌کند که سوره شورا مکی است، به جز چهار آیه آن از «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا...» تا آخر چهار آیه، که در مدینه نازل شده است. (۹۶) شوکانی (۹۷) و آلوسی (۹۸) و... نیز همین مطلب را نقل کرده‌اند. این نکته قابل توجه است که بدانیم، قرآن کریم به اتفاق دانشمندان بر حسب ترتیب نزول جمع‌آوری نشده است، و لذا اغلب سوره‌های مکی از آیات مدنی خالی نبوده و نیز اکثر سوره‌های مدنی از آیات مکی

خالی نیست. و اگر سوره‌ای را مکی یا مدنی می‌نامند تابع این است که اغلب آن سوره دارای چه نوع آیه‌ای و در کجا نازل شده است. برای روشن شدن موضوع به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم: الف) سوره عنکبوت مکی است، مگر ده آیه از اولش که مدنی است. (۹۹ ب) سوره کهف مکی است، مگر هفت آیه از اولش که مدنی است. (۱۰۰ ج) سوره مریم مکی است، الا آیه سجده و آیه «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا». (۱۰۱ د) سوره حج مکی است، مگر آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ». (۱۰۲) ثانیاً: بر فرض که آیه «مودت» مکی باشد ولی این مستلزم آن نیست که مودت محصور بر خویشاوندان موجود گردد بلکه شامل کسانی نیز می‌گردد که بعد از نزول آیه متولد می‌شوند و دارای شرایط موجودین هستند؛ یعنی آیه شامل هر شخص معصوم از امامان اهل بیت عترت و طهارت می‌شود. نظیر این آیه، آیه وصایت است. خداوند تعالی می‌فرماید «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ» که شامل هم اولاد موجود در زمان نزول آیه می‌شود و هم اولادی که بعداً متولد می‌شوند. ابن تیمیه در ادامه اشکال سابق خود می‌گوید: «دلیل این مطلب این است که خداوند نفرمود: إِلَّا الْمَوَدَّةَ لِدَوَى الْقُرْبَى، بلکه فرمود: «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى، و اگر مقصود خداوند خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود، باید للقریبی یا لدوی القربى می‌گفت، همان‌گونه که در آیه خمس فرمود: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى. (۱۰۳)

پاسخ

با مراجعه به کتب تفسیر پی خواهیم برد که مفسرین در صدد پاسخ از این سؤال برآمده و جواب آن را داده‌اند. زمخشری می‌گوید: «اگر گفته شود: چرا گفته نشد: إِلَّا مَوَدَّةَ الْقُرْبَى یا گفته نشد: إِلَّا الْمَوَدَّةَ لِلْقُرْبَى؟ و به طور کلی «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» معنایش چیست؟ در جواب می‌گوییم: در این آیه، اهل بیت محلّ و مکان مودت و مقرّ آن قرار گرفته‌اند. از باب مثال عرب می‌گوید: «لی فی آل فلان مودّة»، برای من در آل فلان مودت است. مقصود آن است که من آنان را دوست دارم و آنان مکان و محلّ حبّ من هستند. در مورد آیه «فی» متعلق به مودت نیست، بلکه متعلق به محذوف است؛ مثل این که می‌گوییم: «مال در کیسه است». و تقدیر آن این چنین است: «إِلَّا الْمَوَدَّةَ ثَابِتَةً فِي الْقُرْبَى» مگر مودتی که در خویشاوندان رسول ثابت است. (۱۰۴) همین تفسیر از فخر رازی (۱۰۵) و ابوحیان (۱۰۶) و نیشابوری (۱۰۷) و ابوالسعود (۱۰۸) نیز رسیده است. ابن تیمیه در ادامه می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز درخواست اجری نمی‌کند؛ زیرا تنها اجر و مزد او بر خداوند است. آری بر مسلمانان است که به ادله دیگر او را دوست بدارند، ولی موالات و دوستی ما نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هیچگاه مزد و اجر پیامبر به حساب نمی‌آید». (۱۰۹)

پاسخ

در مورد مسأله اجر و مزد رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله چهار نوع آیه وجود دارد: ۱ - آیاتی که اجر و مزد پیامبر صلی الله علیه و آله را بر خداوند می‌داند: خداوند متعال از قول حضرت نوح علیه السلام می‌فرماید: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا * وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ (۱۱۰) «مسئلاً من برای شما پیامبری امین هستم. تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید. من برای این [دعوت هیچ مزدی از شما نمی‌طلبم، اجر من تنها بر پروردگار عالمیان است. و از زبان حضرت هود علیه السلام می‌فرماید: «يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ»؛ (۱۱۱) «ای قوم من! من از شما برای این [رسالت] پاداشی نمی‌طلبم، پاداش من تنها بر کسی است که مرا آفریده است، آیا نمی‌فهمید.» از زبان حضرت صالح نیز همین تعبیر نقل شده است. (۱۱۲) ۲ - از برخی آیات استفاده می‌شود که بازگشت مزد به خود مردم است. خداوند متعال در جایی دیگر خطاب به پیامبرش کرده می‌فرماید: «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ»؛ (۱۱۳) «بگو: هر اجر و پاداشی از شما خواسته‌ام برای

خود شما است.» ۳ - نوع سوم آیه‌ای است که در آن خداوند اجر و مزد رسالت پیامبر را «راهی به سوی خدا قرار دادن» معرفی کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ مَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا»؛ (۱۱۴) «بگو: من در برابر آن [بلاغ آیین خدا هیچ گونه پاداشی از شما نمی‌طلبم، مگر کسی که بخواهد راهی به سوی پروردگارش برگزیند] این پاداش من است.» در این آیه اجر و پاداشی که استثنا شده عمل مسلمانان است؛ یعنی انتخاب راه به سوی خداوند. گرچه در این آیه استثنا ذات است ولی مقصود به آن مشیت و خواست اوست. ۴ - نوع چهارم نیز همین آیه مورد بحث؛ یعنی آیه مودت است که در آن سخن از اجر و مزد رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله به میان آمده و آن را «موده فی القربی» دانسته است. با تأمل در این چهار دسته آیه به این نتیجه می‌رسیم که حکم اولی در رسالت انبیا آن است که از مردم بابت رسالت و دعوت خود، نفع و بهره و مزدی نخواهند، بلکه اجر و مزد خود را تنها از خدا بخواهند. و اگر در آیه «مودت» به اجر و مزد اشاره شده، این در واقع درخواست چیزی است که نفعش به خود مردم باز می‌گردد. لذا فرمود: بگو: هر چیزی را که به عنوان اجر و مزد از شما خواستم نفعش به خود شما باز می‌گردد. حال چگونه نفع مودت خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله به خود مردم باز می‌گردد، از دو راه می‌توان آن را اثبات نمود: الف) از آنجا که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به حکم آیات و روایات دیگر، از خطا و اشتباه معصومند، لذا مودت و ارتباط با آنها انسان را از سرچشمه زلال معارف آنان بهره‌مند می‌سازد و در نتیجه به حق و حقیقت و سنت واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده، از معارف والای قرآن کریم بهره‌مند خواهد شد. ب) محبت و مودت، نیروی مرموز درونی است که انسان را به سوی محبوب می‌کشاند و لذا در صدد برمی‌آید که به او اقتدا کرده، او را الگویی خود قرار دهد. اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از آنجا که مظهر همه خوبی‌ها و مودت آنان انسان را به خوبی‌ها و عمل به آن جذب می‌کند، پس نفع مودت خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله به خود انسان باز می‌گردد. و امّا این که مراد از آیه «مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» چیست؟ در جواب می‌گوییم: مراد از آن همان مستثنای در آیه ۲۳ از سوره شورا است؛ یعنی همان مودت خویشان رسول است؛ زیرا همان گونه که قبلاً اشاره شد مودت و محبت حقیقی جدای از اطاعت و متابعت نیست، و اطاعت از آنها همان عمل به دستوراتی است که انسان را در راه مستقیم قرار داده و به سوی خدا می‌رساند. نتیجه این که مودت خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله در حقیقت همان برگرفتن راه برای رسیدن به خداوند است. و لذا مشاهده می‌کنیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین و سفینه و امان و دیگر احادیث، امر به تمسک به عترت خود نموده است.

۶ - تضعیف ذیل حدیث ثقلین

توضیح

ابن تیمیه می‌گوید: عبارت «وعترتی فانهما لن يفترقا حتی یردا علی الحوض» را ترمذی ذکر کرده است. در این مورد از احمد سؤال شد، وی و عده‌ای دیگر آن را تضعیف کرده و گفته‌اند: صحیح نیست. (۱۱۵)

پاسخ

۱ - ظاهر عبارت ابن تیمیه آن است که ذیل حدیث را فقط ترمذی نقل کرده؛ در حالی که چنین نیست؛ بلکه عده‌ای از بزرگان اهل سنت؛ از قبیل: ابن اسحاق، احمد بن حنبل، ترمذی، بزار، نسائی، ابویعلی، طبری، اسفرائینی، بغوی، ابن الانباری، ابن عقده، جعابی، طبرانی، ذهبی، حاکم نیشابوری، ثعلبی، ابونعیم، ابن عساکر، ضیاء مقدسی و برخی دیگر نیز نقل کرده‌اند. ۲ - این که می‌گوید: عده‌ای ذیل حدیث را تضعیف کرده‌اند. دروغ محض است؛ زیرا اگر این چنین بود، چرا ابن تیمیه اسامی آنان را نقل نمی‌کند، به

رغم این که در جاهای مختلف رجزخوانی می‌کند. اگر او اسم یک نفر از آنان را نقل می‌کرد، ما با مراجعه به کتاب او به صحت و سقم آن پی می‌بریم.

۷ - توجیه بی مورد حدیث «ثقلین»

اشاره

ابن تیمیه می‌گوید: «حدیث در صحیح مسلم فقط دلالت بر امر به تمسک به کتاب خدا دارد، ولی در حق عترت تنها به تذکر دادن به اهل بیت خود اکتفا کرده است، لذا سه بار می‌فرماید: «أذکرکم الله فی اهل بیته» و به تمسک آن‌ها امر نکرده است». (۱۱۶)

پاسخ

۱ - مسلم، حدیث را از زید بن ارقم نقل کرده است و او از آنجا که از عبدالله بن زیاد می‌ترسید، حدیث را به تمامه نقل نکرده؛ بلکه امر به تمسک به عترت را از آن حذف کرده است. دلیل آن این است که زید بن ارقم در موارد دیگر حدیث را نقل کرده و در ذیل آن، حدیث را به طریق مشهور آورده که در آن به تمسک به عترت امر شده است و مسلم، مع الأسف در ذیل حدیث زید بن ارقم نیاورده است.

فهم علمای اهل سنت از ثقلین

الف) سندی از بزرگان محدثان اهل سنت، در شرح روایت مسلم می‌گوید: «در این حدیث، پیامبر صلی الله علیه وآله از قرآن و اهل بیت علیهم السلام به «ثقلین» تعبیر می‌کند. «ثقل» شیء نفیسی است که باید حفظ شود و واضح است که اهل بیت، افراد نفیس و ارزشمندی‌اند که باید حفظ شوند؛ همان‌گونه که کتاب خدا این چنین است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله بین آن دو جمع کرده است و ما می‌دانیم که عمده این اوصاف برای قرآن به افاده علوم الهی و احکام شرعی باز می‌گردد. همین اوصاف در مورد اهل بیت علیهم السلام نیز به دلیل مرجعیتشان در علوم الهی و احکام شرعی موجود است. و مؤید آن، این است که پیامبر صلی الله علیه وآله مردم را در ابتدا از رسیدن مرگش آگاه می‌کند و بعد می‌فرماید: من در میان شما دو چیز گران‌بها می‌گذارم. از اینجا استفاده می‌شود که پیامبر صلی الله علیه وآله بر کتاب و عترت به عنوان خلیفه و جانشین خود در معارف الهی و احکام شرعی وصیت کرده است. سندی آن‌گاه می‌گوید: این آن معنایی است که از ظاهر حدیث استفاده می‌شود، بلکه با مراجعه به روایات دیگر پی می‌بریم که آن روایات نیز همین معنا را تأیید می‌کند؛ زیرا در آن‌ها به طور صریح امر به تمسک به کتاب و عترت شده است، خصوصاً در حدیثی که احمد بن حنبل نقل کرده، عین عبارات مسلم آمده است، ولی با اضافه ذیلی در آن به تمسک عترت امر شده است...» (۱۱۷) ب) تفتازانی بعد از نقل حدیث می‌گوید: «از این حدیث به خوبی استفاده می‌شود که اهل بیت بر تمام مردم - چه عالم و چه غیرعالم - برتری دارند... آیا نمی‌بینی که چگونه پیامبر صلی الله علیه وآله آنان را با کتاب خداوند متعال مقرون ساخته، در این که تمسک به آن دو، انسان را از ضلالت نجات خواهد داد. تمسک به کتاب به این معنا است که به آنچه از علم و هدایت در آن است، اخذ کرده و به آن عمل نماییم. هم چنین است عترت...» (۱۱۸) ج) شوکانی نیز در رد کسانیه که معتقدند آل پیامبر صلی الله علیه وآله همه ائمنند، می‌گوید: «از حدیث ثقلین - که در صحیح مسلم و دیگر کتاب‌ها آمده - خلاف این مطلب استفاده می‌شود؛ زیرا اگر مقصود از آن تمام امیت باشد لازم می‌آید که مردم به خود تمسک کنند که این معنا قطعاً باطل است». (۱۱۹) د) محب الدین طبری بابی را در «ذخائر العقبی» با عنوان «باب فضل اهل البيت و الحث علی التمسک بهم و بکتاب الله

عزوجلّ و الخلف فیهما بخیر» مطرح کرده و در ذیل آن، حدیث ثقلین را از سنن ترمذی و صحیح مسلم نقل کرده است. (۱۲۰) ۲ - حدیث ثقلین با سندی که ترمذی نقل کرده و در آن امر به تمسک به اهل بیت علیهم السلام شده، به طرق مختلفی رسیده که عده زیادی از علمای اهل سنت آن را تصحیح نموده‌اند. ناصرالدین البانی امام وهابیان در حدیث، بعد از نقل حدیث ترمذی به سند خود از زید بن ارقم - که در آن به تمسک به کتاب و عترت امر کرده است - می‌گوید: «حدیث صحیح السند است». (۱۲۱) وی حدیث را در کتاب «صحیح الجامع الصغیر» نیز تصحیح نموده است. (۱۲۲) ابن حجر عسقلانی بعد از نقل حدیث ثقلین - که در آن مردم را به تمسک به کتاب و عترت امر و تشویق کرده - می‌گوید: «سند حدیث صحیح است». (۱۲۳) همچنین عده‌ای دیگر حدیث را با همین مضمون - که امر به تمسک به کتاب و عترت در آن باشد - نقل کرده و تصحیح نموده‌اند؛ همانند: ابن حجر هیثمی، (۱۲۴) بویصری، (۱۲۵) یعقوب بن سفیان فسوی، (۱۲۶) قندوزی حنفی (۱۲۷) و محمود شکری آلوسی (۱۲۸). که آلوسی می‌گوید: «حدیث ثقلین نزد فریقین اهل سنت و شیعه ثابت است». بنابر نقل متقی هندی در «کنز العمال»، ابن جریر طبری نیز حدیث را تصحیح نموده است. (۱۲۹) جلال الدین سیوطی در مسند امام علی علیه السلام از محاملی در کتاب «الامالی» نقل می‌کند که او نیز حدیث ثقلین را تصحیح نموده است. (۱۳۰) حسن بن علی سقاف شافعی بعد از نقل حدیث ثقلین از سنن ترمذی می‌گوید: «حدیث از حیث سند صحیح است». (۱۳۱) حاکم نیشابوری بعد از نقل حدیث با لفظ لزوم تمسک به کتاب و عترت و ختم آن به حدیث غدیر، می‌گوید: «حدیث از حیث سند مطابق شرط بخاری و مسلم صحیح است، اگرچه آن دو نفر حدیث را نقل نکرده‌اند». (۱۳۲) ابن کثیر می‌گوید: «به سند صحیح ثابت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه خود در غدیر خم فرمود: "إني تارك فيكم الثقلين...".» (۱۳۳) همو بعد از نقل حدیث ثقلین با سند نسائی می‌گوید: «شیخ ما ذهبی فرموده: این حدیث از حیث سند صحیح است». (۱۳۴) هیثمی بعد از نقل حدیث با مضمون «لزوم تمسک به کتاب و عترت» می‌گوید: «حدیث را طبرانی در «معجم الکبیر» نقل کرده و رجال آن همگی ثقه‌اند». (۱۳۵) جمال‌الدین قاسمی می‌گوید: در سند صحیح ثابت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه خود فرمود: "إني تارك فيكم الثقلين؛ كتاب الله و عترتي...".» (۱۳۶) سمهودی شافعی می‌گوید: «طبرانی حدیث را در معجم الکبیر با سندی نقل کرده که تمام رجال آن ثقه‌اند». (۱۳۷) ازهری نیز بعد از نقل حدیث ثقلین می‌گوید: «محمد بن اسحاق می‌گوید: این حدیث حسن صحیح است». (۱۳۸)

۸ - تضعیف حدیث غدیر

توضیح

ابن تیمیه می‌گوید: «و اما حدیث (من کنت مولاة فعلی مولاة) در صحاح وجود ندارد، ولی علما آن را نقل کرده‌اند، و مردم در صحت آن نزاع دارند. از بخاری و ابراهیم حربی و طایفه‌ای از اهل علم به حدیث، نقل شده که آنان در این حدیث طعن وارد کرده و آن را تضعیف کرده‌اند...». (۱۳۹)

پاسخ

اولاً: ترمذی این حدیث را در صحیح خود نقل کرده و تصریح به صحت آن نموده است. ثانیاً: کسی را نمی‌شناسیم که در این حدیث نزاع کرده باشد، اگر کسی می‌بود حتماً ابن تیمیه نام او را می‌برد. ثالثاً: کار ابن تیمیه در تضعیف این حدیث و احادیث دیگری که در مدح اهل بیت، خصوصاً علی بن ابی طالب علیهم السلام وارد شده به جایی رسیده که حتی ناصرالدین البانی که از اتباع او در مسائل اعتقادی است، این عمل او را ناخرسند دانسته و تصریح می‌کند که وی در تضعیف احادیث سرعت داشته است،

بدون آن که طرق آن را مورد بررسی قرار دهد. (۱۴۰) در حقیقت باید گفت: ابن تیمیه به جهت خصومت با شیعه و یا بهتر بگوییم: خصومت با اهل بیت علیهم السلام در صدد تضعیف بدون دلیل تمام احادیث فضایل و مقامات اهل بیت علیهم السلام و در رأس آنان امام علی علیه السلام برآمده است.

۹- تکذیب ذیل حدیث غدیر

اشاره

ابن تیمیه می گوید: «جمله (اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله) به اتفاق اهل معرفت به حدیث، دروغ است.» (۱۴۱)

پاسخ

اولاً: چگونه ابن تیمیه ادعای اتفاق اهل معرفت به حدیث بر کذب آن کرده؛ در حالی که بسیاری از بزرگان محدثین اهل سنت آن را نقل کرده‌اند؛ از قبیل: - احمد بن حنبل. (۱۴۲) - نسائی. (۱۴۳) - ابن ابی شیبیه. (۱۴۴) - ابن حبان. (۱۴۵) - طبرانی. (۱۴۶) - بزار. (۱۴۷) - ضیاء مقدسی. (۱۴۸) - حاکم نیشابوری. (۱۴۹) - ابن ابی عاصم. (۱۵۰) - ابن ماجه. (۱۵۱) آیا این افراد از محدثین اهل سنت نیستند؟ آیا این افراد به پیامبر صلی الله علیه وآله دروغ نسبت داده‌اند؟ ثانیاً: افرادی همچون ابن حبان، حاکم نیشابوری و ضیاء مقدسی با سند صحیح این ذیل را نقل کرده یا تصریح به صحت سند آن نموده‌اند. ثالثاً: ناصرالدین البانی حدیث غدیر را با ذیلش در کتاب «سلسله الأحادیث الصحیحة» آورده و آن را از طرق مختلف تصحیح نموده است. او در آخر می گوید: «وقتی این مطلب را دانستی پس این را نیز بدان که انگیزه من در آزاد گذاردن قلم درباره این حدیث و بیان صحت آن این بود که مشاهده کردم شیخ الاسلام ابن تیمیه ذیل حدیث غدیر را تضعیف کرده است. و گمان کرده که دروغ است، و این به نظر من از مبالغات او است که در نتیجه تسریعش در تضعیف احادیث پدید آمده است، قبل از آن که طرق آن را جمع کرده و دقت نظر در آن‌ها بنماید.» (۱۵۲) بدین جهت است که ابن حجر در «لسان المیزان» در ترجمه ابن مطهر حلّی رحمه الله می گوید: «من ابن تیمیه را چنین یافتم که در ردّ احادیثی که ابن مطهر نقل کرده، بسیار و بی نهایت بر آن‌ها حمله می کند، گرچه معظم آن‌ها از موضوعات و روایات واهی است!! ولی در ردیه خود بر احادیث، بسیاری از احادیث خوب را که در حال تصنیف کتابش به یاد نداشته، رد نموده است؛ زیرا به جهت گستردگی محفوظاتش تنها بر آنچه در سینه داشته اتکا کرده است، و حال آن که انسان نسیان کار است. و چه بسیار از مبالغه‌ای که در توهین کلام رافضی داشته او را احیاناً به تنقیص علی کشانده است. ولی این ترجمه گنجایش واضح کردن آن‌ها و ذکر نمونه‌هایی از آن را ندارد.» (۱۵۳)

۱۰- تکذیب حدیث «مؤاخاه»

توضیح

ابن تیمیه می گوید: «احادیث مؤاخاه و عقد اخوت بین علی و پیامبر صلی الله علیه وآله تماماً موضوع و جعلی است و پیامبر با هیچ کس عقد اخوت نبسته است و نیز بین هیچ مهاجری و بین ابوبکر و عمر و بین انصاری با انصاری عقد اخوت نبسته است.» (۱۵۴)

پاسخ

اولاً: با مراجعه به کتب اهل سنت پی به کذب بودن ادعای ابن تیمیه می‌بریم. اینک به برخی از روایات اشاره می‌کنیم: ۱ - ترمذی به سند خود از عبدالله بن عمر نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله بین اصحابش عقد اخوت بست. علی علیه السلام گریان خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله! بین اصحابت عقد اخوت بستی ولی بین من و کسی عقد اخوت نبستی؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله به او فرمود: تو برادر من در دنیا و آخرتی. (۱۵۵) ۲ - نسائی به سندش از عباد بن عبدالله نقل کرده که علی رضی الله عنه فرمود: «أنا عبدالله وأخو رسول الله، وأنا الصديق الأكبر لا يقولها بعدي إلا كاذب...»؛ (۱۵۶) «من بنده خدا و برادر رسول خدایم، و من صدیق اکبرم، کسی این ادعا را پس از من جز دروغگو نمی‌کند...». ۳ - ابن عساکر به سندش از انس بن مالک نقل کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که خطاب به علی علیه السلام می‌فرمود: «أنت أخي في الدنيا والآخرة»؛ (۱۵۷) «تو برادر منی در دنیا و آخرت». ۴ - احمد بن حنبل به سندش از ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «أنت أخي وصاحبي»؛ (۱۵۸) «تو برادر و صاحب منی». ۵ - حاکم نیشابوری به سندش از عبدالله بن عمر نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله عقد اخوت بین اصحابش بست. بین ابوبکر و عمر، و بین طلحه و زبیر، و بین عثمان و عبدالرحمن بن عوف عقد اخوت بست. علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! بین اصحابت عقد اخوت بستی، پس برادر من کیست؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: آیا راضی نمی‌شوی ای علی! از این که من برادر تو باشم؟ علی علیه السلام عرض کرد: آری ای رسول خدا! آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: تو برادر منی در دنیا و آخرت. (۱۵۹) ۶ - متقی هندی از امام علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «پیامبر صلی الله علیه وآله عقد اخوت بین عمر و ابوبکر، و بین حمزه بن عبد المطلب و زید بن حارثه، و بین عبدالله بن مسعود و سعد بن مالک، و بین من و خودش، بست». (۱۶۰) ثانیاً: ابن تیمیه در تضعیف و نسبت جعل به این احادیث دادن تنها بوده و هیچ کس با او همراهی نکرده است. و این مطلبی است که علمای اهل سنت نیز بر آن تصریح کرده‌اند. ثالثاً: این حدیث را ده‌ها نفر از علمای اهل سنت در کتب حدیثی و تاریخی و تفسیری خود نقل کرده‌اند. چگونه ممکن است آن را به جعل و کذب نسبت داد. اشخاصی همچون ترمذی، نسائی، ابن ماجه، حاکم نیشابوری، ابن عبد البر، ابن کثیر، احمد بن حنبل، و... آن را در کتب روایی خود ثبت کرده‌اند، چگونه می‌توان این گونه افراد را که نزد اهل سنت از جلالت فوق العاده‌ای برخوردارند متهم به نقل حدیث کذب و جعلی کرد؟ رابعاً: زرقانی مالکی می‌گوید: «احادیث بسیاری درباره عقد اخوت بین پیامبر صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام رسیده و ترمذی آن را نقل کرده و تحسین نموده و نیز حاکم نیشابوری آن را نقل کرده و تصحیح نموده است...». (۱۶۱) خامساً: برخی از بزرگان اهل سنت در مقابل ابن تیمیه ایستاده و تضعیف و رد او را جواب داده‌اند؛ از آن جمله ابن حجر در «فتح الباری» است. او بعد از نقل اشکال ابن تیمیه که گفته است: «تشریح مؤاخاه به جهت ارفاق بر یکدیگر و تألیف قلوب مردم نسبت به یکدیگر است و این درباره پیامبر صلی الله علیه وآله با هیچ کس معنا ندارد» می‌گوید: «این توجیه در حقیقت ردّ یک نصّ است به قیاس». (۱۶۲)

۱۱ - تضعیف حدیث «عمار»

تضعیف حدیث «عمار»

در نقل متواتر از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «تقتل عماراً الفئءة الباغية»؛ «عمار را گروه ظالم خواهند کشت». ابن تیمیه می‌گوید: «فهنا للناس أقوال: منهم من قدح في حديث عمار»؛ (۱۶۳) «در اینجا برای مردم اقوالی است؛ از جمله آنان کسی است که در حدیث عمار اعتراض وارد کرده است». او در جایی دیگر درباره این حدیث می‌گوید: «فبعضهم ضعفه»؛ (۱۶۴) «برخی از افراد آن را تضعیف کرده‌اند». مقصود از حدیث عمار گفتار نبوی در حق اوست که فرمود: «ای عمار! تو را گروه ظالم خواهند

کشت». که مقصود گروه معاویه است.

پاسخ

اولاً: ایشان ذکر نکرده که چه کسانی این حدیث را تضعیف کرده‌اند، چرا اسم این افراد را ذکر نمی‌کند؟ ثانیاً: حدیث عمار حدیثی است ثابت و متواتر که ۲۴ نفر از صحابه آن را نقل کرده‌اند. حافظ سیوطی نیز در کتاب «الخصائص الكبرى» به تواتر آن تصریح نموده است. (۱۶۵) و هم چنین حافظ لغوی مرتضی زبیدی در «لفظ اللآلی» و مناوی در شرح جامع الصغیر سیوطی و دیگران این حدیث را متواتر می‌دانند. (۱۶۶) ابن عبدالبرّ در «الاستیعاب» در ترجمه عمار می‌گوید: «وتواترت الآثار عن النبی صلی الله علیه وآله أنه قال: "تقتل عماراً الفئءة الباغیة" وهذا من إخباره بالغیب وإعلام نبوته صلی الله علیه وآله وهو من أصحّ الأحادیث»؛ (۱۶۷) «اخبار متواتر از پیامبر صلی الله علیه وآله رسیده که فرمود: "عمار را گروه ظالم خواهند کشت" و این از خبرهای غیبی و نشانه‌های نبوت آن حضرت است و از صحیح‌ترین احادیث به حساب می‌آید.» حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری می‌گوید: «فائدة: روی حدیث (تقتل عماراً الفئءة الباغیة) جماعة من الصحابة منهم قتادة بن النعمان كما تقدم، وأم سلمة عند مسلم وأبو هريرة عند الترمذی، و عبدالله بن عمرو بن العاص عند النسائی و عثمان بن عفان وحذيفة وأبو أيوب وأبورافع وخزيمة بن ثابت ومعاوية وعمرو بن العاص وأبوالیسر وعمار نفسه. وكلها عند الطبری وغيره. وغالب طرقها صحیحة أو حسنة. وفيه عن جماعة آخرين يطول عددهم. وفي هذا الحدیث علم من إعلام النبوة وفضيلة ظاهرة لعليّ ولعمارة، وردّ علی النواصب الزاعمين أن علياً لم يكن مصيباً في حروبه»؛ (۱۶۸) «فائدة: حدیث (تقتل عماراً الفئءة الباغیة) عمار را گروه ظالم خواهند کشت، را جماعتی از صحابه از آن جمله قتاده بن نعمان نقل کرده‌اند آن گونه که گذشت. و نیز ام سلمه نزد مسلم، و ابوهریره نزد ترمذی و عبدالله بن عمرو بن عاص نزد نسائی، و عثمان بن عفان، و حذیفه و ابویوب و ابورافع و خزیمه بن ثابت و معاویه و عمرو بن عاص و ابوالیسر و خود عمار این حدیث را نقل کرده‌اند. و تمام این احادیث نزد طبری و دیگران موجود است. و غالب طرق آن صحیح یا حسن است. و در این حدیث نشانه‌ای از نشانه‌های نبوت و فضیلتی ظاهر برای علی و عمار است. و نیز ردی است بر افراد ناصبی که گمان کرده‌اند علی در جنگ‌هایش بر حق نبوده است.» این عبارت ابن حجر تعریض به ابن تیمیه است که به حضرت علی علیه السلام در مورد جنگ‌هایش اعتراض کرده است. ثالثاً: بخاری در صحیح خود از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «ويح عمار تقتله الفئءة الباغیة يدعوهم إلى الجنة ويدعونهم إلى النار»؛ (۱۶۹) «واه بر عمار! او را گروه ظالم خواهند کشت او آنان را به بهشت دعوت می‌کند ولی آنها او را به جهنم می‌خوانند.» بخاری در بابی دیگر این حدیث را این گونه نقل می‌کند: «... يدعوهم إلى الله ويدعونهم إلى النار»؛ (۱۷۰) «... او آنان را به سوی خدا دعوت می‌کند ولی آنان او را به سوی دوزخ می‌خوانند.» ابن حبان در صحیح خود از ام سلمه نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «تقتل عماراً الفئءة الباغیة»؛ (۱۷۱) «عمار را گروه ظالم خواهند کشت.» و نیز از ابوسعید خدری نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «ويح ابن سميّة تقتله الفئءة الباغیة يدعوهم إلى الجنة ويدعونهم إلى النار»؛ (۱۷۲) «واه بر فرزند سمیه - عمار - گروه ظالم او را خواهند کشت، او آنان را به بهشت دعوت می‌کند ولی آنان او را به دوزخ می‌خوانند. ابن حجر در شرح صحیح بخاری می‌گوید: «ودلّ حدیث (تقتل عماراً الفئءة الباغیة) علی أن علياً كان المصیب في تلك الحروب، لأن أصحاب معاوية قتلوه...»؛ (۱۷۳) «حدیث "می‌کشد عمار را گروه ظالم" دلالت دارد بر این که علی در آن جنگ‌ها بر حق بود؛ زیرا اصحاب معاویه عمار را به قتل رساندند.»

۱۲ - ردّ حدیث «ولایت»

ردّ حدیث «ولایت»

ابن تیمیه می‌گوید: «ومثل قوله: (أنت ولي كل مؤمن بعدي) فأَنَّ هذا موضوع باتفاق أهل المعرفة بالحديث»؛ (۱۷۴) «و مثل گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله که (خطاب به حضرت علی علیه السلام) فرمود: (تو سرپرست هر مؤمن بعد از من می‌باشی) این حدیث به اتفاق اهل معرفت به حدیث جعلی است.» او در جایی دیگر می‌گوید: «وكذلك قوله: (هو ولي كل مؤمن بعدي) كذب علي رسول الله»؛ (۱۷۵) «و همچنین است گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله (او - علی علیه السلام - سرپرست هر مؤمنی بعد از من است) این دروغ بر رسول خدا صلی الله علیه و آله است.»

پاسخ

اولاً: این حدیث را ترمذی در سنن خود نقل کرده و می‌گوید: این حدیث حسن است. (۱۷۶) و نیز نسائی در «الخصائص» و احمد بن حنبل در «المسند» و در «فضائل الصحابة» آن را نقل کرده‌اند. (۱۷۷) ابن حبان نیز این حدیث را در صحیح خود نقل کرده و آن را تصحیح نموده است. (۱۷۸) حاکم نیشابوری بعد از نقل این حدیث می‌گوید: «هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه»؛ (۱۷۹) «این حدیث صحیحی است که مطابق با شرط مسلم است؛ گرچه بخاری و مسلم آن را نقل نکرده‌اند.» و ابن حجر در «الاصابه» بعد از نسبت دادن آن به ترمذی می‌گوید: «إسناده قوی»؛ (۱۸۰) «سند آن قوی است.» ثانیاً: ناصرالدین البانی نیز این حدیث شریف را در کتاب «سلسله الاحادیث الصحیحة» حدیث شماره ۲۲۲۳ نقل کرده و سعی بلیغ در تصحیح سند آن نموده است. او بعد از نقل برخی از سندها می‌گوید: «اگر کسی اشکال کند که اجلح که در برخی از سندها آمده شیعی است و نیز در سند دیگر جعفر بن سلیمان وجود دارد که او نیز شیعی است، آیا این باعث طعن در حدیث نیست؟ در جواب می‌گوییم: هرگز؛ زیرا اعتبار در روایت حدیث به صدق و حفظ است، و مذهب را خودش و خدای خودش می‌داند، او حسابگر است. و لذا مشاهده می‌کنیم که صاحب صحیح بخاری و مسلم و دیگران، حدیث بسیاری از مخالفین امثال خوارج و شیعه و دیگران را تخریح کرده‌اند... و نیز این حدیث مورد تصحیح ابن حبان است، با آن که راوی آن در کتاب ابن حبان جعفر بن سلیمان است، کسی که تشیع داشته و در آن نیز غالی بوده است. و حتی بنا بر تصریح او در کتاب «الثقات» او بغض شیخین را داشته است... (۱۸۱) علاوه بر این که حدیث فوق به صورت متفرق از طرق دیگر نیز نقل شده که در سند آن شیعه وجود ندارد؛ همانند جمله «إِنَّ عَلِيًّا مَنِّي وَأَنَا مِنْهُ» که در «صحیح بخاری» حدیث ۲۶۹۹ نقل شده است... و امری که جای تعجب بسیار دارد این است که چگونه شیخ الاسلام ابن تیمیه جرأت بر انکار و تکذیب این حدیث در «منهاج السنه» (۱۸۲) داشته؛ همان گونه که نسبت به حدیث قبل داشته است... من وجهی در تکذیب او نسبت به این حدیث نمی‌بینم جز آن که بگویم او در ردّ بر شیعه سرعت به خرج می‌داده و مبالغه داشته است. خداوند از گناه ما و گناه او بگذرد». (۱۸۳)

۱۳ - تکذیب حدیث «ردّ الشمس»

تکذیب حدیث «ردّ الشمس»

ابن تیمیه می‌گوید: «وحدیث ردّ الشمس له قد ذكره طائفة كالتحاوی والقاضی عیاض وغيرهما، وعدّوا ذلك من معجزات النبی صلی الله علیه و آله، ولكن المحققون من أهل العلم والمعرفة بالحديث يعلمون أنّ هذا الحدیث كذب موضوع كما ذكره ابن جوزی فی كتابه الموضوعات»؛ (۱۸۴) «و حدیث ردّ شمس برای حضرت را طائفه‌ای همچون تحاوی و قاضی عیاض و دیگران ذکر کرده‌اند و آن را از معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته‌اند، ولی محققان از اهل علم و شناخت به حدیث می‌دانند که این حدیث دروغ و جعلی است، آن گونه که ابن جوزی در کتاب "الموضوعات" ذکر کرده است.»

پاسخ

این حدیث را برخی از افرادی که موردا اعتماد نزد اهل سنت تصحیح کرده‌اند. حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری می‌گوید: «وروی الطحاوی والطبرانی فی الکبیر والحاکم والبیهقی فی الدلائل عن اسماء بنت عمیس انه دعا لما نام علی ركبۃ علی ففاته صلاة العصر، فردت الشمس حتی صلی علی ثم غربت. وهذا ابلغ فی المعجزه، وقد اخطأ ابن جوزی بایراده فی الموضوعات. وکذا ابن تیمیه فی کتاب الرد علی الروافض فی زعم وضعه. والله العالم»؛ (۱۸۵) «طحاوی و طبرانی در "المعجم الکبیر" و حاکم و بیهقی در "الدلائل" از اسماء بنت عمیس نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه وآله چون بر زانوی علی علیه السلام خوابید و نماز عصر او فوت شد، حضرت صلی الله علیه وآله دعا کرد و خورشید برگشت تا این که علی علیه السلام نماز به جای آورد و خورشید دوباره غروب نمود. و این در معجزه رسا تر است. و به طور حتم ابن جوزی خطا کرده که این حدیث را در کتاب "الموضوعات" ذکر کرده است. و نیز ابن تیمیه هم خطا کرده که در کتاب ردّ بر روافض گمان کرده که این حدیث جعلی است، و خدا داناتر است.» ابن جوزی در وجه تضعیف این حدیث می‌گوید: «راویان در این حدیث اضطراب کرده‌اند و در حدیث اسماء دختر عمیس فضیل بن مرزوق وجود دارد که ضعیف است. و برای آن طری دومی است که در آن عبدالرحمن بن شریک وجود دارد. ابوحاتم گفته: او در حدیث سست است و نیز در سند آن ابوالعباس ابن عقده وجود دارد که رافضی است و به دروغ نسبت داده شده است. و در حدیث ابوهریره نیز داوود بن فراهیج است که ضعیف می‌باشد.» (۱۸۶) جواب این تضعیف را سیوطی در کتاب «النکت البدیعات» داده است. او می‌گوید: «فضیل ثقه و صدوق است، و مسلم و چهار نفر دیگر از صاحبان کتب سته به جز بخاری به حدیث او احتجاج کرده‌اند و ابن شریک را غیر از ابی حاتم دیگران توثیق کرده‌اند. و بخاری نیز در کتاب «الأدب المفرد» از او روایت نقل کرده است. و ابن عقده از بزرگان حفاظ است که مردم او را توثیق نموده‌اند. و او را به جز عصری متعصب کسی دیگر تضعیف نکرده است. و جماعتی از علما از آن جمله قاضی عیاض تصریح به تصحیح آن کرده‌اند.» (۱۸۷) جالب توجه آن که حافظ ابن الصلاح و بعد از او دیگر حفاظ تصریح به تساهل ابن جوزی در کتاب «الموضوعات» کرده‌اند، به حیثی که بسیاری از احادیث صحیح و ثابت را در آن کتاب آورده و بر روی آن رمز ضعف را گذاشته است.

۱۴ - جعلی دانستن حدیث «سدّ ابواب»

جعلی دانستن حدیث «سدّ ابواب»

ابن تیمیه می‌گوید: «و کذلک قوله: (وسدّ الأبواب کلّها إلّا باب علی)، فإنّ هذا ممّا وضعته الشیعه علی طریق المقابله»؛ (۱۸۸) «و همچنین است گفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله (و ببندید تمام درها را به جز درب خانه علی) این حدیث از جمله احادیثی است که شیعه به جهت مقابله با عامه وضع کرده است.»

پاسخ

در پاسخ ابن تیمیه کلامی از ابن حجر نقل می‌کنیم که در ردّ ابن جوزی در مورد این حدیث است. او می‌گوید: «وفی هذا اقدام علی ردّ الاحادیث الصحیحه بمجرد التوهم»؛ (۱۸۹) «و در این کار اقدامی بر ردّ احادیث صحیح السند به مجرد توهم است.» او بعد از آن که طرق این حدیث را برمی‌شمارد، می‌گوید: «فهذه الطرق المتظافره من روایات الثقات تدلّ أنّ الحدیث صحیح دلالة قویة...»؛ (۱۹۰) «پس این طرق آشکار از روایات افراد ثقه دلالت دارد بر این که این حدیث دلالت قوی داشته و صحیح است.» حافظ سیوطی می‌گوید: «قول ابن جوزی فی هذا الحدیث أنّه باطل وأنّه موضوع، دعوی لم یستدل علیها إلّا بمخالفة الحدیث الّذی فی

الصحيحين، ولا ينبغي الاقدام على الحكم بالوضع إلا عند عدم امکان الجمع. ولا يلزم من تعذر الجمع في الحال أنه لا يمكن بعد ذلك؛ لأنّ فوق كلّ ذي علم عليم وطريق الورع في مثل هذا ان لا يحكم على الحديث بالبطلان، بل يتوقف فيه إلى ان يظهر لغيره ما لم يظهر له. وهذا الحديث من هذا الباب، هو حديث صحيح مشهور له طرق متعدده كل طريق منها على انفراد لا تقصر عن رتبة الحسن، ومجموعها مما يقطع بصحته على طريقه كثير من أهل الحديث. واما كونه معارضاً لما في الصحيحين فغير مسلم ليس بينهما معارضة؛ (۱۹۱) «گفتار ابن جوزی درباره این حدیث که می گوید: حدیث باطل و جعلی است. ادعایی است که بر آن دلیلی اقامه نکرده، جز آن که می گوید: این حدیث مخالف با حدیثی است که در صحیحین آمده است. ولی سزاوار نیست که انسان اقدام بر حکم به جعلی بودن حدیثی کند مگر در صورتی که جمع آن امکان پذیر نباشد. و لازم نیست که اگر الآن جمع کردن امکان ندارد بگوئیم بعداً هم ممکن نیست؛ زیرا فوق هر صاحب علمی عالمی دیگر است. و طریق ورع در مثل این موارد این است که انسان بر آن حدیث حکم به بطلان نکند بلکه در آن توقف نماید تا برای دیگری ظاهر شود آنچه که برای او ظاهر نشده است. و این حدیث از این قبیل است. حدیثی است صحیح و مشهور دارای طرق متعددی است و هر طریق آن به طور جداگانه کمتر از مرتبه حسن نیست. و مجموع طرق آن می تواند انسان را به قطع به صحتش بر طریق بسیاری از اهل حدیث برساند. و اما این که این حدیث معارض با حدیثی است که در صحیحین آمده، قبول نداریم؛ زیرا بین این دو معارضه وجود ندارد.»

۱۵ - تکذیب حدیث «مدینه علم»

تکذیب حدیث «مدینه علم»

ابن تیمیه می گوید: «وحدیث (أنا مدينة العلم وعلی بابها) اضعف واوهی، ولهذا أئما يعدّ فی الموضوعات وان رواه الترمذی و ذکره ابن الجوزی، و بین ان سائر طرقه موضوعه، والكذب يعرف من نفس المتن»؛ (۱۹۲) «و حدیث (من مدینه علم و علی دروازه آن است)، ضعیف تر و سست تر است، و لذا در زمره احادیث جعلی شمرده شده است، گرچه آن را ترمذی روایت کرده ولی ابن جوزی آن را ذکر کرده و بیان نموده که تمام طرقش جعلی است و دروغ بودن آن از خود متن نیز شناخته می شود.»

پاسخ

حافظ سیوطی درباره این حدیث می گوید: «قلت: حدیث علی اخرجہ الترمذی و الحاکم، و حدیث ابن عباس اخرجہ الحاکم والطبرانی، و حدیث جابر اخرجہ الحاکم... والحاصل أنه ينتهي بطرقه إلى درجة الحسن المحتج به، ولا يكون ضعيفاً فضلاً عن ان يكون موضوعاً...»؛ (۱۹۳) «من می گویم: حدیث علی علیه السلام را ترمذی و حاکم نقل کرده، و حدیث ابن عباس را حاکم و طبرانی، و حدیث جابر را حاکم نقل نموده است... حاصل این که این حدیث به تمام طرقش منتهی به درجه حسن می شود که قابل احتجاج به آن است. و لذا ضعیف نمی باشد تا چه رسد به این که جعلی باشد...». ابن حجر درباره این حدیث می گوید: «وهذا الحديث له طرق كثيرة في مستدرک الحاکم اقل احوالها ان يكون للحديث اصل، فلا ينبغي ان يطلق القول عليه بالوضع»؛ (۱۹۴) «برای این حدیث در مستدرک حاکم طرق بسیاری است که کمترین احوال آن این است که برای این حدیث اصلی است، و لذا سزاوار نیست که بر آن اسم وضع و جعل اطلاق شود.»

۱۶ - تضعیف حدیث «افضاکم علی علیه السلام»

تضعیف حدیث «افضاکم علی علیه السلام»

ابن تیمیه می‌گوید: «وَأَمَّا قَوْلُهُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: (اقضاكم عليّ) والقضاء يستلزم العلم والدين، فهذا الحديث لم يثبت وليس له اسناد تقوم به الحجّة»؛ (۱۹۵) «وَأَمَّا كَقَوْلِهِ حَلِيّ كَمَا أَنَّ رَسُولَ خِداصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُود: (عليّ) در قضاوت از تمام شما برتر است) و قضاوت مستلزم علم و دیانت می‌باشد، این حدیث ثابت نمی‌باشد و دارای سندی نیست که به واسطه آن حجّت تمام گردد.»

پاسخ

أولاً: صحابه و در رأس آنها عمر بن خطاب به علم و قضاوت حضرت علی اعتراف داشته‌اند. بخاری در صحیح خود از ابن عباس نقل کرده که عمر گفت: «أقرؤنا أبيّ واقضانا عليّ»؛ (۱۹۶) «بهترین قرائت برای ابی است، و علی از دیگران در قضاوت برتر می‌باشد.» حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری می‌گوید: «حدیث (اقضانا علی) در حدیث مرفوع از انس نیز نقل شده که گفت: «أقضى أمّتي عليّ بن أبي طالب»؛ ماهرترین فرد امت من در قضاوت، علی بن ابی طالب است. بغوی آن را نقل کرده است... و بزوار از حدیث ابن مسعود نقل کرده که گفت: ما چنین حدیث می‌کردیم که علی بن ابی طالب از تمام اهل مدینه در قضاوت مهارت بیشتری دارد». (۱۹۷) ثانیاً: احمد بن حنبل و طبرانی به سندش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند در خطاب به حضرت زهرا علیها السلام که فرمود: «أما ترضين إني زوّجتك أقدم أمّتي سلماً وأكثرهم علماً وأعظمهم حِلماً»؛ (۱۹۸) «آیا راضی نمی‌شوی من تو را به ازدواج کسی در آوردم که اولین فرد مسلمان بوده و از همه بیشتر علم دارد و حلمش از دیگران عظیم‌تر است.» حافظ عراقی بعد از نسبت دادن این حدیث به احمد و طبرانی می‌گوید: «وإسناده صحيح»؛ (۱۹۹) «و سندش صحیح است.»

۱۷ – تضعیف حدیث «قتال ناکثین و...»

تضعیف حدیث «قتال ناکثین و...»

ابن تیمیه می‌گوید: «وهو يروى فى الأربعين أحاديث ضعيفة بل موضوعة عن أمّية الحديث كقوله بقتال الناكثين والقاسطين والمارقين»؛ (۲۰۰) «و او در کتاب "اربعین" احادیث ضعیف بلکه جعلی از امامان حدیث آورده است؛ همانند گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین.»

پاسخ

این حدیث کمتر از مرتبه حسن نیست؛ زیرا آن را حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری آورده و خودش در مقدمه شرحش التّرام داده که آنچه را در شرح حدیثی یا تمه یا زیادتى برای حدیثی می‌آورد صحیح یا حسن است. و نیز در «المطالب العالیة» (۲۰۱) این حدیث را آورده و بر آن سکوت کرده و به ابی یعلی نسبت داده است. (۲۰۲) ابن حجر درباره تضعیفات ابن تیمیه می‌گوید: «إنّه ردّ فی ردّه كثيراً من الأحاديث الجیاد؛ یعنی الصحیح والحسن»؛ (۲۰۳) «او در ردّ احادیث، بسیاری از احادیث خوب؛ یعنی صحیح و حسن را رد کرده است.»

۱۸ – تکذیب حدیث «محبت حضرت علی علیه السلام»

تکذیب حدیث «محبت حضرت علی علیه السلام»

ابن تیمیه بعد از نقل چند حدیث؛ از جمله «من أحبّ عليّاً فقد أحبّني ومن أبغض عليّاً فقد أبغضني»؛ «هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس علی را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته است.» می‌گوید: «فالعشرة الاولى كلّها

کذب»؛ «ده حدیث اول همگی دروغ است.»

پاسخ

این حدیث حسن است، طبرانی در «المعجم الکبیر» از ام سلمه نقل کرده که گفت: «أشهد أني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: من أحبّ علياً فقد أحبّ الله ومن أبغض علياً فقد أبغضني ومن أبغضني فقد أبغض الله»؛ (۲۰۴) «گواهی می‌دهم که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد به طور حتم خدا را دوست داشته است و هر کس علی را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته و هر کس مرا دشمن بدارد به طور قطع خدا را دشمن داشته است.» حافظ هیثمی بعد از نقل این حدیث می‌گوید: «وإسناده حسن»؛ (۲۰۵) «سند این حدیث حسن است.» حاکم نیشابوری از سلمان نقل کرده که فرمود: «سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: من أحبّ علياً فقد أحبّني ومن أبغض علياً فقد أبغضني»؛ (۲۰۶) «هر کس علی علیه السلام را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و هر کس علی را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.» او بعد از نقل این حدیث آن را تصحیح کرده است. زرقانی مالکی نیز ابن تیمیه را به جهت ردّ حدیث «مؤاخاة» مذمت کرده است. (۲۰۷)

۱۹ - تهمت ابن تیمیه به امام علی علیه السلام

تهمت ابن تیمیه به امام علی علیه السلام

ابن تیمیه می‌گوید: «بر فرض تقدیر که ابوبکر فاطمه را اذیت کرده باشد، ولی این کار را به جهت غرض شخصی انجام نداده است، بلکه تا خدا و رسولش را اطاعت کند و حق را به مستحق آن برساند، ولی علی - رضی الله عنه - قصدش این بود تا هجو بر سر فاطمه آورد، و لذا او در اذیت فاطمه غرض داشته است!!» (۲۰۸)

پاسخ

اولاً: به چه دلیل که ابوبکر با گرفتن فدک از فاطمه علیها السلام قصدش اطاعت خدا و رسولش بوده و هدفش رساندن حق به مستحق آن بوده است؟ ملکی که به جهت نحله رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حضرت زهرا علیها السلام بوده، چه کسی به او اجازه داده که به زور از حضرت گرفته و به مردم بدهد؟ چه کسی گفته که ابوبکر حاکم و خلیفه مشروع مسلمین است که حق داشته باشد چنین عملی را انجام دهد؟ بر فرض که او حاکم اسلامی باشد، مگر می‌تواند بر خلاف دستورات خداوند حکم کند، مگر در قرآن نیامده که خداوند فرموده است: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»؛ (۲۰۹) «و آن‌ها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند.» (۲۱۰) ثانیاً: موضوع ازدواج حضرت علی علیه السلام با دختر ابوجهل، گرچه در کتب حدیثی وارد شده ولی از حیث سند و دلالت مورد مناقشه شدید واقع شده است. کسی که قصد بحث و تحقیق در این زمینه را دارد به کتاب «شیعه شناسی و پاسخ به شبهات» مراجعه نماید. ثالثاً: این گونه تعبیر از ابن تیمیه در شأن امام علی علیه السلام دلالت بر نفاق او دارد؛ زیرا مطابق حدیث مسلم در صحیح خود در باب فضایل حضرت علی علیه السلام، پیامبر صلی الله علیه و آله در حق او فرمود: «يا علي! لا يحبك إلا مؤمن ولا يبغضك إلا منافق»؛ (۲۱۱) «ای علی! دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق.» می‌دانیم که این گونه تعبیرات از ابن تیمیه دلالت بر دشمنی او با حضرت علی علیه السلام و در نتیجه نفاق او دارد.

۲۰ - ادعای بغض صحابه نسبت به حضرت علی علیه السلام

ادّای بغض صحابه نسبت به حضرت علی علیه السلام

او می‌گوید: «بسیاری از صحابه و تابعین، بغض علی را داشته، او را سب کرده و با او جنگ نموده‌اند». (۲۱۲)

پاسخ

اولاً دشمنی ابن تیمیه با حضرت علی علیه السلام باعث شده تا ادّعا کند که بسیاری از صحابه و تابعین او را دشمن داشته و سب نموده‌اند. چرا او اسم این افراد را نمی‌برد؟ آیا غیر از خوارج که ابن تیمیه از اسلاف آنان است، کسی دیگر از تابعین بوده‌اند که نسبت به حضرت امیرمؤمنان علیه السلام بغض و عداوت داشته باشند؟ ثانیاً: اگر همه صحابه - بر فرض - بغض حضرت علی علیه السلام را داشته باشند، این نقص آنان است نه نقصی بر حضرت علی علیه السلام؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او فرمود: «لَا يَحْتَبِيكَ إِلَّا الْمُؤْمِنُ وَلَا يَبْغُضُكَ إِلَّا الْمُنَافِقُ»؛ (۲۱۳) «تو را به جز مؤمن دوست ندارد و نیز به جز منافق تو را دشمن نمی‌دارد.» مگر پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او فرمود: «مَنْ أَدَى عَلِيًّا فَقَدْ أَدَانِي»؛ (۲۱۴) «هر کس علی را اذیت کند مرا اذیت کرده است.» و مگر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي»؛ (۲۱۵) «هر کس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است.» مگر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي»؛ (۲۱۶) «هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس علی را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته است.» چگونه کسی جرأت دارد که علی علیه السلام را دشمن بدارد؛ در حالی که بخاری به سندش از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «أَنْتَ مَنِّي وَأَنَا مِنْكَ»؛ (۲۱۷) «تو از من و من از تو هستم.» و نیز بخاری در شأن او از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»؛ (۲۱۸) «آیا راضی نمی‌شوی که تو نزد من به منزله هارون نزد موسی باشی، جز آن که بعد از من نبی نیست.» و نیز در شأن او فرمود: «إِنِّي دَافِعُ الرَّايَةَ غَدًا إِلَى رَجُلٍ يَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ...»؛ (۲۱۹) «هر آینه من فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم، که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند...»

۲۱ - ادّای بیعت نکردن اکثر امت با امام علی علیه السلام

ادّای بیعت نکردن اکثر امت با امام علی علیه السلام

ابن تیمیه می‌گوید: «احدی از امت به جز علی بن ابی‌طالب بهره‌مند از امامت نشد، با این که امور بر او سخت گشت، و نصف امت و یا کمتر و یا بیشتر با او بیعت نکردند». (۲۲۰)

پاسخ

اولاً: مستفاد از حکم عقل و نصوصات و ظواهر آیات قرآن کریم و سنت نبوی آن است که امامت منصبی الهی است و هر امامی باید از جانب خداوند منصوب و منصوب باشد، و خلیفه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که از جانب خدا منصوب به امامت شد امام امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام بود. با وجود این نصّ، خلافت و امامت الهی او تمام شد، و در مشروعیت پیدا کردن آن احتیاج به بیعت مردمی نیست؛ گرچه بیعت مردم در حقیقت التزام عملی از ناحیه آنان در عمل به دستورات خلیفه به حق است. و نفع این عمل به خود مردم باز می‌گردد که از امام به حق اطاعت کرده و سلطه او را پذیرفته‌اند. ثانیاً: آیا عموم مردم با

ابوبکر از روی طوع و رغبت بیعت کردند یا این که جماعت بسیاری از عموم مسلمانان از روی اکراه و تهدید سلطه او را پذیرفتند؟ مگر در سقیفه بر سر خلافت و تعیین جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله غوغا و کشمکش عظیمی پدید نیامد؟ مگر گروهی از صحابه از بیعت با ابوبکر سرباز نزدند و به خانه حضرت زهرا علیها السلام پناه نبردند؟ (۲۲۱) مگر عمر بن خطاب به جهت بیعت گرفتن اکراهی با گروهی، به خانه حضرت علی علیه السلام هجوت نبردند؟ (۲۲۲) ثالثاً: چه کسی غیر از ابن تیمیه ادعا کرده که بیشتر مردم با حضرت علی علیه السلام بیعت نکردند؟ این ادعا تنها از ابن تیمیه است. حسن بن فرحان مالکی می گوید: «امامت علی و خلافت او به نص و واقع و اجماع به اثبات رسید، و بزرگان صحابه و مهاجرین و انصار بر بیعت با او اجماع کرده‌اند، و بر خلافت او تمام بلاد اسلام؛ همچون حجاز، یمن، فارس، خراسان، مصر، آفریقا، جزیره، آذربایجان، هند، سند و نوبه، خاضع شدند. و به جز اهل شام کسی با بیعت او معارضه نکردند، و آنان نصف امت و حتی ربع امت بلکه به یک دهم امت هم نمی‌رسیدند. بلکه در شام برخی از صحابه و تابعین نیز وجود داشتند که بر خلافت علی علیه السلام اقرار داشتند و از معاویه کناره‌گیری می‌کردند؛ مثل شداد بن اوس و عبدالرحمن بن غنم اشعری بزرگ تابعین اهل شام. و با معاویه جز تعداد کمی از صحابه آن هم از مسلمانان فتح مکه و مسلمانان حنین و برخی که در صحابی بودن آن‌ها اختلاف است وجود نداشتند...» (۲۲۳) در رابطه با تعداد کسانی که از بدری‌ها همراه با حضرت علی علیه السلام بودند اختلاف است، برخی می‌گویند: ۱۳۰ نفر از بدری‌ها همراه با حضرت علی علیه السلام بودند. (۲۲۴) تمام اصحاب بیعت رضوان که تا آن زمان زنده بودند همراه با علی علیه السلام بودند. خلیفه بن خیاط (شیخ بخاری) به سند خود از عبدالرحمن ابزی نقل کرده که گفت: از کسانی که در بیعت رضوان با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت نمودیم هشتصد نفر با علی علیه السلام بودیم که شصت و سه نفر از آنان از جمله عمار بن یاسر کشته شدند. (۲۲۵) این حدیث بنابر تصریح بزرگان اهل سنت صحیح است و رجال آن بین ثقه و صدوق نزد آنان می‌باشند. (۲۲۶) اعمش می‌گوید: «به خدا سوگند! من به جهت علی و اصحابش تعجب نمودم؛ زیرا همراه با او اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بودند...» (۲۲۷) و نیز اجماع تابعین بر بیعت با علی علیه السلام بود. حسن بن فرحان مالکی در این باره می‌گوید: «اگر صحابه اجماع بر بیعت با علی داشتند تابعین نیز به تبع آنان بوده‌اند. تابعین حجاز و عراق و مصر و یمن و خراسان و دیگر بلاد اسلامی تابع صحابه بوده‌اند، و بدین جهت همراه با علی علیه السلام در صفین بزرگان تابعین از اهل عراق بوده‌اند و در رأس آنان بهترین تابعین اویس قرنی و علقمه بن قیس و ابو عبدالرحمن سلمی و ابوالأسود دونلی و احنف بن قیس و دیگران از بزرگان تابعین قرار داشتند...» (۲۲۸) رابعاً: علما و محدثان اهل سنت، اجماع بر بیعت عمومی با حضرت دارند، اینک به عبارات برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱- سلیمان بن طرخان تیمی (۱۴۳ ه. ق) می‌گوید: «اهل حرمین با علی علیه السلام بیعت نموده و بیعت برای اهل حرمین است.» (۲۲۹) ۲- ابن اسحاق (متوفای ۱۵۱ ه. ق) می‌گوید: «چون عثمان کشته شد، با علی بن ابی طالب به طور عمومی در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت شد. و اهل بصره با او بیعت کردند و در مدینه طلحه و زبیر نیز بیعت نمودند.» (۲۳۰) عبارت ابن اسحاق قصور دارد و معلوم است که استقصا نکرده است؛ زیرا تنها به بیعت اهالی مدینه و بصره اشاره کرده و سخنی از بیعت کوفه و حجاز و یمن و مصر و خراسان و یمامه به میان نیاورده است؛ در حالی که همه اهالی آن دیار نیز بیعت کردند. (۲۳۱) ۳- محمّد بن ادریس شافعی (۲۰۴ ه. ق) می‌گوید: «بدانید که امام به حق بعد از عثمان، علی بن ابی طالب است و امامت او با بیعت بزرگان صحابه و رضایت بقیه ثابت شد.» (۲۳۲) ۴- ابن سعد (۲۳۱ ه. ق) می‌گوید: «چون عثمان در روز جمعه، شب ۲۸ ذی الحجه، سال ۳۵ به قتل رسید با علی بن ابی طالب رحمه الله فردای آن روز به عنوان خلافت بیعت شد. طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل و عمار بن یاسر و اسامه بن زید و سهیل بن حنیف و ابویوب انصاری و محمّد بن سلمه و زید بن ثابت و خزیمه بن ثابت و تمام کسانی که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیگران که در مدینه بودند با حضرت بیعت کردند.» (۲۳۳) ۵- ابن قتیبه دینوری (۲۷۶ ه. ق) می‌گوید: «... من نواصب را مشاهده کردم، هنگامی که غلو رافضه در محبت علی و مقدم داشتن او را دیدند، با این عمل مقابله کرده و در تأخیر

علی - کرم الله وجهه - و کوتاهی در حق او و ناسزاگویی به او غلو نمودند، گرچه به ظلم بر او تصریح نکرده‌اند... و به جهت جهلشان آن حضرت را از امامان هدایت خارج کرده و در زمره امامان فتنه‌گر داخل کردند، و او را مستوجب اسم خلافت ندانستند؛ زیرا مردم بر او اختلاف کرده‌اند ولی برای یزید بن معاویه به بهانه اجماع مردم بر او، اسم خلیفه را مستحق وی دانستند...» (۲۳۴) ۶ - حافظ ابوبکر اسماعیلی (متوفای ۳۷۱ ه. ق) در حکایت مذهب اهل سنت می‌گوید: «سپس خلافت علی بن ابی طالب به بیعت بیعت کنندگان از بدری‌ها همچون عمار بن یاسر و سهل بن حنیف و تابعین آنان از سایر صحابه به جهت سابقه حضرت و فضل او ثابت شد.» (۲۳۵) ۷ - ابو عبدالله بن بَطَّه (۳۸۷ ه. ق) می‌گوید: «بیعت علی - رضی الله عنه - بیعت اجتماع و رحمت بود، و هرگز مردم را به خود دعوت نکرد و نیز بر بیعت خود با شمشیر، مردم را مجبور نساخت و با عشیره خود بر مردم غالب نشد. او با این عمل خود به خلافت شرف و بها داد و با عدالت خود به قامت خلافت، زیور بها و عظمت و ارزش آویخت...» (۲۳۶) ۸ - ابو عثمان علی بن عبدالرحمن صابونی (متوفای ۴۴۹ ه. ق) می‌گوید: «... خلافت علی به بیعت صحابه با او بود؛ زیرا تمام آنان او را سزاوارترین و برترین خلق در آن وقت به خلافت می‌شناختند، و هرگز عصیان و نافرمانی او را به خود اجازه نمی‌دادند...» (۲۳۷) ۹ - ابن عبدالبر (متوفای ۴۶۳ ه. ق) می‌گوید: «مهاجرین و انصار بر بیعت با او اجتماع کردند و تنها چند نفر از آن‌ها بودند که بیعت نکردند...» (۲۳۸) ۱۰ - آمدی (۶۳۱ ه. ق) می‌گوید: «و اما وجه دوم در اثبات امامت علی علیه السلام اجماع امت بعد از قتل عثمان و اتفاق آن‌ها بر استخلاف و امامت او است... و این دلیل بر امامت وی می‌باشد.» (۲۳۹) ۱۱ - ابن عماد حنبلی (۱۰۸۹ ه. ق) می‌گوید: «همراه و مؤید علی علیه السلام جماعتی از بدری‌ها و اهل بیعت رضوان و روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و اجماع بر امامت او بودند.» (۲۴۰) ۱۲ - ابن ابی العز حنفی شارح (۷۹۲) می‌گوید: «خلافت برای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب بعد از عثمان، با بیعت صحابه، به جز معاویه از اهل شام ثابت شد.» (۲۴۱) ۱۳ - ابن حجر عسقلانی (۸۵۲ ه. ق) می‌نویسد: «بیعت علی بر خلافت، بعد از قتل عثمان در اوائل ذی الحجه سال ۳۵ بود. مهاجرین و انصار و تمام کسانی که حاضر بودند، با او بیعت کردند. بیعت او را به تمام مناطق اسلامی مکتوب نمودند، تمام اهالی آن ممالک به بیعت با او اذعان پیدا کردند به جز معاویه و اهل شام که بین آن‌ها بعداً اتفاقاتی افتاد.» (۲۴۲)

۲۲ - اعتراض به حزن حضرت زهرا علیها السلام

اعتراض به حزن حضرت زهرا علیها السلام

ابن تیمیه در اعتراض به حزن حضرت زهرا علیها السلام در سوگ پدرش و مقایسه آن با حزن ابوبکر در غار می‌گوید: «شیعه و دیگران از فاطمه حکایت می‌کنند که به حدی در سوگ پیامبر صلی الله علیه و آله حزن داشته که قابل توصیف نیست، و این که او بیت الاحزان ساخته است، و این کار را مذمت برای او به حساب نمی‌آورند، با این که او بر امری حزن داشته که فوت شده و باز نمی‌گردد، ولی ابوبکر در زمان حیات پیامبر از ترس این که حضرت کشته شود خوف داشته است و آن حزنی است که متضمن حراست است، و لذا چون حضرت فوت کرد هرگز چنین حزنی را ابوبکر نداشت؛ زیرا بی‌فایده است، نتیجه این که حزن ابوبکر بدون شک کامل‌تر از حزن فاطمه است.» (۲۴۳)

پاسخ

اولاً: حزن ابوبکر ناشی از ضعف ایمان او به نصرت الهی بوده است و لذا پیامبر صلی الله علیه و آله در غار به او فرمود: «لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»؛ (۲۴۴) «غم مخور، خدا با ماست.» و نیز خداوند متعال می‌فرماید: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ (۲۴۵)

«آگاه باشید [دوستان و] اولیای خدا، نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند.» ثانیاً: حزن در فراق محبوب و گریه کردن بر او نه تنها امری جایز و راجح است بلکه خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چنین می‌کرده است. انس بن مالک از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ وَلَا تَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا، وَإِنَّا لَفَرَاقِكُ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ»؛ (۲۴۶) «همانا چشم می‌گرید، و قلب محزون می‌شود ولی غیر از آنچه رضایت پروردگار ماست نمی‌گوییم، و به طور حتم ای ابراهیم در فراق تو محزونیم.» چرا ابن تیمیه به پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراض نمی‌کرد که چرا به امری که گذشته و فوت شده محزونی؟! بخاری و مسلم نقل کرده‌اند: هنگامی که خبر شهادت زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه در غزوه موته به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید؛ در حالی که آثار حزن بر ایشان هویدا بود، جلوس نمود. (۲۴۷) بخاری از انس بن مالک نقل کرده که گفت: «قَتَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَهْرًا حِينَ قَتَلَ الْقُرَاءَ، فَمَا رَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ حَزْنَ حَزْنًا قَطُّ أَشَدَّ مِنْهُ»؛ (۲۴۸) «هنگامی که قاریان قرآن در کنار بئر معونه به شهادت رسیدند، یک ماه حضرت با مردم سخن نمی‌گفت. و هرگز دیده نشد که پیامبر صلی الله علیه و آله به این شدت ناراحت شده باشد.» ثالثاً: حزن و اندوه حضرت زهرا علیها السلام بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تنها در فراغ پدرش نبوده، بلکه حزن و اندوه و گریه او بر ارتداد امت و به فراموشی سپردن تمام زحمات و سفارشات پدرش و خانه‌نشینی کردن خلیفه به حق رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ یعنی حضرت علی علیه السلام و دیگر امور نیز بوده است. حضرت زهرا علیها السلام چنان از این امور محزون و ناراحت بود که عبدالله بن حارث می‌گوید: «مَكَثَتْ فَاطِمَةُ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَهِيَ تَذُوبٌ»؛ (۲۴۹) «فاطمه علیها السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله شش ماه زنده بود و این درحالی بود که بدنش در این مدت آب می‌شد.» رابعاً: چه کسی گفته که ابوبکر در سوگ پیامبر صلی الله علیه و آله محزون نشده و نگریسته است؟! بلکه مطابق نصّ طیالسی، بر پیامبر صلی الله علیه و آله نوحه‌سرایی نیز کرده است. او می‌گوید: «بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله چون بر حضرت وارد شد لبانش را بین دو چشمان حضرت گذاشت و دو دستش را به دو گیجگاه او، آن‌گاه فریاد برآورد: «وای نبیاه، وای خلیلاه، وای صفتیاه»؛ «آه ای نبی خدا، وای ای دوست خدا، وای انتخاب شده خدا.» (۲۵۰) خامساً: چگونه انسان در فراق رسول خدا صلی الله علیه و آله محزون نگردد؛ در حالی که حضرت فرمود: «مَنْ أَصِيبَ بِمَصِيبَةٍ فَلْيَذْكَرْ مَصِيبَتَهُ بِي فَإِنَّهَا مِنْ أَعْظَمِ الْمَصَائِبِ»؛ (۲۵۱) «هر کس به مصیبتی گرفتار آمد باید مصیبت مرا به یاد آورد؛ زیرا که مصیبت من از بزرگ‌ترین مصیبت‌ها است.» سلمان و ابوالدرداء دائماً در فراغ رسول خدا صلی الله علیه و آله محزون بودند و لذا از آن دو رسیده که می‌گفتند: «ثَلَاثَةُ أَحْزَنْتَنِي حَتَّى أَبْكُنْتَنِي: فِرَاقُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ...»؛ (۲۵۲) «سه چیز مرا به حدی محزون کرده که به گریه واداشته است: یکی فراق محمد صلی الله علیه و آله...». حزن در فراق و دوری پیامبر صلی الله علیه و آله به حدی تأثیرگذار بود که حتی تنه درخت خرمایی که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود نیز متأثر شد. دارمی در سنن خود از انس بن مالک نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جمعه می‌ایستاد و پشت خود را بر تنه درخت خرمایی در مسجد تکیه می‌داد. شخصی رومی آمد و گفت: آیا اجازه می‌دهید برای شما چیزی بسازم تا بر روی آن بنشینید؟ زیرا گویا شما ایستاده‌اید. او برای حضرت، منبر سه پله‌ای ساخت که حضرت بر پله سوم آن می‌نشست. چون پیامبر صلی الله علیه و آله بر روی منبر قرار گرفت، آن تنه درخت در حزن حضرت صدایی همچون صدای گاو درآورد، به حدی که مسجد به لرزه درآمد. حضرت در آن هنگام از منبر پایین آمد و آن تنه درخت را در بر گرفت. در این هنگام بود که آرام گرفت. سپس حضرت فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ لَمْ التَّرْمَهُ مَازَالَ هَكَذَا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ حَزْنًا عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»؛ «قسم به کسی که جانم به دست اوست اگر او را در بر نگرفته بودم تا روز قیامت در حزن رسول خدا این چنین بود.» آن‌گاه پیامبر دستور داد تا آن چوب را دفن نمایند.

اعتراض به شکوه حضرت زهرا علیها السلام

ابن تیمیه در اعتراض به علامه حلّی رحمه الله می‌گوید: «و همچنین آنچه را ذکر کرده که زهرا علیها السلام - با ابوبکر و صاحب او (عمر) سخن نگفت تا آن‌که به ملاقات پدرش رفت و به او شکایت کرد، این مطلب امری است که لایق شأن فاطمه علیها السلام نیست که درباره او گفته شود؛ زیرا شکایت و شکوه را نزد رسول خداصلی الله علیه و آله بردن امری لایق بر او نیست، بلکه شکوه را باید نزد خدا برد...» (۲۵۳)

پاسخ

اولاً: این موضوع که حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر قهر کرده و از او کناره گرفته، امری ثابت و معروف است. بخاری و مسلم و ابن حبان از عایشه نقل کرده که فاطمه علیها السلام در موضوع اختلاف در ارث رسول خداصلی الله علیه و آله بر ابوبکر غضب کرد و از او کناره گرفت و تا هنگام وفاتش با او سخن نگفت. و بعد از پیامبرصلی الله علیه و آله شش ماه زندگی کرد. و چون وفات یافت شوهرش شبانه او را دفن نمود. و هرگز ابوبکر را خبر نکرد و خود بر جنازه حضرت نماز گزارد. (۲۵۴) ثانیاً: شکایت بردن نزد رسول خداصلی الله علیه و آله حقیقتاً شکایت بردن نزد خداوند است. لذا مشاهده می‌کنیم که صحابه در شداید و مصایب و ظلم‌هایی که به آنان روا می‌شد به رسول خداصلی الله علیه و آله پناه برده و به او شکوه می‌کردند. ابوداود از خولۀ بن مالک بن ثعلبه نقل کرده که گفت: همسرم اوس بن صامت مرا طلاق ظاهر داد. به نزد رسول خداصلی الله علیه و آله آمدم و از این بابت نزد او شکایت کردم. حضرت در این امر با من مجادله می‌نمود و می‌فرمود: از خدا بترس؛ زیرا او پسر عموی تو است. من نگذشتم تا این‌که قرآن نازل شد، خداوند سبحان فرمود: «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا»؛ (۲۵۵) «خداوند سخن زنی را که درباره شوهرش به تو مراجعه کرده بود شنید». (۲۵۶) ثالثاً: مطابق روایات بسیاری، صحابه نزد رسول خداصلی الله علیه و آله شکایت می‌آوردند. اینک به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱ - شکوه حضرت زهرا علیها السلام از خدمت در منزل. (۲۵۷) ۲ - شکوه یکی از صحابه درباره قحطی. (۲۵۸) ۳ - شکوه صحابه از گرانی قیمت‌ها. (۲۵۹) ۴ - شکوه صحابه از فقر و تنگدستی. (۲۶۰) ۵ - شکوه صحابه از عطش در یکی از غزوات. (۲۶۱) ۶ - شکوه جریر از این‌که نمی‌تواند بر اسب بنشیند. (۲۶۲) ۷ - شکوه حذیفه. (۲۶۳) ۸ - شکوه عبدالرحمن بن عوف از خالد بن ولید. (۲۶۴) ۹ - شکوه یکی از صحابه از قساوت قلب. (۲۶۵) ۱۰ - شکوه عثمان بن ابی العاص از دردی که در بدنش احساس کرده بود. (۲۶۶) ۱۱ - شکوه صحابه از ظلم مشرکین. (۲۶۷) ۱۲ - شکوه یکی از صحابه در مورد تخیلات در نماز. (۲۶۸) ۱۳ - شکوه زنان به جهت کتک خوردنشان. (۲۶۹) ۱۴ - شکوه تابعین از حجاج بن یوسف ثقفی. (۲۷۰) ۱۵ - شکوه امیرالمومنین علیه السلام در عالم رؤیا از امت پیامبرصلی الله علیه و آله. (۲۷۱) ۱۶ - شکوه بهائم نزد رسول خداصلی الله علیه و آله. (۲۷۲)

۲۴ - اعتراض به قهر کردن حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر

اعتراض به قهر کردن حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر

ابن تیمیه می‌گوید: «قهر کردن و کنار کشیدن فاطمه با صدیق، کاری پسندیده نبود و از کارهایی نیست که بتوان به خاطر آن حاکم را مذمت نمود، بلکه این عمل به جرح و طعن نزدیک‌تر است تا این‌که مدح باشد». (۲۷۳) او در جایی دیگر می‌گوید: «و اما قول ابن مطهر حلّی که تمام محدثین روایت کرده‌اند که پیامبرصلی الله علیه و آله فرمود: «یا فاطمه! إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لَغَضْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ»، این نسبت دروغ به پیامبر است؛ زیرا این حدیث از پیامبر نقل نشده، و در کتب معروف حدیثی شناخته نشده و سند

معروف یا صحیح و یا حسنی از پیامبر ندارد. و هر کس که خدا و رسول از او راضی است ضرری ندارد که یکی از خلق نسبت به او غضبناک شود، هر کس که می‌خواهد باشد». (۲۷۴)

پاسخ

اولاً: موضوع قهر کردن و کنار کشیدن حضرت زهرا علیها السلام از آن جهت که آن حضرت به نصّ قرآن و حدیث معتبر نبوی صلی الله علیه و آله معصومه است و به غضب او خدا و رسول به غضب درآمده، لذا دلالت بر منقصت بزرگی بر ابوبکر و عمر دارد؛ زیرا تا کسی کار خلافی انجام ندهد مورد غضب خدا و رسولش واقع نمی‌شود. مگر فاطمه علیها السلام مشمول آیه تطهیر نیست؟ آیه‌ای که دلالت بر عصمت پنج تن آل عبا از جمله حضرت زهرا علیها السلام دارد. ثانیاً: حدیث: «یا فاطمه! إنَّ الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک» را بسیاری از علمای عامه در کتب حدیثی خود نقل کرده‌اند؛ از قبیل: ۱ - ابن ابی عاصم. (۲۷۵) ۲ - حاکم نیشابوری. (۲۷۶) ۳ - ابوالقاسم طبرانی. (۲۷۷) ۴ - دولابی. (۲۷۸) ۵ - ابن عساکر دمشقی. (۲۷۹) ۶ - محب‌الدین طبری. (۲۸۰) ۷ - ابن حجر هیثمی. (۲۸۱) ثالثاً: حاکم نیشابوری بعد از نقل این حدیث تصریح به صحت سند آن کرده است. و نیز حافظ هیثمی تصریح به حسن بودن آن نموده است. گرچه ذهبی به دفاع از استادش ابن تیمیه برآمده و این حدیث را با سند حاکم تضعیف کرده و گفته: حسین بن زید منکر الحدیث است و حلال نیست که به او احتجاج شود، ولی این تعلیق از ذهبی غریب به نظر می‌رسد؛ زیرا او سبب جرح و نقد خود را ذکر نکرده و نیز علت این که نمی‌توان به حدیث او احتجاج کرد را بیان ننموده است. نهایت مطلبی که می‌توان درباره حسین بن زید ذکر کرد این است که او مشکلی ندارد. ابن عدی در «الکامل» می‌گوید: عموم حدیث او از اهل بیت است و امید است که در او باکی نباشد...». (۲۸۲) و ابن حجر می‌گوید: «او صدوق است و چه بسا در برخی موارد به خطا رفته است». (۲۸۳) بس است در توثیق او که حافظ دارقطنی در سندی که حسین بن زید وجود دارد می‌گوید: «تمام این افراد ثقه هستند». (۲۸۴) و نیز ضیاء مقدسی این حدیث را در کتاب «الاحادیث المختاره» نقل کرده است، با التزام به این که احادیثی که نقل می‌کند همگی موثقتند. وانگهی ذهبی متهم به تشدد و سخت‌گیری در احادیثی است که در باب فضایل اهل بیت علیهم السلام وارد شده است، و گاهی بدین جهت افراد بسیار جلیل‌القدر را تضعیف می‌کند. ابن حجر عسقلانی در ترجمه علی بن صالح انماطی، بعد از آن که مشاهده کرده که ذهبی او را متهم به گفتاری کرده که او از آن مبرا است، می‌گوید: «سزاوار است کسانی که از ناحیه ذهبی تضعیف می‌شوند را خوب بررسی کنیم». (۲۸۵) ذهبی چگونه این حدیث را تضعیف کرده؛ در حالی که شیخ و استاد او حافظ مزّی در «تهذیب‌الکمال» و نیز ابن حجر در «الاصابه» از باب احتجاج این حدیث را نقل کرده و آن را تضعیف نکرده‌اند. رابعاً: چه کسی گفته که خداوند سبحان اگر از کسانی به جهت یک عمل خاصی راضی شده تا ابد از آنان راضی است؛ گرچه بعد از آن عمل کارهای خلاف بسیاری انجام داده باشند. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله گرچه به جهت بیعت رضوان از عده‌ای از صحابه راضی شد ولی این رضایت در مورد خاص و مربوط به آن عمل است و شامل اعمال خلاف او نمی‌شود. و نیز دلالت بر راضی بودن خداوند از آنان تا آخر عمر ندارد. خامساً: معنای جمله «کائناً من کان» هر کس می‌خواهد باشد، چیست؟ آیا این اهانت به حضرت زهرا علیها السلام و اظهار عداوت به او نیست. سادساً: اگر جمله: «یا فاطمه! إنَّ الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک» در صحاح سته نیامده ولی شبیه این مضمون در صحیح بخاری وارد شده است. بخاری به سند خود از مسور بن مخرمه نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطمه بضعة منی فمن أغضبها فقد اغضبنی»؛ (۲۸۶) «فاطمه پاره‌ای از تن من است پس هر کس او را به غضب درآورد به طور حتم مرا به غضب درآورد است.» می‌دانیم که هر کس شخصی را به غضب درآورد او را اذیت و آزار داده است. در نتیجه پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت غضب دخترش فاطمه علیها السلام اذیت و آزار شده است. در قرآن کریم آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا»؛ (۲۸۷) «آن‌ها که خدا و پیامبرش را آزار

می‌دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، و برای آن‌ها عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده است.»

۲۵- اعتراض بر حضرت زهرا علیها السلام به جهت وصیت به دفن شبانه!!

اعتراض بر حضرت زهرا علیها السلام به جهت وصیت به دفن شبانه!!

ابن تیمیه می‌گوید: «و همچنین آنچه را که حلی نقل کرده که فاطمه وصیت کرد تا او را شبانه دفن کنند و هیچ کس بر او نماز نگذارد، این مطلب را کسی از فاطمه حکایت نمی‌کند و به آن جز فرد جاهل احتجاج نمی‌نماید، او به فاطمه مطلبی را نسبت می‌دهد که لایق آن نیست، و این مطلب اگر صحیح باشد، به گناه بخشیده شده سزاوارتر است تا سعی مشکور؛ زیرا نماز مسلمان بر دیگری خیر زایدی است که به او می‌رسد...» (۲۸۸)

باسخ

حضرت زهرا علیها السلام بی‌جهت چنین وصیتی نکرده است، او به جهت مبارزه سیاسی با دستگاه حاکم و مطلع کردن مردم از بی‌عدالتی آنان، دست به چنین وصیتی زده است. او با این عملش می‌خواست مردم سؤال کنند چرا دختر پیامبر صلی الله علیه و آله باید شبانه دفن شود؟ و اگر مردم از سر این وصیت آگاه شوند پی به عدم مشروعیت خلافت و بی‌عدالتی آنان خواهند برد. و نیز حضرت با این وصیت نخواست تا آنان با حضور خودشان به مردم چنین وانمود کنند که ما خلیفه به حق مسلمین هستیم و با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله مشکلی نداریم. هر سیاستمداری می‌فهمد که این وصیت چه تأثیر سوئی بر دستگاه خلافت تا روز قیامت داشته است. ثانیاً: نماز هر کس بر جنازه شخصی منشأ خیر زاید نخواهد بود. ثالثاً: حضرت زهرا علیها السلام مطابق آیه تطهیر و برخی از احادیث، معصومه بوده و از هر نوع اشتباه و خطا مصون است. پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او فرمود: «فاطمه بضعة منی من أغضبها فقد أغضبنی»؛ (۲۸۹) «فاطمه پاره تن من است، هر کس او را به غضب درآورد به طور حتم مرا به غضب درآورده است.» کسی که این گونه وصیت کرده به طور حتم از دستگاه خلافت و سردمداران آن غضبناک بوده است، در نتیجه آنان مورد غضب پیامبر صلی الله علیه و آله نیز قرار گرفته‌اند. این حدیث دلالت بر عصمت حضرت زهرا علیها السلام دارد؛ زیرا اگر حضرت در تمام امورش از آن جمله غضب کردن، معصوم نبود خداوند به طور مطلق در تمام موارد غضب کردن حضرت، غضب نمی‌نمود. نتیجه این که: حضرت زهرا علیها السلام با این وصیتش تا روز قیامت حجت را برای کسانی که برای حکومت خلیفه اول ارزشی قائلند، تمام کرد... رابعاً: ابن تیمیه در اصل وصیت و این که حضرت زهرا علیها السلام به توسط حضرت علی علیه السلام شبانه دفن شد شک دارد و بر فرض ثبوت این قضیه بر حضرت زهرا علیها السلام اشکال و ایراد می‌کنند؛ در حالی که مطابق نصوص معتبر نزد فریقین، هم وصیت به دفن شبانه و هم دفن حضرت شب هنگام از مسلمات است. بخاری به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را به نزد ابوبکر فرستاد تا میراث خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله از فیء مدینه و فدک و آنچه از خمس خیر باقی مانده، باز خواهد... ابوبکر از دادن این اموال امتناع کرد. فاطمه بر ابوبکر بدین جهت غضب نموده و او را رها کرد. و تا هنگام وفاتش با او سخن نگفت. بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله شش ماه زنده بود. هنگامی که وفات نمود شوهرش علی او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را بر آن امر اعلان نمود. (۲۹۰) مسلم نیز در ضمن قضیه غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر و وفات او می‌گوید: «... علی علیه السلام خبر وفات حضرت فاطمه علیها السلام را به ابوبکر نرسانید و خودش بر او نماز گزارد». (۲۹۱) یعقوبی نقل می‌کند: «... فاطمه بر شوهرش علی وصیت کرد تا او را غسل دهد... و شبانه به خاک بسپارد، و کسی به جز سلمان و ابوذر و بنابر نقلی عمار در تشییع جنازه او حاضر نشد». (۲۹۲) ابن ابی الحدید می‌گوید: «خبر صحیح نزد ما این

است که فاطمه علیها السلام از دنیا رحلت نمود؛ در حالی که بر ابوبکر و عمر غضبناک بود و لذا وصیت کرد تا این دو نفر - ابوبکر و عمر - بر جنازه او نماز نگزارند». (۲۹۳) استاد توفیق ابوعلم نقل می‌کند: «فاطمه زهرا علیها السلام سه وصیت کرد، یکی آن که کسانی که بر آنان غضبناک بوده، در تشییع جنازه‌اش حاضر نشوند و جنازه‌اش شبانه به خاک سپرده شود...». (۲۹۴)

۲۶ - نفی اعلیّت امام حسن و امام حسین علیهما السلام

نفی اعلیّت امام حسن و امام حسین علیهما السلام

ابن تیمیه می‌گوید: «و اما این که این دو زاهدترین و عالم‌ترین افراد در زمان خود بوده‌اند، قولی بدون دلیل است». (۲۹۵)

پاسخ

با مراجعه به کتب اهل سنت پی به دروغ بودن کلام ابن تیمیه در حقّ این دو امام خواهیم برد. اینک به برخی از فضایل این دو بزرگوار اشاره می‌کنیم:

الف) فضایل امام حسن علیه السلام

امام حسن علیه السلام از دیدگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله

۱ - ترمذی به سندش از ابن عباس نقل کرده که روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله حسن بن علی را بر دوش خود سوار کرده بود. شخصی عرض کرد: ای غلام! خوب مرکبی را سوار شده‌ای. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: او نیز خوب راکی است. (۲۹۶) ۲ - ابن کثیر به سندش از جابر بن عبدالله نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «من سرّه أن ینظر إلی سید شباب أهل الجنّة فلینظر إلی الحسن بن علی»؛ (۲۹۷) «هر کس دوست دارد تا به آقای جوانان اهل بهشت نظر کند باید به حسن بن علی نظر نماید.» ۳ - متقی هندی به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: «پیامبر صلی الله علیه وآله همیشه حسن علیه السلام را می‌گرفت و او را به خود می‌چسبانید، آن‌گاه می‌فرمود: «اللّهُمَّ إِنْ هَذَا ابْنِي وَأَنَا أَحِبُّهُ وَأَحَبُّ مِنْ يَحِبُّهُ»؛ (۲۹۸) «بار خدایا! همانا این فرزند من است و او را دوست دارم و دوست می‌دارم هر کسی که او را دوست دارد.» ۴ - مسلم در صحیح خود از ابوهیره نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره حسن علیه السلام فرمود: «اللّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ فَأَحِبُّهُ وَأَحِبُّ مِنْ يَحِبُّهُ»؛ (۲۹۹) «بار خدایا! همانا من او را دوست دارم، پس تو نیز او را دوست بدار، و هر کس که او را دوست دارد، دوست بدار.» ۵ - و نیز همو از براء بن عازب نقل کرده که گفت: حسن بن علی را بر دوش پیامبر صلی الله علیه وآله مشاهده کردم؛ در حالی که حضرت می‌فرمود: «اللّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ فَأَحِبُّهُ»؛ (۳۰۰) «بار خدایا! همانا من او را دوست دارم، تو نیز او را دوست بدار.» این در حالی است که بخاری از انس بن مالک نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «لا یجد أحد حلاوة الإیمان حتّی یحبّ المرء، لا یحبّه إلّا الله»؛ (۳۰۱) «هیچ کس طعم شیرینی ایمان را نمی‌چشد تا این که کسی را دوست بدارد. و او را جز به خاطر خدا دوست ندارد.» ۶ - از پیامبر صلی الله علیه وآله در حدیثی روایت شده که فرمود: «لو كان العقل رجلاً لكان الحسن»؛ (۳۰۲) «اگر قرار بود عقل در شخصی مجسم گردد، آن شخص حسن بن علی می‌شد.» ۷ - براء بن عازب از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که درباره امام حسن علیه السلام فرمود: «هذا منّی وأنا منه وهو یحرم علیه ما یحرم علی»؛ (۳۰۳) «این از من و من از اویم و آنچه بر من حرام است بر او نیز حرام می‌باشد.» امام حسن علیه السلام از دیدگاه صحابه و تابعین ۱ - انس بن مالک می‌گوید: «حسن بن علی شبیه‌ترین مردم از حیث صورت به رسول خدا صلی الله علیه وآله بود.» (۳۰۴) ۲ - بخاری به سندش از عقبه بن حارث نقل کرده که گفت: ابوبکر را دیدم که حسن علیه السلام را به دوش گرفته

و می‌گوید: پدرم به فدایش، چقدر به پیامبر صلی الله علیه وآله شبیه است و شباهتی به علی علیه السلام ندارد. این در حالی بود که علی می‌خندید. (۳۰۵) ۳ - ابوهریره می‌گوید: «... کسی نزد من محبوب‌تر از حسن بن علی نبود بعد از آن که رسول خدا صلی الله علیه وآله در حق او فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ وَأَحِبَّ مِنْ يَحِبُّهُ»». (۳۰۶) ۴ - مساور مولا بنی سعد بن بکر می‌گوید: ابوهریره را هنگام وفات حسن علیه السلام بر در مسجد مشاهده کردم که می‌گریید و با صدای بلند می‌گفت: «ای مردم! امروز محبوب رسول خدا از دنیا رحلت نمود». (۳۰۷) ۵ - خالد بن معدان می‌گوید: «مقدم بن معدی کرب و عمرو بن اسود بر معاویه وارد شدند. معاویه به مقدم گفت: آیا می‌دانی که حسن بن علی از دنیا رحلت نمود؟ او گفت: چگونه این مصیبت را ندانم؟ در حالی که رسول خدا صلی الله علیه وآله او را در دامن خود گذارد و فرمود: «هَذَا مَنِّي وَحَسِينٌ مِنْ عَلِيٍّ»؛ (۳۰۸) «این از من و حسین از علی است». ۶ - ابن عباس می‌گوید: «من بر هیچ چیز که در جوانی از من فوت شده پشیمان نشدم جز آن که در آن ایام پیاده حج به جای نیوردم. حسن بن علی ۲۵ بار پیاده حج به جای آورد؛ در حالی که اسبان نجیب او را همراهی می‌کردند. اموالش را با خداوند سه مرتبه تقسیم کرد تا این که کفش را می‌داد و نعل را برای خود نگاه می‌داشت». (۳۰۹) ۷ - جویریه می‌گوید: «هنگامی که حسن علیه السلام از دنیا رحلت نمود مروان بر جنازه او گریست. حسین علیه السلام به او فرمود: آیا بر او می‌گریی؛ در حالی که چه غصه‌هایی را به او خوراندی؟ او گفت: من این کارها را با کسی می‌کردم که از این بردبارتر بود. در آن هنگام با دستش به کوه اشاره کرد. (۳۱۰) ۸ - حاکم به سندش از سعید بن ابی سعید مقبری نقل می‌کند: «ما با ابوهریره بودیم، حسن بن علی بن ابی طالب بر ما وارد شد و سلام کرد. ما جواب سلام او را دادیم ولی ابوهریره از آمدن حضرت اطلاع پیدا نکرد. ما گفتیم: ای ابوهریره! این حسن بن علی است که بر ما سلام نمود. ابوهریره خدمت او رسیده و عرض کرد: و علیک السلام یا سیدی! آن‌گاه گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می‌فرمود: او سید و آقا است. (۳۱۱) ۹ - و نیز به سندش درباره ابوهریره نقل کرده که راوی گفت: ابوهریره را ملاقات کردم؛ در حالی که به حسن علیه السلام می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله شکم تو را بوسید، آن موضعی را که حضرت بوسید بالا بزَن تا من نیز بوسم. او می‌گوید: حسن علیه السلام آن موضع را بالا زد و ابوهریره آن جا را بوسید. (۳۱۲) حاکم بعد از نقل این حدیث می‌گوید: «این حدیث صحیح و دارای شرط شیخین است و ذهبی نیز آن را قبول کرده است.» (۳۱۳) هیشمی نیز رجال این حدیث را صحیح دانسته، به جز عمیر بن اسحاق که او تفه است. (۳۱۴) احمد بن حنبل نیز آن را با سند صحیح نقل کرده است. (۳۱۵)

امام حسن علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت

۱ - ابن حجر هیتمی می‌نویسد: «حسن علیه السلام آقای کریم، بردبار، زاهد، دارای سکینه و وقار و حشمت، اهل جود و مورد مدح و ستایش بود». (۳۱۶) ۲ - ذهبی می‌نویسد: «حسن بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف، امام، سید، دسته گل رسول خدا صلی الله علیه وآله و سبط او، و بزرگ جوانان بهشت، ابو محمد، قرشی، هاشمی، مدنی، شهید. این امام بزرگواری بود تنومند، اهل خیر، بسیار دیندار، باورع، دارای حشمت و جاه، و شأنی بزرگ». (۳۱۷) ۳ - ابن عبدالبرّ می‌گوید: «او مردی باورع و فاضل بود». (۳۱۸) ۴ - ابن صَبَّاح مالکی می‌نویسد: «او در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله می‌نشست و مردم به دور او جمع می‌شدند، چنان سخن می‌گفت که عطش سؤال کننده را سیراب کرده، و حجت‌های مجادله کنندگان راقطع می‌نمود». (۳۱۹) ۵ - شبلنجی می‌گوید: «حسن در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله می‌نشست و مردم به دور او گرد می‌آمدند. مردی آمد و شخصی را مشاهده کرد که از رسول خدا صلی الله علیه وآله حدیث می‌گوید و مردم به دور او جمعند. کسی به سوی او آمد و گفت: مرا خبر بده از معنای «وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ» او فرمود: شاهد، رسول خدا صلی الله علیه وآله و مشهود، روز قیامت است. آیا گفتار خداوند عزوجل را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»؛ (۳۲۰) «ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم و

بشارت‌دهنده و انذارکننده.» و در جای دیگر فرمود: «ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ»؛ (۳۲۱) «آن روز، روزی است که مردم در آن جمع می‌شوند، و آن روزی که همه آن را مشاهده می‌کنند.» از مردم سؤال کرد او کیست؟ به وی گفتند: او حسن بن علی بن ابی طالب است». (۳۲۲) ۶ - دکتر محمّد عبده یمانی می‌نویسد: «... حسن و برادرش در دامان پیامبر صلی الله علیه و آله تربیت و بزرگ شدند. لذا آن دو بر اخلاق خیر و اخلاق نبوت پایه‌گذاری شده تا آن که بر آن بالا آمدند. در وجود او اوصاف جدّش و نشانه‌های حیات معنوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و اخلاق عظیم و علم واسع او است. او با حشمت و جاه و وقار بزرگ شد. مردم او را دوست داشتند. زبانش عقیف بود. هرگز فحشی از او شنیده نشد. فصیح، بلیغ، و زبانی روان داشت. بلاغت و فصاحت را از جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله و از پدر و مادرش به ارث برده بود...». (۳۲۳)

کرم امام حسن علیه السلام

۱ - ابن صَبَّاح مالکی در این باره می‌نویسد: «کرم و جود غریزه‌ای بود که در آن حضرت کاشته شده بود». (۳۲۴) ۲ - ابن عساکر به سندش از عامر نقل کرده که گفت: «حسن بن علی اموالش را دو بار با خدا تقسیم نمود، حتّی این که به یک عدد از نعلینش صدقه داد». (۳۲۵) ۳ - روایت شده که حسن بن علی علیه السلام از برخی از کوچه‌های مدینه عبور می‌کرد. گذرش به شخصی سیاه‌پوست افتاد که در دستش لقمه‌ای بود و آن را به سگ خود می‌خوراند تا این که قرص نان خود را با آن سگ دو قسمت نمود. حضرت به او فرمود: چه باعث شد که با آن سگ نان خود را دو قسمت نمودی و او را در این امر هیچ گونه مغبون نساختی؟ او گفت: چشمانم از چشمانش حیا کرد که بر او خدعه کنم. حضرت به او فرمود: برده چه کسی هستی؟ عرض کرد: برده ابان بن عثمان. حضرت فرمود: تو را قسم می‌دهم که از جای حرکت نکنی تا به سوی تو بازگردم. حضرت رفت و آن برده و باغ را خرید و به سوی آن غلام بازگشت و فرمود: ای غلام! من تو را خریدم. او بلند شد و عرض کرد: من سرتاپا گوش و اطاعت هستم برای خدا و رسولش و برای تو ای مولای من. حضرت فرمود: من این باغ را نیز خریدم، و تو در راه خدا آزادی و این باغ نیز هدیه‌ای از جانب من به تو است...». (۳۲۶)

عبادت امام حسن علیه السلام

۱ - ابن عساکر به سندش از محمّد بن علی نقل می‌کند که حسن بن علی علیهما السلام فرمود: «إِنِّي أَسْتَحِي من رَبِّي عَزَّوَجَلَّ أَنْ أَلْقَاهُ وَلَمْ أَمْسِ إِلَى بَيْتِهِ»؛ (۳۲۷) «همانا من از پروردگارم حیا می‌کنم که به ملاقات او روم؛ در حالی که با پای پیاده به سوی خانه‌اش نرفته‌ام». ۲ - ابن کثیر می‌گوید: «حسن علیه السلام هر گاه که نماز صبح را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله به جای می‌آورد در مصلاّی خود می‌نشست و ذکر خدا را می‌گفت تا خورشید بالا آید». (۳۲۸)

حلم امام حسن علیه السلام

ابن خلکان از ابن عایشه نقل کرده که مردی از اهل شام می‌گوید: من وارد بر مدینه - بر ساکن آن برترین سلام و درود باد - شدم، مردی را دیدم که بر استر خود سوار است، و همانند او در زیبایی صورت و لباس و چهارپا ندیدم. قلبم به او متمایل شد. سؤال کردم که او کیست؟ گفتند: این شخص حسن بن علی بن ابی طالب است. دلم تبدیل به بغض و حسد نسبت به علی علیه السلام شد که چگونه فرزندی مثل این آقا دارد. نزد او رفتم و به او گفتم: آیا تو فرزند علی بن ابی طالب هستی؟ حضرت فرمود: من فرزند اویم. او گفت: به جهت فلاّن کاری که تو و پدرت کرده‌ای شما دو نفر را سبّ می‌کنم. سخنانم که تمام شد، حضرت فرمود: گمان

می‌کنم که تو غریبی؟ گفتم: آری. حضرت فرمود: نزد ما بیا، اگر به منزلی احتیاج داری تو را در آنجا ساکن می‌کنیم، یا به مالی نیازمندی به تو عطا می‌نماییم، یا حاجتی داری تو را کمک خواهیم کرد. او می‌گوید: من از نزد او رفتم؛ در حالی که کسی محبوب‌تر از او نزد من نبود. و هر گاه طریقه مقابله او را با خودم یاد می‌کنم و آنچه که من با او انجام دادم، او را سپاس گفته و خودم را سرزنش می‌نمایم. (۳۲۹)

ب) فضایل امام حسین علیه السلام

عبادت امام حسین علیه السلام

۱ - ابن عبدربه روایت کرده که به علی بن الحسین علیه السلام گفته شد: چرا اولاد پدرت اندک است؟ حضرت فرمود: تعجب من آن است که چگونه او بچه‌دار شده است؛ در حالی که در هر شبانه روز هزار رکعت نماز به جا می‌آورد، پس چگونه می‌توانست که فارغ برای زنان شود؟ (۳۳۰) ۲ - ابن صباغ مالکی روایت کرده: هنگامی که امام حسین علیه السلام به نماز می‌ایستاد رنگش زرد می‌شد. به او گفته شد: این چه حالتی است که شما را هنگام نماز عارض می‌شود؟ حضرت می‌فرمود: شما نمی‌دانید که من در مقابل چه کسی می‌خواهم بایستم. (۳۳۱) ۳ - زمخشری روایت کرده که حسین بن علی علیه السلام را مشاهده کردند؛ در حالی که مشغول طواف گرد خانه خدا بود. آن گاه به طرف مقام اسماعیل آمد و نماز به جا آورد. سپس صورتش را بر مقام گذارده و شروع به گریه کرد و عرض نمود: بنده کوچکت به در خانه توست، خادم کوچکت به در خانه توست، سائلی به در خانه توست. این جملات را مکرر تکرار می‌نمود. آن گاه از آن جا بیرون آمد و گذرش به مساکینی افتاد که با آنان تگه‌های نان بود که می‌خوردند. حضرت بر آنان سلام کرد. آنان حضرت را به طعامشان دعوت نمودند. حضرت نزد آنان نشست و فرمود: اگر این‌ها صدقه نبود من با شما تناول می‌کردم. آن گاه فرمود: برخیزید و به سوی منزل من آید. حضرت آنان را غذا و لباس داد. (۳۳۲) ۴ - از عبدالله بن عبید بن عمیر روایت شده که گفت: حسین بن علی علیه السلام بیست و پنج مرتبه حج را پیاده انجام داد؛ در حالی که اسبان نجیش به همراهش بودند. (۳۳۳) ۵ - ابن عبدالبر می‌گوید: «حسین علیه السلام مردی فاضل و دین‌دار بود. نماز و روزه و حج بسیار انجام می‌داد». (۳۳۴) ۶ - طبری به سندش از ضحاک بن عبدالله مشرقی نقل کرده که گفت: «چون شب - در کربلا - بر حسین علیه السلام و اصحابش رسید، تمام آن شب را به نماز و استغفار و دعا و تضرع به سر بردند...». (۳۳۵)

حلم امام حسین علیه السلام

۱ - از امام علی بن الحسین علیهما السلام روایت شده که فرمود: از حسین علیه السلام شنیدم که فرمود: «اگر کسی مرا در گوش راستم دشنام دهد و در گوش دیگرم عذرخواهی کند از او قبول خواهم کرد؛ زیرا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام مرا حدیث کرد که از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده که فرمود: «لایرد الحوض من لم یقبل العذر من محقّ أو مبطل»؛ (۳۳۶) «وارد حوض [کوثر] نمی‌شود کسی که عذرپذیر نباشد؛ چه صاحب حق باشد یا باطل». ۲ - یکی از غلامانش خلافتی انجام داد که مستحق تأدیب بود، حضرت دستور داد تا او را تنبیه کنند. غلام عرض کرد: ای مولای من خداوند متعال فرمود: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ». حضرت فرمود: او را رها کنید من خشمم را فرو بردم. باز گفت: «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ». حضرت فرمود: از تو گذشتم. او ادامه داد: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ». حضرت فرمود: تو در راه خداوند متعال آزادی. آن گاه دستور داد تا به او جایزه‌ای نیکو دهند. (۳۳۷)

فضایل امام حسین علیه السلام از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱ - بخاری به سندش از نعیم نقل کرده که از ابن عمر سؤال شد: شخص مُحرم مگسی را به قتل می‌رساند، حکمش چیست؟ او در جواب گفت: اهل عراق از مگسی سؤال می‌کنند؛ در حالی که فرزند دختر رسول خداصلی الله علیه وآله را به قتل رسانده‌اند. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «حسن و حسین دو ریحانه من از این دنیایند» (۳۳۸) ۲ - حاکم نیشابوری به سندش از سلمان نقل کرده که از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می‌فرمود: «الحسن والحسین إبنای، من أحبهما أحبني، ومن أحبني أحب الله، ومن أحب الله أدخله الجنة، ومن أبغضهما أبغضني، ومن أبغضني أبغضه الله، ومن أبغضه الله أدخله النار»؛ (۳۳۹) «حسن و حسین دو فرزندان من هستند، هرکس آن دو را دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکس مرا دوست بدارد خدا او را دوست خواهد داشت و هرکس خدا او را دوست بدارد، او را داخل بهشت خواهد کرد. و هرکس این دو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته، و هرکس مرا دشمن بدارد خدا او را دشمن داشته و هرکس خدا او را دشمن بدارد، او را داخل در جهنم خواهد نمود.» ۳ - و نیز او به سندش از ابن عمر نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة وأبوهما خير منهما»؛ (۳۴۰) «حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند و پدرشان از آن دو بهتر است.» ۴ - ترمذی به سندش از یوسف بن ابراهیم نقل کرده که از انس بن مالک شنید که می‌گوید: «از رسول خداصلی الله علیه وآله سؤال شد: کدامین شخص از اهل بیت شما نزدیکان محبوب‌تر است؟ حضرت فرمود: حسن و حسین. و همیشه به فاطمه می‌فرمود: دو فرزندم را به نزد من آور. آن گاه آن دو را می‌بویید و به سینه می‌چسبانید» (۳۴۱) ۵ - یعلی بن مره می‌گوید: با پیامبرصلی الله علیه وآله از منزل خارج شدیم و به میهمانی دعوت بودیم. ناگهان پیامبرصلی الله علیه وآله مشاهده کرد که حسین علیه السلام در راه مشغول بازی است. حضرت با سرعت به جلوی جمعیت آمد و دو دست خود را باز کرد تا حسین علیه السلام را بگیرد ولی او به این طرف و آن طرف می‌دوید، هر دو می‌خندیدند تا آن که حضرت او را گرفت. یکی از دو دستش را زیر چانه او و دست دیگرش را بین سر و دو گوشش قرار داد و با او معانقه کرد و او را بوسید. آن گاه فرمود: «حسین منی وأنا منه، أحب الله من أحبته، الحسن والحسین سبطان من الأسباط»؛ (۳۴۲) «حسین از من و من از اویم، خدا دوست بدارد هر کسی را که حسین را دوست دارد. حسن و حسین دو سبط از اسباطند.» در تفسیر جمله «حسین منی و انا منه» می‌گوییم: جمله اول اشاره به این مطلب دارد که حسین از رسول خداست؛ زیرا اگر چه پدرش حضرت علی علیه السلام است ولی از آنجا که آن حضرت به نصّ آیه مباحله نفس رسول خداست، لذا امام حسین علیه السلام فرزند پیامبرصلی الله علیه وآله به حساب می‌آید. در مورد جمله دوم می‌گوییم: پیامبرصلی الله علیه وآله بعد از تبلیغ رسالتش دیگر به عنوان یک شخص مطرح نیست بلکه یک شخصیت رسالی به حساب می‌آید. وی رمز و نمونه‌ای است که رسالتش به تمام ابعاد در او تحقق یافته است. پس حیاتش همان رسالتش و رسالتش همان حیاتش می‌باشد. از طرف دیگر می‌دانیم که سعی هر پدری آن است که فرزندی داشته باشد تا جانشین شخصیت او بوده و حافظ رسالت او و ادامه دهنده راهش باشد. در مورد امام حسین علیه السلام از آن جا که او با قیام و شهادتش رسالت پیامبرصلی الله علیه وآله را زنده کرده است، لذا پیامبرصلی الله علیه وآله در شأن او می‌فرماید: من از حسینم؛ یعنی شخصیت رسالی من و ادامه و استمرار آن به وجود حسین علیه السلام وابستگی دارد. و لذا گفته شده: «الاسلام محمّدي الحدوث و حسینی البقاء است» (۳۴۳) ۶ - یزید بن ابی یزید می‌گوید: پیامبرصلی الله علیه وآله از حجره عایشه بیرون آمد و گذرش بر خانه فاطمه‌علیها السلام افتاد. صدای گریه حسین را شنید. فرمود: (ای فاطمه!) آیا نمی‌دانی که گریه او مرا اذیت می‌کند؟ (۳۴۴) ۷ - حاکم نیشابوری به سندش از ابوهریره نقل کرده که گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله را مشاهده کردم؛ در حالی که حسین بن علی را در بغل گرفته و می‌فرمود: «اللهم إني أحبّه فأحبّه»؛ (۳۴۴) «بار خدایا! من او را دوست دارم، تو نیز او را دوست بدار.»

۱ - انس بن مالک می گوید: «بعد از شهادت حسین بن علی علیه السلام سر او را نزد ابن زیاد آوردند. او شروع به زدن با چوب به دندان‌های حضرت کرد... من در دلم گفتم: چه کار زشتی می کنی، من مشاهده کردم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که همین موضعی را که چوب می زنی می بوسید». (۳۴۵) ۲ - زید بن ارقم می گوید: «من نزد عبیدالله بن زیاد نشسته بودم که سر حسین را به نزد او آوردند، ابن زیاد چوب دستی خود را برداشت و بین لبان حضرت کوبید. به او گفتم: تو چوبت را به جایی می زنی که رسول خدا مکرر آن جا را می بوسید. ابن زیاد گفت: برخیز تو پیرمردی هستی که عقلت را از دست داده‌ای». (۳۴۶) ۳ - اسماعیل بن رجاء از پدرش نقل می کند که گفت: «من در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان دسته‌ای بودم که در میان آن‌ها ابوسعید خدری و عبدالله بن عمر بود. حسین بن علی علیه السلام از کنار ما عبور کرده و سلام نمود. آنان او را جواب دادند. عبدالله بن عمر سکوت کرد تا مردم فارغ شوند. آن گاه صدای خود را بلند کرده و گفت: و علیک السلام و رحمه الله و برکاته. آن گاه رو به قوم کرده و گفت: آیا شما را خبر دهم به کسی که محبوب‌ترین اهل زمین به آسمان است؟ گفتند: آری. گفت: آن شخص این مرد هاشمی است. بعد از روزهای صفین با من سخن نگفته است. اگر او از من راضی گردد برای من خوشایندتر است از این که برای من شتران گران قیمت باشد». (۳۴۷) ۴ - جابر بن عبدالله انصاری می گوید: «هرکس دوست دارد نظر کند به مردی از اهل بهشت، باید به حسین علیه السلام نظر کند؛ زیرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که چنین می فرمود». (۳۴۸) هیشمی نیز در «مجمع الزوائد» این حدیث را نقل کرده و در پایان می گوید: «رجال این حدیث رجال صحیح است، غیر از ربیع بن سعد که او ثقه است». (۳۴۹) ۵ - عمر بن خطاب خطاب به امام حسین علیه السلام عرض کرد: «آنچه که بر سر ما روییده شده (یعنی اسلام) توسط شما خاندان بوده است». (۳۵۰) ۶ - عبدالله بن عباس رکاب اسب امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفت. برخی او را از این کار سرزنش کردند و گفتند: سنّ تو از این دو بیشتر است؟! ابن عباس گفت: این دو فرزندان رسول خدا هستند، آیا سعادت من نیست که رکاب این دو را به دست بگیرم؟ (۳۵۱)

امام حسین علیه السلام از دیدگاه تابعین

۱ - معاویه به عبدالله بن جعفر گفت: تو سید و سرور بنی هاشم می باشی. او در جواب معاویه گفت: بزرگ بنی هاشم حسن و حسینند. (۳۵۲) ۲ - ولید بن عتبّه بن ابی سفیان - والی مدینه - هنگامی که مروان بن حکم به او پیشنهاد کشتن امام حسین علیه السلام را داد به او گفت: «به خدا سوگند ای مروان! دوست ندارم که برای من دنیا و آنچه در آن است باشد؛ در حالی که حسین علیه السلام را کشته باشم. سبحان الله! آیا به جهت بیعت نکردن حسین او را بکشم؟ به خدا سوگند! من یقین دارم شخصی که حسین را به قتل برساند او در روز قیامت میزان عملش خفیف است». (۳۵۳) ۳ - ابراهیم نخعی می گوید: «اگر من در میان قاتلان حسین علیه السلام بودم آن گاه وارد بهشت می شدم از نظر کردن بر صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله حیا می کردم». (۳۵۴)

امام حسین علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت

توضیح

با مراجعه به کتب تاریخ و تراجم اهل سنت پی می بریم که امام حسین علیه السلام مورد مدح و ستایش آنان بوده است:

«حسین بن علی بن ابی طالب، هاشمی، ابوعبداللّه، مدنی، نوه رسول خداصلی الله علیه وآله و دسته گل او از دنیا، و یکی از دو بزرگوار جوانان اهل بهشت است». (۳۵۵)

۲ - زرنندی حنفی

«حسین نماز و روزه و حج و عبادات بسیار انجام می‌داد. او مردی با سخاوت و کریم بود. بیست و پنج بار پیاده حج به جای آورد». (۳۵۶)

۳ - یافعی

«دسته گل رسول خداصلی الله علیه وآله و نوه او و خلاصه نبوت، محل محاسن و مناقب و بزرگواری، ابوعبداللّه، حسین بن علی علیه السلام...». (۳۵۷)

۴ - ابن سیرین

«آسمان بر کسی بعد از یحیی بن زکریا به جز حسین علیه السلام نگریست و هنگامی که کشته شد آسمان سیاه گشت، و ستارگان در روز، روشن شدند، به حدّی که ستاره جوزاء در وقت عصر دیده شد، و خاک قرمز فرو ریخت، و آسمان تا هفت شبانه روز به مانند لخته خونی بود». (۳۵۸)

۵ - عباس محمود عقّاد

«شجاعت حسین علیه السلام صفتی است که از او غریب نیست؛ زیرا صفتی است که از معدنش سرچشمه گرفته است. و این فضیلتی است که از پدران خود به ارث برده و به فرزندان بعد از خود به ارث گذارده است... و در بین بنی آدم کسی شجاع‌تر از حیث قلب دیده نشده، آن هنگام که حسین علیه السلام در کربلا چنین اقدامی را انجام داد... بس است او را این که در تاریخ این دنیا تنها او در طول صدها سال شهید فرزند شهید و پدر شهیدان است...». (۳۵۹)

۶ - دکتر محمّد عبده یمانی

«حسین علیه السلام مردی عابد و متواضع بود. همیشه او را روزه‌دار مشاهده می‌کردند. شب‌ها را بیدار و مشغول عبادت بود. همیشه در امور خیر از دیگران سبقت می‌جست و در نیکی از دیگران سرعت می‌گرفت...». (۳۶۰)

۷ - عمر رضا کحاله

«حسین بن علی؛ او بزرگ اهل عراق در فقه و حال و جود و بخشش بود.» (۳۶۱)

۲۷- ادعای برتری شیخین بر امام حسن و امام حسین علیهما السلام

ادعای برتری شیخین بر امام حسن و امام حسین علیهما السلام

ابن تیمیه می‌گوید: «و این دو گرچه دو بزرگوار جوانان اهل بهشتند ولی عمر و ابوبکر دو بزرگوار از پیران اهل بهشتند، و این صنف کامل‌تر از آن صنف است.» (۳۶۲)

پاسخ

این ادعا نیز خالی از اشکال نیست. برای روشن شدن این مطلب پاسخ را در دو بخش دنبال می‌کنیم:

الف) بررسی احادیث سروران جوانان بهشت

اشاره

خطیب بغدادی به سندش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة، وأبوهما خیر منهما»؛ (۳۶۳) «حسن و حسین دو آقای اهل بهشتند و پدرشان از آن دو بهتر است.» متقی هندی به سندش از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله خطاب به فاطمه علیها السلام فرمود: «ألا ترضین أن تكونی سیده نساء أهل الجنة، واینیک سیدا شباب أهل الجنة»؛ (۳۶۴) «آیا راضی نمی‌شوی که تو سرآمد زنان اهل بهشت باشی و دو فرزندت سرآمد جوانان اهل بهشت باشند.» ابن عساکر به سندش از ابن عباس نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة، من أحبهما فقد أحبنی ومن أبغضهما فقد أبغضنی»؛ (۳۶۵) «حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند، هر کس آن دو را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس آن دو را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته است.»

تصریح به صحت حدیث

جماعتی از علمای اهل سنت تصریح به صحت حدیث نموده‌اند؛ از قبیل: ۱- حافظ گنجی شافعی: «این حدیث حسن و ثابت است...» (۳۶۶) ۲- امام اهل حدیث ابوالقاسم طبرانی در «المعجم الکبیر» در ترجمه امام حسین علیه السلام طرق این حدیث را از تعدادی صحابه نقل کرده است... آن گاه اسامی جماعتی از آنان و طرق احادیثشان را نقل کرده و سپس می‌گوید: انضمام این اسانید برخی به برخی دیگر، دلیل بر صحت این حدیث است. (۳۶۷) ۳- حاکم نیشابوری: «این حدیث با زیادی «و ابوهما خیر منهما» صحیح است ولی شیخین آن را نقل نکرده‌اند.» (۳۶۸) او در ذیل حدیث دیگر می‌گوید: «این حدیثی است که از راه‌های زیادی قابل تصحیح است و من تعجب می‌کنم که چگونه این دو آن را نقل نکرده‌اند.» (۳۶۹) ۴- ذهبی: «این حدیث صحیح است.» (۳۷۰) ۵- ترمذی: «این حدیث حسن و غریب از این وجه است.» (۳۷۱) او با سند دیگری این حدیث را آورده و در ذیل آن می‌گوید: «این حدیث صحیح و حسن است.» (۳۷۲) ۶- البانی نیز تصحیح ترمذی را قبول کرده و می‌گوید: «مطلب همان است که او می‌گوید.» و نیز در حدیث حسن ترمذی می‌گوید: «سند آن صحیح و رجال آن ثقه‌اند به نحو رجال صحیح، غیر از میسر ابن

حبيب که ثقة است» (۳۷۳) او نیز تصحيح حاکم و ذهبی را مورد قبول قرار داده است. (۳۷۴) ۷ - هیشمی در «مجمع الزوائد» حدیث مورد بحث را از طریق ابی سعید خدری، تصریح به صحت آن کرده است. (۳۷۵) ۸ - مصطفی بن عدوی. (۳۷۶) ۹ - حوینی اثری در تحقیق کتاب «خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام» نیز این حدیث را تصحيح کرده است. (۳۷۷) ۱۰ - الدانی ابن منیر آل زهوی. (۳۷۸) ۱۱ - حمزه احمد الزین محقق کتاب «مسند احمد». (۳۷۹) ۱۲ - ابن حبان این حدیث را در کتاب صحیح خود آورده است. (۳۸۰) این حدیث در کثرت طرق به حدی است که سیوطی و سمعانی قائل به تواتر آن شده‌اند. (۳۸۱)

ب) بررسی احادیث سروران پیران بهشت

اشاره

برخی این حدیث شریف را قلب کرده و بر ابوبکر و عمر ثابت کرده‌اند، و از آن جا که آن دو در اسلام جوان نبودند لذا عبارت حدیث را عوض کرده و به جای شباب (جوانان) کهول (پیران)، قرار داده‌اند. اینک به نقد و بررسی هر یک از این احادیث خواهیم پرداخت:

۱ - روایات ترمذی

روایات ترمذی

ترمذی با سه سند این مضمون را نقل کرده است:

سند اول

«حدَّثنا علی بن حُجر، أخبرنا ولید بن محمَّد الموقری، عن الزهری، عن علی بن الحسین، عن علی بن ابی طالب، قال: كنت مع رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله إذ طلع أبوبکر وعمر فقال رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله: هذان سیدا کهول أهل الجنّة من الأوّلین والآخرین إلّا النّیین والمرسلین، یا علی لا تخبرهما.» این حدیث از جهاتی اشکال دارد: اولاً: ترمذی آن را حدیثی غریب دانسته است. ثانیاً: او می‌گوید: ولید بن محمّد موقری در حدیث تضعیف شده است. (۳۸۲) و نیز دیگران از رجالین اهل سنت او را تضعیف کرده‌اند؛ از قبیل: بخاری درباره او می‌گوید: «در حدیثش منکرات است». (۳۸۳) ابوحاتم او را ضعیف الحدیث می‌داند. ابن حبان می‌گوید: او از زهری چیزهای جعلی را نقل کرده که زهری اصلاً آن‌ها را حدیث نکرده است... لذا احتجاج به احادیث او به هیچ وجه جایز نیست. ابن المدینی می‌گوید: حدیثش نوشته نمی‌شود. ذهبی او را در دیوان ضعفا و متروکین آورده و می‌گوید: یحیی او را تکذیب کرده و دارقطنی او را ضعیف پنداشته است. (۳۸۴) ابن خزیمه می‌گوید: من به حدیث او احتجاج نمی‌کنم. نسائی او را متروک الحدیث دانسته و می‌گوید: یحیی بن معین او را تکذیب کرده است. حدیث با چنین وضعیتی را چگونه می‌توان به آن استدلال کرد. ثالثاً: زهری کسی بود که از ارکان حکومت بنی مروان به حساب می‌آمد و همیشه در رکاب آنان بود. پس چگونه می‌توان به او اعتماد نمود. به همین جهت است که خواهرش او را تفسیق نموده است. (۳۸۵) و نیز شافعی و دارقطنی او را متّصف به تدلیس کرده و ابن حجر او را در مرتبه سوم از مدلسین برشمرده است. (۳۸۶) تدلیسی که نوعی دروغ به حساب می‌آید. رابعاً: این حدیث مطابق دیدگاه اهل سنت مشکل انقطاع سند دارد؛ زیرا امام زین العابدین علیه السلام در سنتی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را

درک نکرده که متحمل حدیث از آن حضرت شده و از او شنیده باشد. گر چه نزد ما این اشکال قابل حلّ است ولی از دیدگاه اهل سنت اشکال دارد. خامساً: در بهشت همه مردم جوانند، و پیرمرد وجود ندارد. سادساً: چه جهتی دارد که پیامبر صلی الله علیه وآله در این حدیث از نشر این خبر جلوگیری کرده است؟

سند دوم

ترمذی همین مضمون را از حسن بن صباح بزار، از محمد بن کثیر، از اوزاعی، از قتاده، از انس از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده است. که این سند نیز مشکلاتی دارد: اولاً: ترمذی آن را غریب دانسته است. ثانیاً: در سند آن محمد بن کثیر مصیصی است که عده‌ای از علمای عامه او را تضعیف نموده‌اند؛ از قبیل: احمد بن حنبل می‌گوید: نزد پدرم نام محمد بن کثیر برده شد، او را جداً تضعیف نمود. و او را منکر الحدیث دانست. صالح بن احمد از پدرش نقل کرده که او نزد من ثقة نیست. به ابن المدینی گفتند که محمد بن کثیر از اوزاعی، از قتاده، از انس این حدیث را نقل کرده است، او گفت: من قبلاً دوست داشتم که این شیخ را بینم ولی الآن دوست ندارم او را ملاقات نمایم. ابوداود می‌گوید: او فهم حدیث را نداشت. ابواحمد حاکم او را قوی نزد اهل سنت نمی‌داند. نسائی او را کثیر الخطاء معرفی کرده است. (۳۸۷) ثالثاً: در سند این حدیث قتاده وجود دارد که امام مدلسین بر شمرده شده است. (۳۸۸)

سند سوم

ترمذی همین مضمون را نیز از یعقوب بن ابراهیم دورقی، و او از سفیان بن عیینه، و او از داوود، از شعبی، از حارث از علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده است. این سند نیز مشکلاتی دارد: اولاً: سفیان بن عیینه بنا بر تصریح نسائی و دیگران موصوف به تدلیس است. ابن حجر نیز او را در مرتبه سوم از مدلسین بر شمرده است ولی لهجه خود را تخفیف داده و می‌گوید او تنها از افراد ثقة تدلیس کرده است. ولی جواب این است که در این صورت چه ضرورتی بر تدلیس وجود دارد؟ تدلیسی که مطابق رأی برخی از علمای عامه از انواع کذب به حساب می‌آید. (۳۸۹) ثانیاً: در سند این حدیث نیز داوود بن ابی هند است که احمد بن حنبل او را کثیر الاضطراب و الخلاف معرفی کرده است. (۳۹۰) ثالثاً: عجب این است که چگونه شعبی از حارث روایت نقل می‌کند با این که او را کاذب می‌داند. همان گونه که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

۲ - روایت ابن ماجه

روایت ابن ماجه

ابن ماجه نیز این حدیث را با دو سند نقل کرده است.

سند اول

از هشام بن عمار، از سفیان، از حسن بن عماره، از فراس، از شعبی، از حارث، از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله این مضمون را نقل کرده است. (۳۹۱) این سند نیز مشکلاتی دارد: اولاً: در سند آن سفیان بن عیینه است که از مدلسین به حساب می‌آید. و تدلیس آن است که حدیث را به کسی نسبت دهد که از او نشنیده است. ثانیاً: در سند آن حسن بن عماره است که حال او از سفیان در تدلیس بدتر است. و جمهور اهل سنت او را تضعیف نموده‌اند. (۳۹۲) بیهقی می‌گوید: او متروک بوده و احتجاج به احادیثش نمی‌شود. (۳۹۳) دارقطنی او را تضعیف کرده (۳۹۴)، و ابن حبان او را در کتاب مجروحین ذکر کرده است. (۳۹۵) یحیی بن معین نیز او را بی ارزش برشمرده است. ابن حبان از شعبه نقل کرده که گفت: کسی که از حسن بن عماره روایت نقل کند گنااهش کمتر از زنا در اسلام نیست؛ یعنی گناه این دو برابر است. ثالثاً: شعبی کسی است که به دستگاه خلافت بنی امیه راه یافته و معلّم اولاد عبدالملک بن مروان و قاضی او در کوفه در ایام ولایت حجاج و بعد از او به حساب می‌آمد. (۳۹۶) نقل است که احنف به او گفت: بین دو نفر به رأی خدا قضاوت کن. او در جواب گفت: من به رأی پروردگارم قضاوت نمی‌کنم، بلکه به رأی خودم حکم می‌کنم. (۳۹۷) ابن ابی الحدید نقل می‌کند که جمیله دختر عیسی بن جراد که زنی زیبا بود، با کسی که اختلاف داشت، نزد شعبی - قاضی عبدالملک - آمدند، شعبی به نفع جمیله حکم نمود. آن‌گاه شعر هذیل اشجعی را نقل می‌کند که در آن تصریح به قضاوت ظالمانه او شده است. (۳۹۸) رابعاً: شعبی روایت را از حارث نقل کرده است، کسی که شعبی او را همیشه تکذیب می‌کرد. مسلم در مقدمه صحیحش به سند خود از شعبی نقل کرده که گفت: حدیث کرد ما را حارث اعور همدانی و او کذاب است. (۳۹۹) ابن حبان از شعبی نقل کرده که حدیث کرد ما را حارث و من شهادت می‌دهم که او یکی از کذابین است. (۴۰۰) ابن حجر در ترجمه حارث می‌گوید: «او را شعبی در رأی خود تکذیب کرده است. او به رفض نسبت داده شده و در حدیثش ضعف وجود دارد». (۴۰۱) نووی در «خلاصه» می‌گوید: «اجماع در ضعف او است؛ زیرا او کذاب است». (۴۰۲) فتنی می‌گوید: «حارث بن عبدالله همدانی اعور از بزرگان علمای تابعین است. شعبی و ابن المدینی او را تکذیب کرده‌اند...». (۴۰۳)

سند دوم

ابن ماجه از ابوشعیب صالح بن هیثم طائی، از عبدالقدوس بن بکر بن خنیس، از مالک بن مغول، از عون بن ابی جحیفه، از پدرش از رسول خدا صلی الله علیه و آله همین مضمون را نقل کرده است. در اسقاط این حدیث از اعتبار وجود عبدالقدوس کفایت می‌کند، کسی که ابن حجر در مورد او می‌گوید: «محمود بن غیلان از احمد و ابن معین و خیثمه نقل کرده که آنان بر روی حدیث او خط کشیده‌اند». (۴۰۴)

۳ - روایت هیشمی

مضمون این حدیث را هیشمی به سندش از ابی جحیفه نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است. (۴۰۵) ولی در سند آن، خنیس بن بکر بن خنیس است که صالح بن جزره او را تضعیف نموده است. (۴۰۶)

۴ - روایت دولابی

دولابی نیز به سند دیگری از ابی جحیفه از رسول خدا صلی الله علیه و آله همین مضمون را نقل کرده ولی در سند آن خنیس بن بکر بن خنیس وجود دارد که تضعیف شده است.

۵ - روایت عبدالله بن احمد حنبل

عبدالله بن احمد بن حنبل نیز به سندش از پیامبر صلی الله علیه وآله این مضمون را نقل کرده است. (۴۰۷) ولی در سند آن عبدالله بن عمر یمانی است که ذهبی او را مجهول معرفی کرده است. (۴۰۸) هم چنین در سند آن حسن بن زید است که والی منصور در مدینه بوده و سپس از هم‌نشینان مهدی عباسی شده است. ابن عدی می‌گوید: احادیش معضل است. (۴۰۹) و نیز فتنی می‌گوید: او ضعیف است. (۴۱۰)

۶ - روایات خطیب بغدادی**روایات خطیب بغدادی**

بغدادی این مضمون را به چهار سند نقل کرده است:

سند اول

وی به سند خود از انس بن مالک این مضمون را نقل کرده است. (۴۱۱) در تضعیف این سند همین بس که یحیی بن عنبسه در سند آن قرار گرفته است؛ ابن حبان او را در کتاب «المجروحین» ذکر کرده و می‌گوید: «شیخ دجال که وضع حدیث کرده و به ابن عیینه و داوود بن ابی هند و ابی حنیفه و دیگران از ثقات نسبت داده است، نقل روایت از او به هیچ وجه صحیح نیست». (۴۱۲) دارقطنی او را دجالی که وضع حدیث کرده، معرفی می‌کند و ابن عدی می‌گوید: او منکر الحدیثی است که امرش مکشوف است. (۴۱۳) ذهبی نیز او را در دیوان ضعفا و متروکین آورده است. (۴۱۴) و هم چنین در سند آن حمید طویل واقع است که ذهبی می‌گوید: ما نمی‌دانیم او کیست. (۴۱۵)

سند دوم

بغدادی این مضمون را نیز به سندش از امام علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده است، که در سند آن شعبی و حارث قرار دارد که قبلاً آن دو را تضعیف کردیم. و نیز در سند آن بشار بن موسی الخفاف است که بخاری او را منکر الحدیث، و ابن معین او را از دجالین و غیر ثقه، و ابوزرعه او را ضعیف معرفی کرده‌اند. (۴۱۶)

سند سوم

و نیز به سند خود این مضمون را از ابن عباس به دو طریق نقل کرده است. (۴۱۷) ولی در طریق اول عبیدالله بن موسی است که او را شیعه آتشی معرفی کرده‌اند. (۴۱۸) لذا هرگز احتمال داده نمی‌شود چنین کسی چنین حدیثی را نقل کرده باشد. خصوصاً آن که احمد بن حنبل محدثین را از نقل حدیثش منع کرده است. (۴۱۹) و نیز در سند طریق اول یونس بن ابی اسحاق وجود دارد که برخی او را تضعیف کرده‌اند. احمد بن حنبل او را مضطرب الحدیث و ضعیف معرفی کرده است. (۴۲۰) و در طریق دوم آن طلحه بن عمرو

است که کثیری از رجالین او را تزیف کرده‌اند: احمد بن حنبل او را لاشی و متروک الحدیث، و ابن معین او را ضعیف، و جوزجانی او را غیر مرضی در حدیث، و ابوحاتم او را غیر قوی، و بخاری او را بی‌ارزش، و نسائی او را متروک الحدیث و غیر ثقه، و ابن المدینی او را ضعیف بی‌ارزش، و ابن حزم او را رکنی از ارکان دروغ و متروک الحدیث معرفی کرده‌اند. ابن حبان می‌گوید: او روایاتی را از افراد ثقه نقل می‌کند که در احادیثشان وجود ندارد. (۴۲۱)

سند چهارم

و نیز این مضمون را با سندی از ابن عباس نقل کرده که در سند آن طلحه بن عمرو واقع است که شرح حال او گذشت. بغدادی، این مضمون را در کتاب «موضح اوهام الجمع والتفریق» آورده است. (۴۲۲) که در سند آن عکرمه بن ابراهیم آمده و ابن حبان می‌گوید: او کسی بود که اخبار را مقلوب کرده و مراسیل را مرفوع می‌نمود و لذا احتجاج به احادیث او جایز نیست. و ابن معین و ابو داوود او را بی‌ارزش معرفی کرده و نسائی او را تضعیف نموده است. (۴۲۳)

۷ - روایت ابن حجر

این مضمون را ابن حجر نیز در «لسان المیزان» (۴۲۴) از ابن عمر نقل کرده است. در سند آن عیدالله بن عمر وجود دارد. ابن حجر قول احمد را درباره او نقل کرده که ما مدّتی احادیث او را آتش می‌زدیم. و جوزجانی او را ضعیف الامر دانسته و تضعیفات دیگران را نیز درباره او ذکر کرده است. (۴۲۵)

۸ - حدیث ابن النجار

او در ذیل تاریخ بغداد به سندش از انس این مضمون را نقل کرده است که بین افراد سند آن محمد بن کثیر وجود دارد و ما قبلاً او را تضعیف نمودیم.

۹ - روایت ابن عساکر

او این مضمون را به سندش از حسین بن علی علیهما السلام نقل کرده است که در سند آن محمد بن یونس قرشی قدیمی وجود دارد و دارقطنی او را متهم به وضع و جعل حدیث معرفی کرده است. ابن حبان می‌گوید: او جعل حدیث می‌کرد، و به افراد ثقه بیش از هزار حدیث به دروغ نسبت داده است. ابن عدی نیز می‌گوید: او متهم به جعل حدیث است، لذا عموم مشایخ ما حدیث او را ترک کرده‌اند.

۱۰ - حدیث ابن ابی شیبه

او نیز این مضمون را به سندش از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است، که در سند آن موسی بن عبیده ربذی است. احمد بن حنبل درباره او می‌گوید: حدیثش نوشته نمی‌شود. نسائی و دیگران او را ضعیف دانسته و ابن عدی می‌گوید: ضعف در روایتش آشکار است. و ابن معین او را بی‌ارزش معرفی کرده و یحیی بن سعید می‌گوید: ما از حدیثش پرهیز می‌کنیم. و در سند آن ابی معاذ وجود دارد که احمد بن حنبل از نقل روایت او منع کرده و ابن معین او را بی‌ارزش، و جوزجانی او را ساقط، و ابوداوود و

دارقطنی او را متروک معرفی کرده‌اند. (۴۲۶) علاوه بر این خطاب «یا اباالخطاب» که ابی معاذ از او روایت کرده، فردی مجهول و ناشناخته است.

۱۱ - روایات طحاوی

پ روایات طحاوی

طحاوی این حدیث را با چهار سند در کتاب «مشکل الآثار» نقل کرده است:

سند اوّل

در این سند از انس بن مالک این مضمون را نقل کرده که در آن محمد بن کثیر صنعاعی وجود دارد که قبلاً او را تضعیف کردیم.

سند دوّم

در سند دوم این مضمون را از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که در طریق آن ابی جناب یحیی بن ابی حبه کلبی وجود دارد که یحیی بن قطان، نقل روایت از او را حلال نمی‌شمرده است. فلاس او را متروک و نسائی و دارقطنی و عثمان بن ابی شیبه او را تضعیف کرده‌اند. (۴۲۷) ابن حبان می‌گوید: او چیزی را که از ضعفا شنیده بود، به ثقات نسبت می‌داد... و لذا یحیی بن سعید قطان او را واهی شمرده و احمد بن حنبل حمله شدیدی بر او نموده است. (۴۲۸) مضافاً به این که شعبی هم در سند آن واقع است که او را تضعیف نمودیم.

سند سوم

سند سوم را نیز از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که در طریق آن شعبی از حارث وجود دارد که قبلاً آن دو را تضعیف نمودیم.

سند چهارم

سند چهارم را از ابو سعید خدری نقل کرده است، ولی در سند آن اصبع بن فرج قرار دارد که از موالیان بنی امیه بوده است. (۴۲۹) و نیز علی بن عابس قرار دارد که ابن حبان او را در کتاب المجروحین آورده و احتجاج به احادیثش را باطل دانسته است. (۴۳۰) و نیز کثیر النداء در سند آن واقع است که ذهبی او را در دیوان ضعفا و متروکین آورده است. (۴۳۱)

۱۲ - حدیث ابن ابی حاتم

او این مضمون را با سه سند نقل کرده، ولی هر سه سند را ابطال نموده است. (۴۳۲)

۱۳ - حدیث طبرانی**حدیث طبرانی**

او نیز این مضمون را با دو سند نقل کرده است:

سند اول

در این سند که از جحیفه از رسول خداصلی الله علیه وآله است (۴۳۳)، خنیس بن بکر قرار دارد که صالح جزره او را تضعیف نموده، و بویصری در او نظر دارد. (۴۳۴)

سند دوم

در این سند که انس بن مالک از رسول خداصلی الله علیه وآله این مضمون را نقل کرده محمد بن کثیر قرار دارد که قبلاً او را تضعیف نمودیم.

۱۴ - حدیث ابن قتیبه

او نیز این مضمون را در اول کتاب خود آورده، ولی در سند آن نوح بن ابی مریم قرار دارد که ابن حبان در شأن او گفته: او سندها را قلب می کرده است. وی از ثقات احادیثی نقل کرده که از حدیث اثبات نیست، لذا نمی توان در هیچ حالی به احادیثش احتجاج نمود. (۴۳۵) مسلم و دیگران او را متروک الحدیث، و بخاری منکر الحدیث، و حاکم و ابن الجوزی او را اهل جعل حدیث دانسته‌اند. (۴۳۶) لذا ابن الجوزی احادیث جعلی او را در چند موضع ذکر کرده است. حاکم درباره او می گوید: همه چیز به او روزی داده شده به جز راستگویی. (۴۳۷)

نتیجه

همه این‌ها احادیث سند داری بود که اهل سنت درباره این خبر نقل کرده‌اند. و واضح شد که هیچ یک از این سندها صحیح نیست. و برخی نیز این مضمون را به طور مرسل که از اقسام حدیث ضعیف است در کتاب‌های حدیثی خود آورده‌اند.

مشکل متن حدیث

اشکال اساسی که در متن حدیث وجود دارد این است که ابوبکر و عمر دو سید پیران اهل بهشت معرفی شده‌اند؛ در حالی که مطابق روایات، در بهشت پیری وجود ندارد، بلکه عموم مردم در سن سی سالگی هستند: ۱ - ابوهزیره از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: اهل بهشت؛ در حالی که بلند قامت، بدون مو بر صورت، با موهای فری و سرمه کشیده و دارای سی سال هستند، وارد بهشت می شوند. جوانی آن‌ها تمام نشده و لباس‌هایشان کهنه نخواهد شد. (۴۳۸) ۲ - ابو سعید خدری از پیامبرصلی الله

علیه وآله نقل کرده که فرمود: هر کسی از اهل بهشت بمیرد؛ چه کوچک و چه بزرگ، سی ساله به بهشت وارد می‌شود و هرگز براین سن افزوده نمی‌شود. اهل دوزخ نیز همین سن را دارند. (۴۳۹)

اعتراف به ناصبی بودن ابن تیمیه

اشاره

بدین جهت است که عده‌ای از علمای اهل سنت نیز به ناصبی بودن و معاند بودن ابن تیمیه نسبت به اهل بیت علیهم السلام اعتراف کرده‌اند. اینک به برخی از عبارات آنها اشاره می‌کنیم:

۱- ابن حجر عسقلانی

او در بخشی از شرح حال ابن تیمیه می‌گوید: «چه بسیار از مبالغه‌اش در توهین کلام رافضی (علامه حلّی) که منجر به تنقیص و توهین به علی شد». (۴۴۰) و در جایی دیگر می‌گوید: «ابن تیمیه در حقّ علی علیه السلام می‌گوید: او در هفده مورد اشتباهاتی با نصّ قرآن داشته است». (۴۴۱) در جایی دیگر می‌گوید: «مردم درباره ابن تیمیه اختلاف دارند: برخی او را به تجسیم نسبت می‌دهند و گروهی نیز او را به کفر و عده‌ای به نفاق نسبت داده‌اند، به جهت نسبت ناروایی که به علی علیه السلام می‌دهد». (۴۴۲)

۲- ابن حجر هیثمی

او درباره ابن تیمیه می‌گوید: «وی کسی است که خداوند متعال، او را خوار و گمراه و کور و کر و ذلیلش کرد. صاحبان علم به این مطلب تصریح نموده‌اند». (۴۴۳)

۳- علامه زاهد کوثری

او در بخشی از کلماتش در ردّ ابن تیمیه می‌گوید: «... از کلمات او آثار بغض و دشمنی با علی علیه السلام ظاهر می‌گردد». (۴۴۴)

۴- شیخ عبدالله غماری

او در بخشی از ردیه‌اش علیه ابن تیمیه می‌گوید: «علمای عصرش او را به جهت انحرافش از علی علیه السلام به نفاق نسبت دادند». (۴۴۵)

۵- حسن بن علی سقاف

او می‌گوید: «ابن تیمیه کسی است که او را شیخ الاسلام می‌نامند و گروهی نیز به کلماتش استدلال می‌کنند؛ در حالی که او ناصبی و دشمن علی است و به فاطمه علیها السلام نسبت نفاق داده است». (۴۴۶)

۶- علامه شیخ کمال الحوت

او نیز در ردّ خود بر ابن تیمیه بابتی را به نام (افتراءات ابن تیمیه بر امام علی علیه السلام) به این موضوع اختصاص داده است. (۴۴۷)

۷ - شیخ عبدالله حبشی

او می‌گوید: «ابن تیمیه، علی بن ابی طالب علیه السلام را سرزنش می‌کرد و می‌گفت: جنگ‌های او به ضرر مسلمین بوده است.» (۴۴۸)

۸ - حسن بن فرحان مالکی

سلیمان بن صالح خراشی در کتاب خود در دفاع از ابن تیمیه می‌گوید: «از شیخ حسن مالکی شنیدم که در یکی از مجالس می‌گفت: در ابن تیمیه مقداری نصب و عداوت علی وجود دارد.» (۴۴۹)

۹ - ناصر الدین البانی (محدث وهابی)

وی بعد از تصحیح حدیث «ولایت» (و هو - یعنی علی - ولی کل مؤمن بعدی) که از رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیده است، می‌گوید: «عجیب این که چگونه شیخ الاسلام ابن تیمیه، این حدیث را تکذیب و انکار می‌کند، (۴۵۰) همان کاری که با حدیث سابق کرد، با وجود سندهای صحیح که برای حدیث وجود دارد و این چیزی جز تسرع و مبالغه گویی در ردّ بر شیعه نیست.» (۴۵۱)

حکم بغض امیر مؤمنان علی علیه السلام

با مراجعه به روایات اهل سنت پی می‌بریم که پیامبر صلی الله علیه وآله عموم مردم را از بغض و عداوت و دشمنی با حضرت علی علیه السلام منع کرده است. اینک به ذکر برخی از روایات اشاره می‌کنیم. ۱ - ابو رافع می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله علی را به عنوان امیر بر یمن فرستاد، با حضرت شخصی از قبیله اسلم به نام عمرو بن شاس اسلمی حرکت کرد. او از یمن بازگشت؛ در حالی که علی علیه السلام را مذمت نموده و شکایت می‌کرد. رسول خدا صلی الله علیه وآله کسی را به سوی او فرستاد و فرمود: خفه شوای عمرو! آیا از علی ظلمی در حکم یا لغزشی در تقسیم مشاهده کردی؟ او گفت: هرگز. حضرت فرمود: پس برای چه، مطلبی را می‌گویی که به من رسیده است؟ او گفت: جلوی بغضم را نمی‌توانم بگیرم. حضرت چنان غضبناک شد که نتوانست جلوی خود را بگیرد به حدی که غضب در چهره او نمایان شد، آن‌گاه فرمود: «من أبغضه فقد أبغضنی ومن أبغضنی فقد أبغض الله، ومن أحبه فقد أحبّنی، ومن أحبّنی فقد أحبّ الله تعالی»؛ (۴۵۲) «هر کس علی را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته و هر کس مرا دشمن بدارد به طور حتم خدا را دشمن داشته است. و هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته است و هر کس مرا دوست بدارد به طور حتم خدا را دوست داشته است.» ۲ - رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «یا علی! أنت سید فی الدنیا، سید فی الآخرة، حبیبک حبیبی وحبیبی حبیب الله وعدوّک عدوّی، وعدوّی عدوّ الله، والویل لمن أبغضک بعدی»؛ (۴۵۳) «ای علی تو آقای در دنیا و آقای در آخرتی، دوستدار تو دوستدار من است و دوستدار من دوستدار خداست و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست و وای بر کسی که بعد از من تو را دشمن بدارد.» ۳ - و نیز فرمود: «یا علی! طوبی لمن أحبّک وصدق فیک وویل لمن أبغضک وکذب فیک»؛ (۴۵۴) «ای علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست داشته و در مورد تو راست بگوید. و وای بر کسی که تو را دشمن داشته و در مورد تو دروغ بگوید.» ۴ - هم چنین به سند صحیح از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده که بعد از حدیث غدیر و ابلاغ ولایت حضرت علی علیه السلام فرمود: «اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه...»؛ (۴۵۵) «بار خدایا! دوست بدار هر کس که علی را دوست بدارد و دشمن بدار هر کس که علی را دشمن دارد...». این حدیث معنایی است که می‌توان برای این حدیث کرد. ۵ - و نیز فرمود: «عادی الله من عادی علیاً»؛ (۴۵۶) «خدا دشمن بدارد کسی را که علی را دشمن

بدارد.» ۶- ابن عساکر از محمد بن منصور نقل کرده که گفت: ما نزد احمد بن حنبل بودیم که شخصی به او گفت: ای اباعبدالله! چه می‌گویی درباره حدیثی که روایت می‌شود که علی علیه السلام فرمود: من تقسیم کننده آتشم؟ او گفت: چه چیز باعث شده که این حدیث را انکار می‌کنید؟ آیا برای ما روایت نشده که پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «لَا يَجْبُكَ إِلَّا مؤمن ولا يبغضك إِلَّا منافق»؛ «دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق.» ما گفتیم: آری. احمد گفت: پس مؤمن کجاست؟ گفتند: در بهشت. گفت: و منافق کجاست؟ گفتند: در آتش. احمد گفت: پس علی تقسیم کننده آتش است. (۴۵۷)

صفات دشمنان حضرت علی علیه السلام

توضیح

با مراجعه به روایات پی می‌بریم که رسول خدا صلی الله علیه و آله صفات و خصوصیات را برای دشمنان حضرت علی علیه السلام ذکر کرده است، اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- خبث ولادت

ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «لَا يَبْغُضُكَ مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا دَعَى وَلَا مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَّا يَهُودِي وَلَا مِنْ سَائِرِ النَّاسِ إِلَّا شَقِيٌّ»؛ (۴۵۸) «دشمن ندارد تو را از عرب مگر زنازاده، و از انصار مگر یهودی و از سایر مردم مگر انسان با شقاوت.» ابن عساکر از ثابت و او از انس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را در روز خیبر معرفی کرد و فرمود: «... يَا أَيُّهَا النَّاسُ! امْتَحِنُوا أَوْلَادَكُمْ بِحَبِّهِ، فَإِنَّ عَلِيًّا لَا يَدْعُو إِلَى ضَلَالَةٍ، وَلَا يَبْعُدُ عَنْ هُدًى، فَمَنْ أَحَبَّهُ فَهُوَ مِنْكُمْ وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَلَيْسَ مِنْكُمْ»؛ «ای مردم! فرزندان خود را با حبّ علی امتحان نمایید؛ زیرا علی شما را دعوت به ضلالت نمی‌کند و از هدایت دور نمی‌نماید. پس هر فرزندی که او را دوست بدارد او از شما است و هر فرزندی که او را دشمن بدارد از شما نیست.» انس بن مالک می‌گوید: بعد از خیبر کسی بود که فرزند خود را بر شانه‌اش سوار می‌کرد، آن‌گاه در بین راه علی می‌ایستاد و چون نظرش به حضرت می‌افتاد بچه را رو به او کرده و می‌گفت: ای فرزندم! آیا این مردی که می‌آید را دوست داری؟ اگر بچه می‌گفت: آری، او را می‌بوسید و اگر می‌گفت: خیر، او را بر زمین می‌زد و به او می‌گفت: برو به مادرت ملحق شو، و پدرت را به اهل مادرت ملحق مکن؛ زیرا من به فرزندی که علی بن ابی طالب را دوست ندارد احتیاج ندارم. (۴۵۹)

۲- نفاق

امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «وَالْمَدَى فَلَقَ الْحَبِيَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، إِنَّهُ لِعَهْدِ النَّبِيِّ الْأَمِيِّ إِلَيَّ: إِنَّهُ لَا يَجْبُنِي إِلَّا مَوْمِنٌ وَلَا يَبْغُضُنِي إِلَّا مَنَافِقٌ»؛ (۴۶۰) «قسم به کسی که دانه را شکافت و مردم را به خوبی خلق کرد، همانا عهده‌ای است از جانب پیامبر امّی به من که دوست ندارد مرا مگر مؤمن و دشمن ندارد مرا مگر منافق.» امّ سلمه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله همیشه می‌فرمود: «لَا يَجِبُ عَلَيَّ مَنَافِقٌ وَلَا يَبْغُضُهُ مَوْمِنٌ»؛ (۴۶۱) «هیچ‌گاه منافق علی را دوست ندارد و مؤمن نیز او را دشمن ندارد.» ابوذر غفاری می‌گوید: «مَا كُنَّا نَعْرِفُ الْمَنَافِقِينَ عَلَيَّ عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِثَلَاثٍ: بِتَكْذِيبِهِمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَالتَّخَلُّفَ عَنِ الصَّلَاةِ، وَبِغْضِهِمْ عَلَيَّ بَنَ أَبِي طَالِبٍ»؛ (۴۶۲) «ما منافقین را در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها با سه خصلت می‌شناختیم: به تکذیب خدا و رسول و تخلف از نماز و بغض علی بن ابی طالب.» ابوسعید خدری می‌گوید: «كُنَّا نَعْرِفُ الْمَنَافِقِينَ - نَحْنُ مَعَشَرَ

الأنصار - بیغضهم علیاً؛ (۴۶۳) «ما جماعت انصار، منافقین را بادشمنی علی می‌شناختیم.»

۳ - فسق

ابوسعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «لایغض علیاً إلا منافق أو فاسق أو صاحب دنیا»؛ (۴۶۴) «علی را به جز منافق یا فاسق یا دنیاطلب دشمن ندارد.»

دفاع ابن تیمیه از مخالفان اهل بیت «علیهم السلام»

دفاع ابن تیمیه از مخالفان اهل بیت «علیهم السلام»

ابن تیمیه کسی بود که نه تنها با اهل بیت علیهم السلام دشمنی داشت بلکه از مخالفان آنان نیز دفاع می‌نمود. ما در این بحث به نمونه‌هایی از این موارد اشاره می‌کنیم:

۱ - ادعای افضلیت عمر بر امام علی علیه السلام!!

اشاره

ابن تیمیه می‌گوید: «و اما عمر، پس استفاده علی از او بیش از استفاده عمر از او بود...» (۴۶۵)

پاسخ

اولاً: خلیفه دوم چه علمی داشته تا بخواهد حضرت علی علیه السلام از او استفاده ببرد. اینک به برخی از آرا و فتاوی او اشاره می‌کنیم تا برای خوانندگان این مطلب روشن شود. ۱ - حکم به، به جا نیاموردن نماز برای کسی که جنب بوده و آب در دسترس او نیست. (۴۶۶) ۲ - عدم معرفت به حکم شکایات نماز. (۴۶۷) ۳ - مسروق بن اجدع می‌گوید: روزی عمر بر منبر رسول خدا صلی الله علیه وآله قرار گرفت و گفت: ای مردم! چرا مهر زنان را زیاد قرار می‌دهید، رسول خدا صلی الله علیه وآله و اصحابش مهر را چهارصد درهم و کمتر قرار می‌دادند... زنی در مجلس حاضر بود، گفت: آیا نشنیده‌ای آنچه را که خداوند در قرآن نازل کرده است؟ عمر گفت: کدامین آیه؟ زن گفت: آیا نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: «وَأَتَيْتُمُ إِخْدَانًا»؛ (۴۶۸) «و مال فراوانی [به عنوان مهر] به او پرداخته‌اید.» عمر گفت: بار خدایا! ما را ببخش، تمام مردم از عمر داناترند. (۴۶۹) ۴ - جهل خلیفه به کلمه «اب» در آیه: «وَفَاكِهَةً وَأَبًّا». (۴۷۰) ۵ - جهل خلیفه به تأویل قرآن. (۴۷۱) ۶ - ابی سلمه بن عبدالرحمن می‌گوید: عمر بن خطاب نماز مغرب را با مردم به جای آورد ولی قرائت را فراموش نمود. بعد از نماز به او گفتند: قرائت به جای نیاموردی. عمر گفت: رکوع و سجود من چگونه بود؟ گفتند: خوب بود. عمر گفت: پس باکی نیست. (۴۷۲) ۷ - جهل خلیفه به کیفیت طلاق کنیز. (۴۷۳) ۸ - جهل خلیفه به سنت مشهور. (۴۷۴) ۹ - اجتهاد خلیفه در گریه بر مرده. (۴۷۵) ۱۰ - ابن ابی ملیکه می‌گوید: عمر دربارہ بچه‌ای از اهل عراق که دزدی کرده بود چنین نوشت: او را وَجِبْ کنی، اگر شش و جب بود دست او را قطع کنی. او را وَجِب کردند، دیدند که یک بند انگشت کمتر است، لذا او را رها نمودند. (۴۷۶) ۱۱ - از عمر بن خطاب در مورد مردی سؤال شد که زنش را در جاهلیت دو طلاق داده و در اسلام نیز یک طلاق داده است. او گفت: من تو را نه امر می‌کنم و نه نهی. عبدالرحمن در آنجا حاضر بود و گفت: لکن من دستور می‌دهم که طلاق را در شرک به حساب نیاموردی. (۴۷۷) ۱۲ - خرشۀ بن حر می‌گوید: «عمر بن خطاب را دیدم که بر کف دستان مردان به جهت روزه گرفتن در ماه رجب می‌زد تا دستان خود را بر غذا وارد کنند و می‌گفت: رجب! و نمی‌دانی رجب

چیست؟ همانا رجب ماهی است که اهل جاهلیت آن را تعظیم می کردند و چون اسلام آمد رها شد». (۴۷۸) این در حالی است که روزه ماه رجب از مستحبات نزد فریقین بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله در آن ماه روزه می گرفته است. (۴۷۹) ثانیاً: استفاده عمر بن خطاب از حضرت علی علیه السلام از مسلمات است. اینک به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می کنیم: ۱ - روزی زنی که بچه شش ماهه به دنیا آورده بود را نزد عمر آوردند. دستور داد تا او را سنگباران کنند. خواهرش نزد حضرت علی علیه السلام آمد و عرض کرد: عمر می خواهد خواهرم را سنگسار کند، تو را به خدا سوگند می دهم اگر برای او عذری می دانی مرا خبر ده. حضرت فرمود: آری برای او عذری است... آن گاه فرمود: خداوند می فرماید: «وَالْوَالِدَاتُ يُرِضْنَ عَنْ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ»؛ (۴۸۰) «و مادران، فرزندان خود را دو سال تمام، شیر می دهند.» نیز فرمود: «وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا»؛ (۴۸۱) «و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است.» و نیز فرمود: «وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ»؛ (۴۸۲) «و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می یابد.» نتیجه این که: حدّاقلّ حمل، شش ماه است... (۴۸۳) ۲ - ابن عباس می گوید: زن دیوانه‌ای را که زنا داده بود به نزد عمر آوردند، عمر با عده‌ای درباره حکم آن زن مشورت کرد، آن گاه دستور داد تا او را سنگسار کنند. حضرت علی علیه السلام که از آنجا عبور می کرد فرمود: گناه این زن چیست؟ گفتند: این زن دیوانه فلان قبیله است که زنا کرده و عمر امر کرده تا او را سنگسار کنند. حضرت فرمود: او را برگردانید. آن گاه به نزد عمر آمد و فرمود: آیا نمی دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قلم مؤاخذه از سه دسته برداشته شده است: از بچه تا بالغ گردد، و از خواب تا بیدار شود و از دیوانه تا عاقل گردد؟ این زن دیوانه فلان قبیله است، و شاید در حال جنونش دست به چنین کاری زده است، آن گاه زن را رها کرد و عمر که در آنجا بود به علامت تأیید، تکبیر گفت. (۴۸۴) ۳ - زن آبستنی را نزد عمر آوردند که اعتراف به زنا کرده بود. عمر دستور داد او را سنگسار کنند. حضرت علی علیه السلام او را دید، فرمود: این زن را کجا می برید؟ گفتند: عمر دستور داده تا او را سنگسار کنیم. حضرت او را برگرداند و فرمود: تو اگر سلطه بر این زن داری چه حقی بر آن بچه‌ای داری که در شکم او قرار دارد؟... عمر آن زن را رها کرد و در آن هنگام گفت: زنان عاجزند که مثل علی بن ابی طالب را بزنند، اگر علی نبود به طور حتم عمر هلاک شده بود. (۴۸۵) ثالثاً: در هیچ مدرک معتبری وجود ندارد که حضرت علی علیه السلام در مسأله‌ای فقهی یا حکم قضایی، به عمر مراجعه کرده و از او استفاده کرده باشد.

۲ - تقدیم سه خلیفه بر امام علی علیه السلام

توضیح

ابن تیمیه می گوید: «مردم ابوبکر را مقدم داشتند؛ زیرا او برتر بود». (۴۸۶) و او در افضلیت عمر به این حدیث استدلال کرده که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر من در میان شما مبعوث نشده بودم عمر مبعوث می شد». (۴۸۷)

پاسخ

اولاً: ابن تیمیه برای اثبات مدّعی خود به احادیثی تمسک کرده که خود اهل سنت به جعلی بودن یا ضعیف بودن آن‌ها اعتراف کرده‌اند. از باب نمونه: حدیث «لولم ابعث لبعث عمر» را ابن جوزی در کتاب «الموضوعات» که مخصوص احادیث جعلی است، آورده است. برای روشن شدن بیشتر این مطلب به جلد پنجم «الغدیر» مراجعه شود. ثانیاً: چگونه ابوبکر برتر و افضل از امام علی علیه السلام است؛ در حالی که آن حضرت مشمول آیه ولایت، آیه تطهیر، آیه مودّت، آیه شفاء، آیه مباحله و آیات مدح دیگر است. و نیز اوست که برادر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و در کعبه متولد شد. و از طفولیت تحت تربیت الهی به توسط پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت. بر هیچ بتی سجده نکرد و لذا موصوف به «کرم الله وجهه» شد. او اولین مؤمن به اسلام و محبوب‌ترین خلق به

سوی خداوند بود. نور او و نور رسول خداصلی الله علیه و آله از یک منشأ بود و از زاهدترین و شجاع‌ترین و داناترین افراد به حساب می‌آمد. برای تحقیق بیشتر و بررسی مصادر تاریخی و حدیثی و اطلاع از متن این اخبار و روایات می‌توانید به کتاب «شیعه‌شناسی و پاسخ به شبهات» (۴۸۸) از نویسنده مراجعه نمایید.

۳- ادعای عدم رضایت یزید به قتل امام حسین علیه السلام

اشاره

ابن تیمیه می‌گوید: «یزید اظهار رضایت به قتل حسین نکرد، بلکه اعلان ناراحتی و دردمندی بر قتل او نمود». (۴۸۹)

پاسخ

اولاً: از تاریخ به طور وضوح استفاده می‌شود که یزید راضی به کشته شدن امام حسین علیه السلام بوده و لذا از این امر خشنود بوده است. و مطابق روایات، هر کس بر عمل قومی راضی باشد از جمله آنان خواهد بود. اینک به شواهدی بر این مطلب اشاره می‌کنیم:

۱- یزید به نعمان بن بشیر گفت: «ستایش خدای را که حسین را کشت». (۴۹۰) ۲- یعقوبی می‌نویسد: «زمانی که خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام به یزید رسید او در باغ خضرای خود بود، در آن هنگام تکبیر بلندی گفت...». (۴۹۱) ۳- و چون اسیران به شام رسیدند، یزید بزرگان اهل شام را دعوت کرد تا بر او وارد شده و به او به جهت این پیروزی تبریک بگویند. (۴۹۲) ۴- مقریزی و دیگران نقل کرده‌اند که چون سر امام حسین علیه السلام را نزد یزید گذاردند، شروع به کوبیدن با قضیب به دندان‌های حضرت نمود و شعر خواند... آن گاه دستور داد تا سر شریف آن حضرت را بر در قصر تا سه روز به دار آویختند. (۴۹۳) و مطابق نص دیگر تا سه روز در دمشق سر را بر دار زد و سپس آن را در خزینه اسلحه خود قرار داد. (۴۹۴) ۵- سیوطی می‌نویسد: «خدا لعنت کند قاتل حسین علیه السلام را و ابن زیاد و با او یزید را». (۴۹۵) ۶- از ابن جوزی درباره لعن یزید سؤال شد؛ او گفت: احمد لعن او را جایز دانسته است و ما می‌گوییم: یزید را دوست نداریم؛ به جهت آن کاری که با فرزند دختر رسول خداصلی الله علیه و آله انجام داد، و آل رسول خداصلی الله علیه و آله را به اسیری به شام بر روی هودج‌های شتران فرستاد. (۴۹۶) ۷- ذهبی می‌گوید: «یزید مردی ناصبی و غلیظ القلب بود. مسکر می‌آشامید و منکرات انجام می‌داد. دولتش را با کشتن حسین علیه السلام شروع کرد و با واقعه حرّه ختم نمود». (۴۹۷) ۸- ابن خلدون درباره کشتن امام حسین علیه السلام می‌نویسد: «همانا کشتن او از کارهای یزید به حساب می‌آید که تأکید کننده فسق او به حساب می‌آید، و حسین در این واقعه شهید در راه خدا بود». (۴۹۸) ثانیاً: مسعودی و دیگران نقل کرده‌اند که: «یزید همیشه اهل طرب بود ... روزی در مجلس شراب نشسته و در طرف راستش ابن زیاد قرار داشت. و این بعد از کشتن حسین علیه السلام بود. آن گاه رو به ساقی کرده و گفت: إسقنی شربةً ترؤی مشاشی ثم مل فأسق مثلها ابن زیاد صاحب السرّ والامانة عندی و لتسدید مغنمی و جهادی (۴۹۹) «مرا شرابی ده که سراسر وجودم را سیراب کند. آن گاه روی کن و به مثل آن، ابن زیاد را سیراب کن. او که صاحب سرّ و امانت نزد من است. به جهت تأیید غنیمت‌ها و جهاد من چنین کن.» سبط بن جوزی می‌نویسد: «یزید، ابن زیاد را به سوی خود طلبید و اموال بسیار و تحفه‌های بزرگی به او عطا نمود، و او را به خود نزدیک کرده، منزلتش را رفیع گردانید. و نیز او را بر زنان خود داخل کرده و هم پیاله شرابش گردانید. آن گاه به آوازه‌خوان گفت: غنا بخوان. آن گاه خودش آن دو بیت سابق را انشاء نمود». (۵۰۰) ابن اعثم نقل کرده که یزید به ابن زیاد یک میلیون درهم جایزه داد. (۵۰۱) ثالثاً: از تاریخ استفاده می‌شود که یزید - بعد از آن که ابن زیاد امام حسین علیه السلام را به شهادت رسانید - جوایز بسیاری برای او فرستاد و نزد او اجر و قرب خاصی پیدا کرد. ۱- ابن اثیر می‌نویسد: «چون سر حسین علیه السلام به یزید رسید، مقام و درجه ابن زیاد نزد

یزید بالا-رفته، هدایایی به او عطا نمود و به جهت آنچه انجام داده بود او را مسرور ساخت». (۵۰۲) ۲ - طبری نقل می‌کند: «چون عبیدالله بن زیاد، حسین بن علی و فرزندان پدرش را به قتل رسانید سرهای آنان را به سوی یزید بن معاویه فرستاد. در ابتدا یزید از این عمل خشنود شد و عبیدالله منزلت و مقامی نزد یزید پیدا کرد». (۵۰۳) رابعاً: از نصوص تاریخی استفاده می‌شود که یزید نه تنها ابن زیاد را به جهت کشتن امام حسین علیه السلام توییح نکرد، بلکه از توییح او نیز جلوگیری نمود. طبری و دیگران نقل کرده‌اند: «هنگامی که اسرا را بر یزید وارد کردند، یحیی بن حکم با خواندن دو بیت ابن زیاد را بر این عمل توییح و سرزنش کرد ... ولی یزید مشت محکمی به سینه او زد و به او گفت: ساکت باش!» (۵۰۴) این حرکت و چنین دفاع سرسخت از ابن زیاد، نه تنها دلیل بر رضایت یزید بر عمل ابن زیاد دارد بلکه امضای بر عمل او بوده و در حقیقت این جنایت به امر او بوده است.

۴ - انکار انتقال سر مبارک امام حسین علیه السلام به شام

اشاره

ابن تیمیه می‌گوید: «انتقال سر حسین به شام در زمان یزید، اصل و اساسی ندارد». (۵۰۵)

پاسخ

اولاً: از تاریخ استفاده می‌شود که قصد یزید آن بوده که در صورت بیعت نکردن امام حسین علیه السلام او را به قتل برساند. یعقوبی در تاریخ خود می‌نویسد: «یزید در نامه‌ای به ولید بن عقبه بن ابی سفیان، عامل و والی خود در مدینه چنین نوشت: هر گاه این نامه من به دست رسید حسین بن علی و عبدالله بن زبیر را احضار کن و از آن دو برای من بیعت بگیر، و در صورتی که امتناع کردند گردن آن دو را بزن و سرهایشان را به نزد من بفرست ...». (۵۰۶) ثانیاً: ابن اثیر می‌نویسد: «چون سر حسین علیه السلام به یزید رسید مقام و درجه ابن زیاد نزد یزید بالا رفته، هدایایی به او عطا نمود و به جهت آنچه انجام داده بود او را مسرور ساخت». (۵۰۷) ثالثاً: طبری نقل می‌کند: «آن گاه یزید به مردم اجازه داد تا بر او وارد شوند. مردم داخل دارالاماره یزید شدند؛ در حالی که سر حسین علیه السلام مقابلش بود و با چوب دستی خود بر گلوی حسین علیه السلام می‌کوبید ... شخصی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به نام ابوبرزه اسلمی خطاب به یزید گفت: آیا با چوب دستی‌ات بر گلوی حسین علیه السلام می‌کوبی؟ آگاه باش! تو چوبت را بر جایی می‌کوبی که من دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله آن جا را می‌بوسید. ای یزید! در روز قیامت خواهی آمد؛ در حالی که شفیع تو ابن زیاد است. ولی حسین علیه السلام در روز قیامت خواهد آمد؛ در حالی که شفیعش محمد صلی الله علیه و آله است، آن گاه برخاست و بر او پشت کرد و از مجلسش بیرون رفت». (۵۰۸) رابعاً: ابن اثیر نقل می‌کند: «آن گاه یزید بر مردم اذن داد تا بر او وارد شوند؛ در حالی که سر مبارک امام حسین علیه السلام در مقابل او قرار داشت، و در دستان او چوبی بود که با آن به گلوی آن حضرت می‌کوبید. آن گاه مشغول قرائت اشعار حسین بن حمام شد که دلالت بر افتخار و تکبر او در موضوع کشتن امام حسین علیه السلام دارد». (۵۰۹) اگر یزید بر شهادت امام حسین علیه السلام و کشته شدن او راضی نبود چرا با چوب به گردن و بنا بر نقل دیگر بر لب و دندان حضرت زد؟ و چرا بر این کار با خواندن اشعار افتخار کرد؟! سیوطی می‌نویسد: «هنگامی که حسین و فرزندان پدرش کشته شدند، ابن زیاد سرهای آنان را به سوی یزید فرستاد. یزید در ابتدا از کشته شدن آن‌ها خوشحال گشت، ولی چون مشاهده کرد مسلمانان بدین جهت او را دشمن داشته و بغض او را بر دل گرفته‌اند لذا اظهار پشیمانی نمود. و جا داشت و این حق مردم بود که او را دشمن بدارند». (۵۱۰) سبط بن جوزی نقل کرده: هنگامی که سر حسین علیه السلام را به نزد یزید گذاردند اهل شام را دعوت کرد و شروع به کوبیدن چوب خیزران بر سر حضرت نمود. آن گاه اشعار ابن زبیری را قرائت نمود که مضمون

آن این است که ما بزرگان بنی هاشم را در عوض بزرگان خود که در بدر کشته شدند به قتل رساندیم و لذا در این جهت اعتدال و تعدیل برقرار شد». (۵۱۱)

۵- انکار به اسارت بردن حریم امام حسین علیه السلام

توضیح

ابن تیمیه می گوید: «یزید حریمی از حسین را به اسیری نگرفت، بلکه اهل بیت او را اکرام نمود». (۵۱۲)

پاسخ

اولاً: طبری و دیگران نقل کرده‌اند: «هنگامی که اسرا را بر یزید وارد کردند یحیی بن حکم با خواندن دو بیت ابن زیاد را بر این عمل توییح و سرزنش کرد ... ولی یزید مشت محکمی به سینه او زد و به او گفت: ساکت باش!» (۵۱۳) ثانیاً: ابن اثیر می نویسد: «اهل بیت (امام) حسین علیه السلام هنگامی که به کوفه رسیدند ابن زیاد آنان را حبس نمود و خبر آن را بر یزید فرستاد ... آن گاه نامه‌ای از طرف یزید به ابن زیاد فرستاده شد و در آن امر نمود اسرا را به طرف شام ارسال دارد ...». (۵۱۴)

۶- انکار امر یزید به قتل امام حسین علیه السلام

اشاره

ابن تیمیه می گوید: «پس یزید امر به کشتن حسین و حمل سر او در مقابلش نکرد، و هرگز چوب به دندان‌های او نکوبید، بلکه ابن زیاد بود که چنین اعمالی را انجام داد...». (۵۱۵)

پاسخ

اولاً: ابن اعثم نقل می کند که ولید بن عقبه در نامه‌ای به یزید از اتفاقی که بین او و امام حسین علیه السلام و ابن زبیر افتاد او را باخبر ساخت. یزید از این واقعه غضبناک شده و در نامه‌ای به او چنین می نویسد: «هر گاه نامه من به دست تو رسید بیعت مجددی از اهل مدینه با تأکیدی از جانب تو بر آنان بگیر. و عبدالله بن زبیر را رها کن؛ زیرا او تا زنده است از دست ما نمی تواند فرار کند، ولی همراه جوابی که برای من می فرستی باید سر حسین بن علی باشد! اگر چنین کردی برای تو اسبان نجیب قرار می دهم و نزد من جایزه و بهره‌ای زیادتر داری...». (۵۱۶) ثانیاً: ابن عساکر می نویسد: «خبر خروج حسین علیه السلام به یزید رسید، وی نامه‌ای به عبیدالله بن زیاد که عاملش در عراق بود نوشت و او را به جنگ و مقابله با حسین علیه السلام امر نمود و دستور داد که اگر به امام حسین علیه السلام دسترسی پیدا کرد او را به سوی شام بفرستد». (۵۱۷) ابن اعثم می نویسد: ابن زیاد به اهل کوفه گفت: «یزید بن معاویه نامه‌ای را با چهار هزار دینار و دویست هزار درهم برای من فرستاده تا آن را بین شما توزیع کنم و با آن شما را به جنگ با دشمنش حسین بن علی بفرستم، پس به دستور او گوش فرا داده و او را اطاعت کنید». (۵۱۸) سیوطی می گوید: «یزید در نامه‌ای به والی خود در عراق - عبیدالله بن زیاد - دستور جنگ با حسین را صادر نمود». (۵۱۹) ابن اعثم می نویسد: «چون ابن زیاد امام حسین علیه السلام را به قتل رسانید، یزید برای او یک میلیون درهم جایزه فرستاد». (۵۲۰) سلم بن زیاد برادر عبیدالله بن زیاد هنگامی که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام بر یزید وارد شد، یزید به او گفت: «هر آینه محبت و دوستی شما ای بنی زیاد بر آل ابو سفیان واجب شد». (۵۲۱) هنگامی که ابن زیاد به نزد یزید آمد، یزید به استقبال او رفت و بین دو چشمانش را بوسید و او را بر تخت

پادشاهی‌اش نشاندهنده بر زنانش وارد کرد و به آوازه‌خوان دستور داد تا برایش بخواند، و به ساقی گفت: ما را از شراب سیراب کن... آن‌گاه یک میلیون به او و عمر بن سعد جایزه داد. و تا یک سال خراج عراق را به وی واگذار نمود. (۵۲۲) ثالثاً: یعقوبی می‌نویسد: «حسین علیه السلام از مکه به طرف عراق حرکت نمود؛ در حالی که یزید، عبیدالله بن زیاد را والی عراق کرده بود. یزید به او چنین نوشت: خبر به من رسیده که اهل کوفه به حسین نامه نوشته و از او دعوت کرده‌اند تا بر آنان وارد شود، و او نیز از مکه به طرف کوفه در حرکت است... اگر او را به قتل رساندی که هیچ و گرنه تو را به نسب و پدرت باز خواهم گرداند. پس پرهیز که وقت از دست تو فوت نشود». (۵۲۳) از این نص تاریخی به خوبی استفاده می‌شود که یزید، عبیدالله بن زیاد را مأمور کشتن امام حسین علیه السلام کرده و او را در صورت نافرمانی تهدید نیز کرده است. رابعاً: ابن اعثم و دیگران نقل کرده‌اند که حرّ بن یزید با اصحابش در مقابل امام فرود آمدند. او در نامه‌ای به ابن زیاد از فرود آمدن امام حسین علیه السلام در سرزمین کربلا خبر داد. ابن زیاد در نامه‌ای به امام حسین علیه السلام چنین نوشت: «اما بعد؛ ای حسین! به من خبر رسیده که در کربلا فرود آمده‌ای، امیرالمؤمنین - یزید - در نامه‌ای به من نوشته که بر چیزی تکیه ندهم و از نان سیر نگردم تا آن‌که تو را به لطیف خیبر ملحق کرده یا به حکم خود و حکم یزید باز گردانم». (۵۲۴) از این نص تاریخی به خوبی استفاده می‌شود که یزید، عبیدالله را در صورت بیعت نکردن امام حسین علیه السلام مأمور به قتل آن حضرت کرده است.

۷- انکار واقعه حرّه

توضیح

ابن تیمیه می‌گوید: «یزید جمیع اشراف را نکشت و تعداد کشته‌ها نیز به ده هزار نفر نرسید، و خون‌ها نیز به قبر پیامبر صلی الله علیه وآله و روضه او نرسید، و نیز کشتار در مسجد او واقع نشد». (۵۲۵)

پاسخ

واقعه حرّه، رخدادی بس تلخ و سنگین است که به سال ۶۳ ه. ق در روزگار سلطنت یزید بن معاویه، میان لشکریان شام و مردم مدینه به وقوع پیوست. «حرّه» در لغت به سرزمین‌های سنگلاخ و ناهمواری گفته می‌شود که دارای سنگ‌های سیاه بوده، عبور از آن‌ها به دشواری صورت می‌گیرد. (۵۲۶) واقعه حرّه از آن رو چنین نام گرفته که هجوم لشکریان حکومتی شام به مردم مدینه از سمت شرقی آن؛ یعنی از ناحیه سرزمین‌های سنگلاخی آن شهر صورت گرفته است. (۵۲۷) واقعه حرّه رابه حق باید یکی از فجایع تاریخ دانست و در شمار زشت‌ترین حوادث سلطنت بنی امیه به حساب آورد. ابن مشکویه می‌نویسد: «واقعه حرّه از سهمگین‌ترین و سخت‌ترین وقایع است». (۵۲۸)

عوامل قیام مردم مدینه

توضیح

قیام مردم مدینه در سال ۶۳ ه. ق علیه سلطنت یزید و سلطه امویان، بیش از هر چیز اعتراض گسترده و مردمی علیه سیاست‌ها و برنامه‌های حکومتی بود. این جریان خودجوش اجتماعی، پس از همدلی در انکار سلطه بنی امیه صورت گرفت، و گروه انصار، عبدالله بن حنظله و گروه قریش، عبدالله بن مطیه را به فرماندهی نیروهای رزمی خود انتخاب کرد. (۵۲۹) این انقلاب و قیام عواملی داشته که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

۱ - احساسات دینی

مدینه به عنوان شهر پیامبر صلی الله علیه و آله و سرزمین رشد و بالندگی پیام وحی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود، و گسترش معرفت دینی و بیان و تعلیم و تبیین سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز فهم و تفسیر کلام وحی در عصر آن حضرت در آن شهر صورت گرفته، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله اعم از مهاجران و انصار در آن دیار زیسته‌اند. پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز بیشتر آنان به جهت وجود خاطرات حضرت، ماندن در آن دیار را بر سایر شهرها ترجیح دادند. بدیهی است که انس مردم مدینه با روش پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیا و اصحاب آن حضرت، سبب شده بود تا روح اسلام خواهی آنان در مقایسه با شامیان قوی‌تر باشد و نادرستی شیوه حاکمان و والیان را آسان‌تر از دیگران دریابند، چرا که همین مردم بودند که نخستین اعتراض سیاسی خود را نسبت به عثمان بن عفان ابراز داشتند. اکنون همان مردم شاهد فرمانروایی جوانی ناپخته شده‌اند که نه از کار سیاست چیزی می‌داند و نه حریم‌های دینی را پاس می‌دارد، لذا اعتراضات آنان بلند شد. عثمان بن محمد بن ابی سفیان - حاکم مدینه - گروهی از مهاجرین و انصار را از مدینه به دمشق فرستاد تا با خلیفه ملاقات کرده و اعتراضات خود را با یزید در میان بگذارند و با بخشش هایش آنان را ساکت کند. (۵۳۰) یزید در این ملاقات نه تنها نتوانست توجه آن‌ها را به خود جلب کند بلکه با اعمال جاهلان‌هاش بی‌کفایتی خود را به آن‌ها ثابت کرد. (۵۳۱) آنان هنگامی که به شهر مدینه بازگشتند، آنچه را از یزید دیده بودند برای مردم تعریف کردند. آنان در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله فریاد می‌زدند ما از نزد کسی می‌آیم که دین ندارد، شراب می‌خورد، تنبور می‌نوازد، شب را با مردان پست و کنیزان آوازه خوان به سر می‌برد و نماز را ترک می‌نماید. (۵۳۲) مردم از عبدالله بن حنظله پرسیدند: چه خبر آورده‌ای؟ گفت: از نزد مردی می‌آیم که به خدا سوگند اگر کسی غیر از فرزندانم با من نباشد با او می‌جنگم. مردم گفتند: ما شنیده‌ایم که یزید به تو پول و هدیه‌هایی داده است. عبدالله گفت: درست شنیده‌اید. ولی من آن‌ها را نپذیرفتم مگر برای تدارک نیرو بر علیه خود او. به این ترتیب عبدالله به تحریک مردم علیه یزید پرداخت و مردم نیز اجابت کردند. (۵۳۳) سیوطی می‌نویسد: «سبب مخالفت اهل مدینه، این بود که یزید در معاصی زیاده‌روی کرد». (۵۳۴)

۲ - واقعه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام

ابن خلدون می‌نویسد: «چون ستم یزید و کارگزارانش فراگیر شد و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانش را کشت، مردم سر به شورش برداشتند». (۵۳۵) وقتی که بشیر بن جذلم خبر شهادت امام حسین علیه السلام و برگشتن اسیران را به اهل مدینه داد، گویا بانگ و خبر بشیر، نفخه صور بود که عرصه مدینه را صبح قیامت کرد. زنان مدینه بی‌پرده از خانه‌ها بیرون آمدند و به طرف دروازه مدینه رهسپار شدند، به گونه‌ای که هیچ مرد و زنی نماند جز این که با پای برهنه بیرون می‌دوید و فریاد می‌زد «وامحمداه، واحسیناه»؛ مثل روزی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفته بود. (۵۳۶) امام سجاده علیه السلام خطبه‌ای خواند و سخنانش در مردم مدینه سخت اثر کرد. از سوی دیگر، زینب کبری علیها السلام و مادران شهیدان کربلا، هر یک فضای گسترده‌ای از محیط جامعه خود را تحت تأثیر رخدادهای واقعه عاشورا و آنچه در راه کوفه و شام و مجلس یزید دیده بودند، قرار می‌داد.

۳ - نابسامانی‌های سیاسی

از دیگر عوامل مؤثر در قیام مردم مدینه در برابر دولت اموی، روش‌های ناشایست اخلاقی و تصمیم‌گیری‌های ناشایسته سیاسی بود که مردم مدینه شاهد آن بودند. عبدالله بن زبیر در نامه‌ای به یزید در انتقاد از ولید بن عقبه می‌نویسد: «تو مردی خشن و سختگیر را

برای ما فرستاده‌ای که به هیچ وجه توجّهی به حق و حقیقت ندارد و به پند خیرخواهان و خردمندان اعتنا نمی‌کند، و حال آن که اگر مرد نرم خویی را گسیل می‌داشتی، امید می‌داشتم که کارهای دشوار و پیچیده را آسان سازد». (۵۳۷) به دنبال این اعتراض بود که یزید، ولید بن عقبه را عزل کرد، و عثمان بن محمّد بن ابی سفیان را که او نیز جوانی مغرور و بی تجربه و بی دقت بود، به حکومت حجاز منصوب کرد، (۵۳۸) و در زمانی که او والی مدینه بود واقعه حرّه اتفاق افتاد. (۵۳۹) همه این عوامل عقده‌هایی متراکم و فرصتی مناسب برای انفجار بود و احتیاج به جرّقه‌ای داشت و آن جرّقه به وجود آمد. ابن مینا نماینده تام‌الاختیار یزید در جمع آوری اموال او در مدینه بود، می‌کوشید تا اموال گرد آمده را از محلّ حرّه خارج کند که معترضان مدینه، راه را بر او بسته و آن‌ها را توقیف کردند. (۵۴۰) ابن مینا موضوع توقیف اموال را به عثمان بن محمّد بن ابی سفیان، والی مدینه گزارش داد ... او نیز موضوع را طی نامه‌ای به شام گزارش نمود و یزید را بر علیه مردم مدینه برانگیخت. یزید از شنیدن این خبر خشمگین شد و اظهار داشت: «به خدا سوگند! لشکر انبوهی به طرف آن‌ها گسیل خواهم کرد و آنان را زیر سم اسبان لگدمال خواهم نمود». (۵۴۱)

رویارویی آشکار

عبدالله بن حنظله، مردم مدینه را برای مبارزه نهایی با یزید و بنی‌امیه فرا خواند. جایگاه اجتماعی او در میان مردم سبب شد تا با وی هماهنگ شوند و حتی خود او را به عنوان والی مدینه برگزینند و با او بیعت نمایند و یزید را از خلافت عزل کنند. (۵۴۲) مردم مدینه پس از بیعت با عبدالله بن حنظله در روز اول ماه محرم ۶۳ ه. ق، عثمان بن محمّد بن ابی سفیان عامل یزید و والی مدینه را از شهر اخراج کردند. سپس بنی‌امیه و وابستگان آن‌ها و نیز قریشیانی را که با بنی‌امیه هم عقیده بودند و شمار آن‌ها به هزار تن می‌رسید در خانه مروان حکم زندانی ساختند، بدون آن که آسیبی به آن‌ها برسد. (۵۴۳) امیر مدینه پیراهن پاره پاره خود را برای یزید به شام فرستاد و در نامه‌ای به او نوشت: «به فریاد ما برسید! اهل مدینه قوم ما را از مدینه بیرون رانند». (۵۴۴) یزید شب هنگام به مسجد آمد و بر بالای منبر رفت و بانگ برآورد که ای اهل شام! عثمان بن محمّد - والی مدینه - به من نوشته است که اهل مدینه، بنی‌امیه را از شهر رانده‌اند. به خدا سوگند! اگر هیچ سرسبزی و آبادی وجود نداشته باشد برایم گواراتر از شنیدن این خبر است. (۵۴۵)

اعزام نیرو به مدینه

یزید ابتدا فردی به نام ضحاک بن قیس فهّری و سپس عمرو بن سعید اشدق و پس از او عبیدالله بن زیاد را برای انجام این مأموریت دعوت کرد، ولی هر کدام به شکلی از انجام این مأموریت سر باز زدند. (۵۴۶) سرانجام این مأموریت متوجه شخصی به نام مسلم بن عقبه مزی شد و یزید او را به فرماندهی لشکری برای مقابله با اهل مدینه گماشت. او که پیرمردی مریض و دارای نود و اندی سال بود این مسؤولیت را پذیرفت. (۵۴۷) منادیان حکومتی جار می‌زدند: «ای مردم! برای جنگیدن با مردم حجاز بسیج شوید و پول خود را دریافت کنید». هر کسی که آماده می‌شد در همان ساعت صد دینار به او می‌دادند. مدتی نگذشت که حدود دوازده هزار نفر گرد آمدند. (۵۴۸) و بنابر نقلی دیگر بیست هزار نفر سواره و هفت هزار نفر پیاده آماده شدند. یزید به هر کدام از سواره‌ها دو بیست دینار و برای هر کدام از پیاده‌های نظام صد دینار جایزه داد و به آنان امر کرد که به همراه مسلم بن عقبه حرکت کنند. (۵۴۹) یزید قریب به نیم فرسخ با مسلم بن عقبه و لشکریان همراه بود و آنان را بدرقه می‌کرد. (۵۵۰) در میان این لشکر مسیحیان شامی نیز دیده می‌شدند که برای جنگ با مردم مدینه آماده شده بودند. (۵۵۱) یزید درباره مردم مدینه به مسلم بن عقبه چنین سفارش کرد: «مردم مدینه را سه بار دعوت کن، اگر اجابت کردند چه بهتر و گرنه در صورتی که بر آنان پیروز شدی سه روز آنان را قتل عام کن، هر چه در آن شهر باشد برای لشکر مباح خواهد بود. اهل شام را از آنچه می‌خواهند با دشمن خود انجام دهند باز مدار. چون مدت سه

روز بگذرد از ادامه قتل و غارت دست بردار و از مردم بیعت بگیر که برده و بنده یزید باشند! هر گاه از مدینه خارج شدی به سوی مکه حرکت کن.» (۵۵۲) مسلم بن عقبه همراه لشکریان خود از وادی القری به سوی مدینه حرکت کرد و در محلی به نام «جُرف» که در سه میلی مدینه واقع شده اردو زد. (۵۵۳) از طرف دیگر، مردم مدینه دیری بود که از حرکت لشکر شام اطلاع یافته و برای مقابله و دفاع آماده شده بودند. با نزدیک شدن لشکر شام به مدینه، عبدالله بن حنظله در مسجد النبی صلی الله علیه و آله مردم را به نزد منبر پیامبر صلی الله علیه و آله فرا خواند و از آنان خواست هر کدام با او همراهند تا پای جان با او بیعت کنند، مردم نیز تا پای جان با او بیعت نمودند. عبدالله بر منبر قرار گرفت و پس از حمد خداوند و بیان مطالبی گفت: «ای مردم مدینه! ما قیام نکردیم مگر به خاطر این که یزید مردی زناکار، خمار و بی نماز است و تحمّل حکومت او مایه نزول عذاب الهی است ...» (۵۵۴)

درگیری لشکر شام و قوای مدینه

قوای مدینه از خندقی که از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله باقی مانده بود استفاده کردند. و بعید می‌دانستند که لشکر شام از قسمت ناهموار و سنگلاخی شهر مدینه که در شرق واقع شده است حمله را آغاز کنند، و یا در صورت آغاز جنگ از آنجا کاری از پیش ببرند. ولی لشکر شام از همان منطقه به مردم مدینه حمله کرد. قوای مدینه سرسختانه مقاومت کردند و نبرد از صبح تا ظهر ادامه یافت. عبدالله بن حنظله به یکی از غلامانش گفت: مرا از پشت سر محافظت کن تا نماز گزارم. عبدالله نمازش را خواند (۵۵۵) و به نبرد با شامیان ادامه داد. مسلم بن عقبه برای ورود به مدینه از مروان کمک خواست. او نیز به سمت مدینه حرکت کرد تا به قبیله بنی حارثه رسید. یکی از مردان آن قبیله را که قبلاً شناسایی کرده بود فراخواند و طی گفت و گوی محرمانه به وی وعده احسان و جایزه داد تا راهی برای نفوذ به مدینه نشان دهد. آن مرد فریب خورد و راهی را از جانب محله بنی‌الاشهل به مروان نشان داد و شامیان از همان راه به داخل مدینه نفوذ کردند. (۵۵۶) مبارزان و مدافعان خطّ مقدّم مردم مدینه ناگهان صدای تکبیر و ضجّه را از داخل مدینه شنیدند و پس از زمان نه چندان طولانی متوجه هجوم لشکر شام از پشت سر خود شدند. بسیاری از آنان جنگ را رها کرده و به خاطر دفاع از زن و فرزند خود به مدینه بازگشتند. (۵۵۷) شامیان به هر سو حمله می‌بردند و اهل مدینه را می‌کشتند. آنان با کشتن عبدالله بن حنظله مقاومت باقی مانده مردم مدینه را در هم شکسته و بر کلّ مدینه تسلط یافتند.

قتل و غارت اهل مدینه

ابن قتیبه می‌نویسد: «ورود لشکر شام در بیست و هفتم ماه ذی الحجه ۶۳ هـ. ق اتفاق افتاد و تا دمیدن هلال ماه محرّم، مدینه به مدت سه روز در چنگال سپاه شام غارت شد.» (۵۵۸) مسلم بن عقبه چنان که یزید بن معاویه گفته بود به لشکر شام پس از تصرف مدینه، گفت: «دست شما باز است، هر چه می‌خواهید انجام دهید! سه‌روز مدینه را غارت کنید.» (۵۵۹) بدین ترتیب شهر مدینه بر لشکریان شام مباح شد و در معرض تاراج و بهره‌برداری همه جانبه آنان قرار گرفت، و هیچ زن و مردی در مسیر آنان از گزند و آسیب ایمنی نیافت. مردم کشته می‌شدند و اموالشان به غارت می‌رفت. (۵۶۰) ناگوارتر از قتل و غارت شامیان نسبت به مردم مدینه و باقی مانده نسل صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و مهاجر و انصار، اقدام لشکر حریص و بی‌مبالات شام به هتک ناموس اهل مدینه بود. در هجوم شامیان به خانه‌های مدینه، هزاران زن هتک حرمت شدند، هزاران کودک زاییده شد که پدرانشان معلوم نبود. از این رو آنان را اولاد الحزّه می‌نامیدند. (۵۶۱) کوچه‌های مدینه از اجساد کشته شدگان پر و خون‌ها تا مسجد پیامبر بر زمین ریخته شده بود. (۵۶۲) کودکان در آغوش مادران محکوم به مرگ شده (۵۶۳) و صحابه پیر پیامبر صلی الله علیه و آله مورد آزار و بی‌حرمتی قرار می‌گرفتند. (۵۶۴) شدت کشتار به حدّی بود که از آن پس مسلم بن عقبه را به خاطر زیاده‌روی در کشتن مردم «مُسرف بن عقبه» نامیدند. اهل مدینه از آن پس لباس سیاه پوشیدند و تا یک سال صدای گریه و ناله از خانه‌های آنان قطع نشد. (۵۶۵) ابن قتیبه نقل

می‌کند: «در روز حَرّه از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله هشتاد مرد کشته شد. و بعد از آن از بدری‌ها کسی باقی نماند. و از قریش و انصار هفتصد نفر به قتل رسیدند. و از سایر مردم از موالی و عرب و تابعین ده هزار نفر به قتل رسیدند». (۵۶۶) سیوطی می‌نویسد: «در سال ۶۳ ه. ق. اهل مدینه بر یزید خروج کرده و او را از خلافت خلع نمودند. یزید لشکر انبوهی را به سوی آنان فرستاد و دستور داد آن‌ها را به قتل رسانده و پس از آن به طرف مکه حرکت کرده و ابن زبیر را به قتل برسانند. لشکر آمدند. و واقعه حَرّه در مدینه طیبیه اتفاق افتاد. و نمی‌دانی که واقعه حَرّه چه بود؟ حسن یک بار نقل کرد که به خدا سوگند! هیچ کس در آن واقعه نجات نیافت. در آن واقعه جماعت بسیاری از صحابه و از دیگران به قتل رسیدند و مدینه غارت شد و از هزار دختر باکره ازاله بکارت شد پس «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من أخاف أهل المدينة أخافه الله وعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين»؛ «هر کس اهل مدینه را بترساند خداوند او را خواهد ترسانید و لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد». این حدیث را مسلم روایت کرده است». (۵۶۷) ابن قتیبه می‌نویسد: «مسلم بن عقبه هنگامی که از جنگ و غارت با اهل مدینه فارغ شد، در نامه‌ای به یزید چنین نوشت: «السلام عليك يا امير المؤمنين ... من نماز ظهر را نخواندم جز در مسجد آنان بعد از کشتن فجیع و به غارت بردن عظیم ... فرار کننده را دنبال کرده و مجروحان را خلاص کردیم. و سه بار خانه‌هایشان را غارت نمودیم؛ همان گونه که امیرالمؤمنین دستور داده بود ...». (۵۶۸) سبط بن جوزی از مدائنی در کتاب «حَرّه» از زهری نقل کرده که گفت: «در روز حَرّه از بزرگان قریش و انصار و مهاجران و سرشناسان و از موالی هفتصد نفر به قتل رسیدند. و تعداد کسانی که از بردگان و مردان و زنان به قتل رسیدند، ده هزار نفر بود. چنان خونریزی شد که خون‌ها به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و روضه و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله پر از خون شد. مجاهد می‌گوید: مردم به حجره رسول خدا صلی الله علیه و آله و منبر او پناه بردند؛ ولی شمشیرها بود که بر آنان وارد می‌شد. مدائنی از ابن قره و او از هشام بن حسان نقل کرده که گفت: هزار زن بدون شوهر بعد از واقعه حَرّه بچه دار شدند. و شخص دیگری نقل کرده که ده هزار زن بعد از واقعه حَرّه بدون شوهر بچه دار شدند. (۵۶۹)

اعدام شدگان

مسلم بن عقبه پس از استیلا بر مردم مدینه برخی از چهره‌های سرشناس و مؤثر در قیام مدینه را احضار کرد و طی محاکمه‌های ویژه، آنان را محکوم به اعدام نمود. ویژگی این محاکمات از این رو است که مسلم از احضار شدگان می‌خواست تا آنان به عنوان این که برده و بنده یزید باشند، با وی بیعت کنند. (۵۷۰) چهره‌های معروف این رخداد اسفبار عبارتند از: ۱- ابوبکر بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب. (۵۷۱) ۲- دو فرزند از زینب دختر امّ سلمه. (۵۷۲) ۳- ابوبکر بن عبیدالله بن عبدالله بن عمر بن خطاب. (۵۷۳) ۴- معقل بن سنان (یکی از پرچمداران پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه). (۵۷۴) ۵- فضل بن عباس بن ربیع بن حارث بن عبدالمطلب. (۵۷۵) ۶- ابوسعید خدری (از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که در دوازده غزوه همراه پیامبر بود). (۵۷۶) ۷- عبدالله بن مطیع. (۵۷۷)

۸- انکار امر یزید به خراب کردن کعبه

اشاره

ابن تیمیه می‌گوید: «و درباره پادشاهان مسلمین از بنی امیه و بنی عباس و نایبان آنان، شکی نیست که هیچ یک از آنان قصد اهانت به کعبه را نداشتند؛ نه نایب یزید و نه نایب عبدالملک حجاج بن یوسف و نه غیر از این دو نفر، بلکه عموم مسلمین کعبه را تعظیم می‌کردند. آری مقصود آنان محصور کردن ابن زبیر بود. و به منجیق بستن هم به جهت او بود نه کعبه. و یزید کعبه را خراب نکرد

و قصد سوزاندن آن را نیز نداشت، نه او و نه نایبان او، و این مورد اتفاق مسلمانان است، و این فرزند زبیر بود که کعبه را خراب نمود...» (۵۷۸).

پاسخ

ابن اثیر در کتاب «الکامل فی التاریخ» می‌نویسد: «چون مسلم بن عقبه در جنگ با اهل مدینه و غارت آن فارغ شد، با افرادی که همراه او بود به طرف مکه حرکت کرد تا با ابن زبیر مقابله کند... چون به مشلل رسید مرگ او را فرا گرفت... بعد از آن، حصین لشکر را به طرف مکه حرکت داد. چون به مکه رسیدند در آنجا اقامت کردند و بقیه محرم و صفر و سه روز از ماه ربیع الاول را با فرزند زبیر و طرفدارانش جنگیدند، در این اثناء خانه خدا را به منجنیق بسته و آن را به آتش کشیدند...» (۵۷۹) ابن قتیبه در کتاب «الامامة و السياسة» می‌نویسد: «لشکر حصین بن نمیر حرکت کرد تا به مکه رسید. عده‌ای اسب سوار را فرستاد تا پایین مکه را به دست گیرند. در آنجا وسایل جنگی و منجنیق‌ها را نصب نمودند و به لشکریان خود دستور داد تا روزی ده هزار صخره به طرف مکه رها کنند.» (۵۸۰) سیوطی در کتاب «تاریخ الخلفاء» از ذهبی نقل می‌کند: «چون یزید با اهل مدینه آن عمل را انجام داد... لشکر حرّه به جهت جنگ با فرزند زبیر به طرف مکه حرکت کرد... چون به آنجا رسیدند، فرزند زبیر را محاصره کرده، با او به قتال برآمده و او را با منجنیق سنگ باران نمودند... از شرارت و شعله آتش آنان پرده‌های کعبه و سقف آن و... سوخت...» (۵۸۱).

کلمات علمای اهل سنت درباره یزید

اکثر علمای اهل سنت یزید بن معاویه را به خاطر کشتن امام حسین علیه السلام و جنایات دیگرش شدیداً مورد طعن و سرزنش قرار داده‌اند؛ ۱ - آلوسی می‌گوید: «هر کسی که بگوید: یزید با این عملش معصیت نکرده و لعنش جایز نیست، باید در زمره انصار یزید قرار گیرد.» (۵۸۲) ۲ - ابن خلدون می‌گوید: «غلط کرده ابن العربی مالکی که می‌گوید: حسین به شمشیر جدش کشته شد. آن‌گاه بر فسق یزید ادعای اجماع می‌کند.» (۵۸۳) ۳ - تفتازانی می‌گوید: «رضایت یزید به کشتن حسین و خوشحالی او به آن و اهانت اهل بیت علیهم السلام از متواترات معنوی است.» (۵۸۴) ۴ - جاحظ می‌گوید: «جنایاتی که یزید مرتکب آن شد؛ از قبیل: کشتن حسین، به اسارت بردن اهل بیتش، چوب زدن به دندان‌ها و سر مبارک حضرت، ترساندن اهل مدینه، خراب کردن کعبه، همگی دلالت بر قساوت و غلظت و نفاق و خروج او از ایمان دارد. پس او فاسق و ملعون است و هر کس که از دشنام دادن ملعون جلوگیری کند خودش ملعون است.» (۵۸۵) ۵ - دکتر طه حسین نویسنده مصری می‌گوید: «گروهی گمان می‌کنند که یزید از کشته شدن حسین علیه السلام با این وضع فجیع، تبرّی جسته و گناه این عمل را به گردن عبیدالله انداخت، اگر چنین است چرا عبیدالله را ملامت نکرد؟ چرا او را عقاب نکرد؟ چرا او را از ولایت عزل نکرد؟» (۵۸۶).

۹ - تمجید از یزیدیه

ابن تیمیه با طایفه غلات از یزیدیه، ارتباط تنگاتنگی داشته که شک و تردید انسان را از این جهت برانگیخته و سؤال‌ها را در ذهن انسان نسبت به نصب و عداوت او به اهل بیت علیهم السلام بیشتر می‌کند و می‌تواند مهر تأییدی بر نصب و عداوت او نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام بلکه خود پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. طایفه‌ای از یزیدیه هستند که در حق یزید غلو می‌کنند و منسوب به شیخ عَیْدی بن مسافر اموی می‌باشند. اینان فرقه‌ای از غلاتند که اجماع مسلمانان بر کفر و خروج آنان از اسلام است؛ زیرا صفت الوهیت به شیطان و نبوت به یزید داده‌اند. ابن تیمیه معاصر این طایفه بوده است. او در نامه‌ای که به اتباع این فرقه داشته، می‌گوید: «از احمد بن تیمیه به هر کسی که از مسلمانان منسوب به سنت و جماعت و منسوبین به جماعت شیخ عارف مقتدی ابوالبرکات

عدی بن مسافر اموی و هر کس که پیرو اوست و این نامه به او می‌رسد می‌باشد، خداوند شما را به پیمودن راهش موفق گرداند... درود و رحمت خدا و برکات او بر شما باد! (۵۸۷)

۱۰ - دفاع از خوارج

ابن تیمیه در دفاع از خوارج می‌گوید: «... خوارج از بزرگ‌ترین مردم از حیث نماز و روزه و قرائت قرآن می‌باشند که دارای لشکر و لشکرگاه بودند. آنان متدین به دین اسلام در باطن و ظاهرند». (۵۸۸) او می‌گوید: «خوارج از رافضه راستگوتر و دین‌دارتر و باورع‌ترند، بلکه خبر نداریم که خوارج عمداً دروغ بگویند، بلکه آنان راستگوترین مردمند». (۵۸۹) او هم چنین می‌گوید: «خوارج عاقل‌تر و راستگوتر و بیشتر دنبال کننده حقت از رافضه... بسیاری از رهبران رافضه و عامه آنان زندیق و ملحدند!!». (۵۹۰) پاسخ این جملات را در پاسخ اشکال بعد خواهیم داد.

۱۱ - دفاع از قاتلین حضرت علی علیه السلام

توضیح

ابن تیمیه می‌گوید: «و اَمَّا عَلِيٌّ؛ پس شکی نیست که همراه با او طایفه‌ای از سابقین همچون سهل بن حنیف و عمار بن یاسر جنگیدند، ولی کسانی که همراه با او جنگ نکردند برتر بودند... وانگهی آن کسانی که با او جنگ و ستیز کردند هرگز خوار نشدند، بلکه همیشه و دائماً یاری شده، کشورها را فتح و با کافران می‌جنگیدند... و لشکری که همراه معاویه می‌جنگیدند هرگز خوار نشدند، بلکه حتی در جنگ با علی، پس چگونه ممکن است که پیامبر صلی الله علیه و آله گفته باشد: «بار خدا! خار کن هر کس که او را خوار کند»، بلکه شیعیان همیشه خوار و مغلوب بوده‌اند...». (۵۹۱) و نیز می‌گوید: «کسانی که با او به قتال برآمدند از این خالی نیست که یا معصیت کارند و یا مجتهد و به خطا رفته یا به واقع رسیده. به هر تقدیر، این کار از آنان ضرر به ایمانشان وارد نمی‌کند و مانع از دخول در بهشت نمی‌شود». (۵۹۲)

پاسخ

کسی که کلمات و سخنان صحابه را در لابه‌لای کتاب‌ها بررسی می‌کند پی می‌برد که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را مأمور به نصرت و یاری امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در تمام جنگ‌ها کرده است. حضرت صلی الله علیه و آله به اصحابش دستور داده تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگند. اینک به برخی از این کلمات اشاره می‌کنیم: ۱ - ابوسعید خدری می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را امر به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین نمود. عرض کردیم: ای رسول خدا! ما را به قتال با این افراد دعوت نمودی، همراه با چه کسی با این افراد بجنگیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همراه با علی بن ابی طالب». (۵۹۳) ۲ - ابوالیقظان عمار بن یاسر می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر کرد تا با ناکثین و قاسطین بجنگم». (۵۹۴) و نیز روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی! زود است که تو را گروه ظالم به قتل برساند؛ درحالی که تو برحقی، پس هر کس تو را در آن روز یاری نکند از من نیست». (۵۹۵) ۳ - خلید عصری می‌گوید: از امیرالمؤمنین علیه السلام در روز نهروان شنیدم که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر کرد تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم». (۵۹۶) ۴ - ابویوب انصاری در عصر خلافت عمر بن خطاب می‌گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله امر به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین نموده است». (۵۹۷) ۵ - عبدالله بن مسعود می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را دستور داد تا با ناکثین و قاسطین و

مارقین بجنگد». (۵۹۸) ۶ - علی بن ربیعہ والبی می گوید: «از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله با من عهد و پیمان بست تا بعد از او با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم». (۵۹۹) ۷ - ابوسعید مولی رباب می گوید: از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: «من به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین امر شده‌ام». (۶۰۰) ۸ - سعد بن عبادہ می گوید: علی علیه السلام به من فرمود: «به من دستور داده شده تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم». (۶۰۱) ۹ - انس بن مالک از پدرش از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «مأمور شده‌ام با سه دسته بجنگم: ناکثین و قاسطین و مارقین». (۶۰۲) ۱۰ - عبدالله بن مسعود می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجره خود خارج شد و به طرف منزل ام سلمه رفت. علی علیه السلام آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ام سلمه! به خدا سوگند! این شخص بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین خواهد جنگید». (۶۰۳) ۱۱ - ابورافع می گوید: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «زود است که بین تو و بین عایشه امری اتفاق افتد. حضرت عرض کرد: من، ای رسول خدا؟! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری. باز حضرت عرض کرد: من؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری. حضرت عرض کرد: ای رسول خدا! من شقی ترین آن‌هایم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرگز، ولی هنگامی که چنین اتفاقی افتاد او (عایشه) را به مأمورش باز گردان. (۶۰۴) ابن ابی الحدید می گوید: «از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت شده که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «تقاتل بعدی الناکثین والقاسطین والمارقین»؛ (۶۰۵) «تو بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین قتال خواهی کرد». می دانیم که مقصود از «ناکثین» عهدشکنان؛ یعنی اصحاب جمل و عایشه هستند. و مقصود از «قاسطین» ظالمان؛ یعنی همان اصحاب صفین و پیروان معاویه می باشند. و مقصود از «مارقین» خارج شوندگان از دین، همان خوارج و اصحاب نهروان است.

۱۲ - دفاع از ابن ملجم

اشاره

ابن تیمیه می گوید: «آن کسی که علی را کشت، نماز به جای می آورد و روزه می گرفت و قرائت قرآن می کرد. علی را به اعتقاد این که خدا و رسولش کشتن او را دوست دارند، به قتل رسانید...». (۶۰۶) او در جایی دیگر ابن ملجم را از عابدترین مردم معرفی کرده است. (۶۰۷)

پاسخ

سخن ابن تیمیه در حالی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث صحیح السنند (۶۰۸) ابن ملجم را با تعبیر «اشقی الناس» شقی ترین مردم توصیف کرده است، همان گونه که قرآن همین تعبیر را درباره قاتل شتر صالح در میان قوم ثمود به کار برده است. این مضمون را ابن ابی حاتم، ابن مردویه، بغوی، ابونعیم، طبرانی و سیوطی از این افراد در «درّ المثور» در ذیل آیه شریفه: «إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا» و ابن البر و ابن اثیر در ترجمه امام علی علیه السلام از کتاب «الاستیعاب» و در «اسد الغابۀ» و طحاوی در «مشکل الآثار» و دیگران درباره ابن ملجم نقل کرده‌اند. (۶۰۹)

۱۳ - دفاع از بنی امیه

توضیح

ابن تیمیه از بنی امیه بسیار دفاع کرده و آنان را مدح نموده است. او می گوید: «همانا بنی امیه متولی جمیع اراضی اسلام شدند و دولت در زمان آنان عزیز بود». (۶۱۰) او نیز می گوید: «سنت قبل از دولت بنی عباس ظاهرتر بود تا دولت آنان...؛ زیرا در دولت بنی

عباس بسیاری از شیعه و دیگران از اهل بدعت وارد شده بودند». (۶۱۱) او هم چنین در جایی دیگر نزول آیه: «وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ» را در شأن بنی‌امیه انکار کرده و این گونه تفسیر را از تحریفات شیعه در قرآن بر شمرده است. (۶۱۲)

پاسخ

تفسیر «شجره ملعونه» به بنی‌امیه از بسیاری از اهل سنت وارد شده است؛ از قبیل: حاکم نیشابوری، (۶۱۳) خطیب بغدادی، (۶۱۴) فخر رازی، (۶۱۵) خازن، (۶۱۶) و سیوطی. (۶۱۷) بلکه طبق قول ابی‌الفداء این تفسیر مورد اجماع مفسرین است. (۶۱۸) چنان‌که مطابق برخی از روایات، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌مروان و پدرش را به طور خصوص لعن کرده است. (۶۱۹)

سلسله کتاب‌های پیرامون وهابیت

۱ - شناخت سلفی‌ها (وهابیان) ۲ - ابن تیمیه، مؤسس افکار وهابیت ۳ - خدا از دیدگاه وهابیان ۴ - مبانی اعتقادی وهابیت ۵ - موارد شرک نزد وهابیان ۶ - توسل ۷ - زیارت قبور ۸ - برپایی مراسم جشن و عزا

پی‌نوشت‌ها

۱ تا ۱۴۰

۱) تذکره الحفاظ، ج ۴، ص ۱۴۹۶؛ الوافی بالوفیات، ج ۷، ص ۱۵؛ شذرات الذهب، ج ۶، ص ۸۰. ۲) ابن تیمیه، حیات و عقاید، ص ۵۷. ۳) البداية و النهاية، ج ۱۴، ص ۴. ۴) البداية و النهاية، ج ۱۴، ص ۵۲. ۵) المنهل الصافی و المستوفی بعد الوافی، ص ۳۴۰. ۶) مرآة الجنان، ج ۴، ص ۲۷۷. ۷) الكامل فی التاريخ، ج ۱۲، ص ۳۵۸. ۸) جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب «وهابیت، مبانی فکری و کارنامه عملی» تألیف دانشمند فرزانه و فقیه توانا حضرت آیت‌الله سبحانی، ص ۲۱ - ۲۴. و جهت آگاهی از جنایات مغول و روابط آنان با صلیبیون بر ضد اسلام، رجوع شود به کتاب «تاریخ مغول» اثر محقق توانمند آقای عباس اقبال آشتیانی، ص ۱۹۱ و ۱۹۷. ۹) البدر الطالع، ج ۲، ص ۲۶۰. ۱۰) سوره آل عمران، آیه ۱۰۳. ۱۱) سوره حجرات، آیه ۱۰. ۱۲) مجموعه الرسائل و المسائل، ج ۱، ص ۶۰. ۱۳) التوسل و الوسيلة، ص ۱۵۶. ۱۴) الهدیة السنیة، ص ۴۰. ۱۵) زیارة القبور، ص ۱۷ و ۱۸. ۱۶) اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۹۳ و ۲۹۵. ۱۷) مجموعه الرسائل و المسائل، ج ۱، ص ۱۷. ۱۸) الفتاوی، ج ۵، ص ۱۹۲. ۱۹) رحلة ابن بطوطة، ص ۹۵؛ الدرر الكامنة، ابن حجر عسقلانی، ج ۱، ص ۱۵۴. ۲۰) منهاج السنة، ج ۵، ص ۱۰۱ و ۱۰۲، ج ۷، ص ۲۱۵. ۲۱) منهاج السنة، ج ۳، ص ۴۵۶. ۲۲) منهاج السنة، ج ۷، ص ۱۷۸. ۲۳) همان، ج ۵، ص ۵۱۱. ۲۴) منهاج السنة، ج ۷، ص ۵۱۵. ۲۵) همان ص ۵۳. ۲۶) منهاج السنة، ج ۷، ص ۹۶. ۲۷) همان، ص ۴۰۰. ۲۸) پیشین، ج ۵، ص ۳۹۶. ۲۹) همان، ج ۶، ص ۳۰۰ و ۳۰۵ و ۳۱۹ و ۳۲۶ و ۳۶۲. ۳۰) منهاج السنة، ج ۷، ص ۲۹۹. ۳۱) الفرقان بین الاولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان، ابن تیمیه، ص ۷۰. ۳۲) همان، ص ۵۷. ۳۳) زیارة، ص ۲۳ و ۳۴. ۳۴) سلسله الاحادیث الصحیحة، حدیث ۱۷۵۰. ۳۵) تفسیر ابن تیمیه معروف به تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۲۵۳. ۳۶) سوره آل عمران، آیه ۷. ۳۷) ر.ک: الوافی بالوفیات، صفدی، ج ۷، ص ۲۰؛ تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۳۳۸. ۳۸) مقدمه کتاب اصول التفسیر، ابن تیمیه. ۳۹) منهاج السنة، ج ۱، ص ۴۷۴. ۴۰) زیارة القبور، ص ۱۵۶. ۴۱) الهدیة السنیة، ص ۴۰. ۴۲) زیارة القبور، ص ۱۷ و ۱۸. ۴۳) منهاج السنة، ج ۲، ص ۴۳۷ - ۴۴. ۴۴) اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۹۳ - ۲۹۵. ۴۵) الفتاوی، ج ۵، ص ۱۹۲. ۴۶) تفسیر سوره نور، ابن تیمیه، ص ۱۷۸ و ۱۷۹. ۴۷) السلفیة، ص ۱۳۴. ۴۸) سوره قلم، آیه ۴۲. ۴۹) تفسیر طبری، مجلد ۵، جزء ۸، ص ۲۰۱ و ۲۰۲. ۵۰) سوره ذاریات، آیه ۴۷. ۵۱) تفسیر طبری، ج ۲۷، ص ۷. ۵۲) منهاج السنة، ج ۴، ص

۱۰۴. ۵۳) ر.ک: سلسلہ الاحادیث الصحیحہ، البانی، ج ۵، ص ۲۶۱. ۵۴) ر.ک: سلسلہ الاحادیث الصحیحہ، البانی، ج ۵، ص ۲۶۱ - ۲۶۴. ۵۵) وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۶. ۵۶) منہاج السنہ، ج ۵، ص ۱۷۵. ۵۷) همان، ص ۱۶۳. ۵۸) همان، ج ۱، ص ۳۸. ۵۹) الحقائق الجلیئہ، ص ۳۱ و ۳۲. ۶۰) مرآة الجنان، ج ۴، ص ۲۷۷. ۶۱) دفع شبہہ من شبہ و تمرد، ص ۲۱۶. ۶۲) الدرر الکامئہ، ج ۴، ص ۳۰۸. ۶۳) اتحاف السادۃ المتقین، ج ۱، ص ۱۰۶. ۶۴) الدرر الکامئہ، ج ۱، ص ۱۵۰. ۶۵) المقالات السنیہ، ص ۴۳ به نقل از او. ۶۶) همان، به نقل از ابن حجر. ۶۷) منہاج السنہ، ج ۷، ص ۱۲۲. ۶۸) کنز العمال، ج ۶، ص ۴۰۷. ۶۹) مسند احمد، ج ۱، ص ۳ و ۱۵۱. ۷۰) سورہ نور، آیہ ۱۲. ۷۱) منہاج السنہ، ج ۷، ص ۱۲۲ - ۱۳۰. ۷۲) سورہ تحریم، آیہ ۶. ۷۳) سورہ زمر، آیہ ۱۵؛ سورہ شوری آیہ ۴۵. ۷۴) صحیح بخاری. ۷۵) همان، ج ۵، ص ۲۲، باب مناقب علی بن ابی طالب علیہ السلام. ۷۶) کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۸. ۷۷) کنز العمال، ج ۶، ص ۴۰۷. ۷۸) منہاج السنہ، ج ۷، ص ۱۲۲ - ۱۳۰. ۷۹) تفسیر کشاف، زمخشری، ج ۱، ص ۳۶۹؛ تفسیر مراغی، ج ۳، ص ۱۷۵. ۸۰) منہاج السنہ، ج ۷، ص ۱۲۲ - ۱۳۰. ۸۱) منہاج السنہ، ج ۷، ص ۱۲۲ - ۱۳۰. ۸۲) حاشیہ شیخ زادہ بر تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۶۳۴. ۸۳) درّ المثور، ج ۲، ص ۲۳۰ و ۲۳۱. ۸۴) منہاج السنہ، ج ۳، ص ۴. ۸۵) مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۲. ۸۶) سورہ نساء، آیہ ۲۷. ۸۷) منہاج السنہ، ج ۴، ص ۲۰. ۸۸) منہاج السنہ، ج ۴، ص ۲۱. ۸۹) منہاج السنہ، ج ۷، ص ۱۳۹ - ۱۴۳. ۹۰) همان. ۹۱) منہاج السنہ، ج ۷، ص ۱۳۹ - ۱۴۳. ۹۲) منہاج السنہ، ج ۴، ص ۵ و ۶. ۹۳) لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۷. ۹۴) منہاج السنہ، ج ۴، ص ۲۵ - ۲۷. ۹۵) تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱. ۹۶) البحر المحیط، ج ۷، ص ۵۰۷. ۹۷) فتح القدر، ج ۴، ص ۵۲۴. ۹۸) روح المعانی، ج ۲۵، ص ۱۰. ۹۹) جامع البیان، ج ۲۰، ص ۸۶. ۱۰۰) تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۳۴۶. ۱۰۱) اتقان سیوطی ج ۱ ص ۱۶. ۱۰۲) تفسیر قرطبی، ج ۱۲، ص ۱. ۱۰۳) منہاج السنہ، ج ۴، ص ۲۵ - ۲۷. ۱۰۴) تفسیر کشاف، زمخشری، ج ۴، ص ۲۱۹ و ۲۲۰. ۱۰۵) التفسیر الکبیر، ج ۲۷، ص ۱۶۷. ۱۰۶) البحر المحیط، ج ۷، ص ۵۱۶. ۱۰۷) تفسیر نیشابوری در حاشیہ تفسیر طبری، ج ۲۵، ص ۳۳. ۱۰۸) تفسیر ابوالسعود، ج ۸، ص ۳۰. ۱۰۹) منہاج السنہ، ج ۴، ص ۲۵ - ۲۷. ۱۱۰) سورہ شعراء، آیہ ۱۰۷ و ۱۰۹. ۱۱۱) سورہ ہود، آیہ ۵۱. ۱۱۲) سورہ شعراء، آیہ ۱۴۳ - ۱۴۵. ۱۱۳) سورہ سبأ، آیہ ۴۷. ۱۱۴) [سورہ فرقان، آیہ ۵۷. ۱۱۵) منہاج السنہ، ج ۴، ص ۱۰۴. ۱۱۶) منہاج السنہ، ج ۴، ص ۱۰۴. ۱۱۷) دراسات اللیب فی الاسوۃ الحسنۃ بالحیب، ص ۲۳۱ - ۲۳۷. ۱۱۸) شرح المقاصد، ج ۲، ص ۲۲۱. ۱۱۹) نیل الاوطار، ج ۲، ص ۳۲۸. ۱۲۰) ذخائر العقبی، ص ۱۶. ۱۲۱) صحیح سنن الترمذی، ج ۳، ص ۵۴۳. ۱۲۲) صحیح الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۸۴۲. ۱۲۳) المطالب العالیہ، ج ۴، ص ۶۵. ۱۲۴) الصواعق المحرقہ، ج ۲، ص ۴۲۸. ۱۲۵) اتحاف الخیرۃ المہرہ، ج ۹، ص ۲۷۹. ۱۲۶) المعرفۃ و التاریخ، ج ۱، ص ۵۳۶. ۱۲۷) ینابیع المودۃ، ج ۱ ص ۱۲۰، رقم ۴۵. ۱۲۸) مختصر التحفۃ، ص ۵۲. ۱۲۹) کنز العمال، ج ۱، ص ۳۷۹. ۱۳۰) مسند علی علیہ السلام، ص ۱۹۲، ح ۶۰۵۰. ۱۳۱) صحیح صفۃ صلاۃ النبی صلی اللہ علیہ وآلہ، ص ۲۹. ۱۳۲) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸، ۴۵۷۶. ۱۳۳) تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲۲. ۱۳۴) البدایۃ و النہایۃ، ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۲۸. ۱۳۵) مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷۰. ۱۳۶) محاسن التأویل، ج ۱۴، ص ۳۰۷. ۱۳۷) جواهر العقیدین، ص ۲۳۶. ۱۳۸) تہذیب اللغۃ، ج ۲، ص ۲۶۴. ۱۳۹) منہاج السنہ، ج ۷، ص ۳۱۹. ۱۴۰) سلسلہ الاحادیث الصحیحہ، ح ۱۷۵۰.

۱۴۱ تا ۲۹۰

۱۴۱) منہاج السنہ، ج ۷، ص ۵۵. ۱۴۲) مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۵۲. ۱۴۳) سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۲ و ۱۳۴ و ۱۳۶ و ۱۵۴. ۱۴۴) المصنف، ج ۶، ص ۳۶۶ و ۳۶۸. ۱۴۵) صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۷۶. ۱۴۶) المعجم الکبیر، ج ۵، ص ۱۶۶؛ المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۱۱۹. ۱۴۷) مسند بزار، ج ۲، ص ۱۳۳ و ۲۳۵ و ج ۳، ص ۳۵. ۱۴۸) المختارۃ، ج ۲، ص ۱۰۵ و ۱۰۶. ۱۴۹) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸. ۱۵۰) السنہ، ج ۲، ص ۵۶۶. ۱۵۱) سنن ابن ماجہ، ج ۱، ص ۴۵. ۱۵۲) سلسلہ الاحادیث الصحیحہ،

ج ۴، ص ۳۴۶. ۱۵۳) لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹. ۱۵۴) منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۵۹ - ۳۶۱. ۱۵۵) الجامع الصحیح، ج ۵، ص ۶۳۸. ۱۵۶) خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۳. ۱۵۷) تاریخ امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۱۱۷. ۱۵۸) مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳۰. ۱۵۹) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴. ۱۶۰) منتخب کنز العمال در حاشیه مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۵. ۱۶۱) شرح المواهب اللدنیة، ج ۱، ص ۲۷۳. ۱۶۲) فتح الباری فی شرح صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۱۷. ۱۶۳) منهاج السنه، ج ۲، ص ۲۰۴. ۱۶۴) همان، ص ۲۰۸. ۱۶۵) الخصائص الكبرى، ج ۲، ص ۱۴۰. ۱۶۶) لفظ اللآلی، ص ۲۲۲ و ۲۲۳؛ فیض القدر، ج ۶، ص ۳۶۶. ۱۶۷) الاستیعاب در حاشیه الاصابه، ج ۲، ص ۴۸۱. ۱۶۸) فتح الباری، ج ۱، ص ۵۴۳. ۱۶۹) صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب التعاون فی بناء المسجد. ۱۷۰) صحیح بخاری، کتاب الجهاد و السیر، باب مسح الغبار. ۱۷۱) الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۱۰۵. ۱۷۲) همان، ج ۸، ص ۲۶۰ و ج ۹، ص ۱۰۵. ۱۷۳) فتح الباری، ج ۱۳، ص ۸۵ و ۸۶. ۱۷۴) منهاج السنه، ج ۳، ص ۹. ۱۷۵) همان، ج ۴، ص ۱۰۴. ۱۷۶) سنن ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب. ۱۷۷) خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۷۸؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۷؛ فضائل الصحابه، ج ۳، ص ۶۰۵. ۱۷۸) الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۴۲. ۱۷۹) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۰. ۱۸۰) الاصابه، ج ۲، ص ۵۰۹. ۱۸۱) الثقات، ج ۶، ص ۱۴۰. ۱۸۲) منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۴. ۱۸۳) سلسله الاحادیث الصحیحه، ح ۲۲۲۳. ۱۸۴) منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۸۶. ۱۸۵) فتح الباری، ج ۶، ص ۲۲۱ و ۲۲۲. ۱۸۶) الموضوعات، ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۵۵ - ۳۵۷. ۱۸۷) النکت البدیعات، ص ۲۹۴. ۱۸۸) منهاج السنه، ج ۳، ص ۹؛ الفتاوی، ج ۴، ص ۴۱۵. ۱۸۹) القول المسدد، ص ۲۶. ۱۹۰) همان، ص ۳۱. ۱۹۱) اللآلی المصنوعه فی الاحادیث الموضوعه، ج ۱، ص ۳۴۷. ۱۹۲) منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۳۸؛ مجموع فتاوی، ج ۴، ص ۴۱۰. ۱۹۳) اللآلی المصنوعه، ج ۱، ص ۳۳۴. ۱۹۴) لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۲۳. ۱۹۵) منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۳۸. ۱۹۶) صحیح بخاری، تفسیر سوره بقره، باب قوله: «مانسخ من آیه أونسخها نات بخیر منها أو مثلها». سوره بقره، آیه ۱۰۶. ۱۹۷) فتح الباری، ج ۸، ص ۱۶۷. ۱۹۸) مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶؛ المعجم الكبير، ج ۲، ص ۲۲۹ و ۲۳۰. ۱۹۹) المغنی عن حمل الأسفار، ج ۲، ص ۹۱۹ و ۹۲۰. ۲۰۰) منهاج السنه، ج ۴، ص ۹۹. ۲۰۱) المطالب العالیه، ج ۴، ص ۲۹۷. ۲۰۲) مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۳۹۷ و ج ۳، ص ۱۹۴ و ۱۹۵. ۲۰۳) لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹. ۲۰۴) المعجم الكبير، ج ۲۳، ص ۳۸۰. ۲۰۵) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۲. ۲۰۶) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۰. ۲۰۷) شرح المواهب اللدنیة، ج ۱، ص ۲۷۳. ۲۰۸) منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۵۵. ۲۰۹) سوره مائده، آیه ۴۴. ۲۱۰) برای بیشتر روشن شدن موضوع فدک، به کتاب «شیعه شناسی و پاسخ به شبهات» از نویسنده مراجعه شود. ۲۱۱) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶. ۲۱۲) منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۳۷ و ۱۳۸. ۲۱۳) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۹۵؛ صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۳؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۱۴. ۲۱۴) مسند احمد، ج ۳، ص ۴۸۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۶۵. ۲۱۵) مسند احمد، ج ۶، ص ۳۲۳؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۰. ۲۱۶) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۱؛ المعجم الكبير، ج ۲۳، ص ۳۸۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۰. ۲۱۷) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۶۰ و ج ۳، ص ۱۳۵۷. ۲۱۸) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۳۵۹ و ج ۴، ص ۱۶۰۲؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۰ و ۱۸۷۱. ۲۱۹) مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۳ و ۳۵۴؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۰۹۶؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۱. ۲۲۰) منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۵. ۲۲۱) تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۱۸۸؛ عقد الفرید، ج ۳، ص ۶۴. ۲۲۲) تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۸ و ۱۹۹؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۳۰ - ۱۳۴. ۲۲۳) بیعه علی بن ابی طالب فی ضوء الروایات الصحیحه، ص ۱۹۳. ۲۲۴) امام علی علیه السلام از تاریخ الاسلام، ص ۴۸۴. ۲۲۵) تاریخ خلیفه، ص ۱۹۶. ۲۲۶) بیعه علی بن ابی طالب، ص ۱۹۶. ۲۲۷) التاریخ الصغیر، بخاری، ص ۱۲۵. ۲۲۸) بیعه علی بن ابی طالب، ص ۲۰۱. ۲۲۹) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۰۸. ۲۳۰) الرياض النضرة، ج ۳، ص ۲۰۲. ۲۳۱) بیعه علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۲۰۵. ۲۳۲) مناقب الشافعی، رازی، ص ۱۲۵. ۲۳۳) الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۳۱. ۲۳۴) الاختلاف فی اللفظ و الرد علی الجهمیة و المشتبهه، ص ۴۱. ۲۳۵)

اعتقاد اهل السنة، ص ۴۶. ۲۳۶) منهاج القاصدين، ابن قدامه، ص ۷۷. ۲۳۷) عقيدة السلف و اصحاب الحديث، صابوني، ص ۲۹۲. ۲۳۸) الاستيعاب، ج ۳، ص ۲۶. ۲۳۹) الامامة من أبقار الأفكار في اصول الدين، ص ۳۰۰ - ۳۰۲. ۲۴۰) شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۱۲ و ۲۱۳. ۲۴۱) شرح العقيدة الطحاوية، ص ۷۲۲. ۲۴۲) فتح الباري، ج ۷، ص ۷۲. ۲۴۳) منهاج السنة، ابن تيمية، ج ۸، ص ۴۵۹ و ۴۶۰. ۲۴۴) سورة توبه، آيه ۴۰. ۲۴۵) سورة يونس، آيه ۶۲. ۲۴۶) صحيح بخارى، ج ۱، ص ۴۳۸ و ۴۳۹؛ صحيح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۰۷. ۲۴۷) صحيح بخارى، ج ۱، ص ۴۳۷، باب من جلس عند المصيبة يعرف فيه الحزن؛ صحيح مسلم، ج ۲، ص ۶۱۴. ۲۴۸) صحيح بخارى، ج ۱، ص ۴۳۷. ۲۴۹) سير اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۲۸. ۲۵۰) مسند طيالسى، ج ۱، ص ۲۱۷. ۲۵۱) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱۰؛ المعجم الأوسط، بيهقى، ج ۴، ص ۳۶۵؛ المعجم الصغير، ج ۱، ص ۳۶۶. ۲۵۲) حلية الاولياء، ج ۱، ص ۲۰۷؛ شعب الایمان، بيهقى، ج ۷، ص ۳۷۸. ۲۵۳) منهاج السنة، ج ۴، ص ۲۴۳ و ۲۴۴. ۲۵۴) صحيح بخارى، ج ۴، ص ۱۵۴۹؛ صحيح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰؛ صحيح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۱۵۳. ۲۵۵) سورة مجادله، آيه ۱. ۲۵۶) سنن ابى داود، ج ۲، ص ۲۶۶. ۲۵۷) صحيح بخارى، ج ۳، ص ۱۱۳۳؛ صحيح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۹۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۶. ۲۵۸) صحيح بخارى، ج ۱، ص ۳۴۵. ۲۵۹) صحيح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۳۴۰. ۲۶۰) مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۱۲. ۲۶۱) صحيح بخارى، ج ۱، ص ۱۳۰ و ۱۳۱؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۴. ۲۶۲) صحيح بخارى، ج ۳، ص ۱۱۰۴؛ صحيح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۲۵. ۲۶۳) مسند احمد، ج ۵، ص ۴۰۲؛ سنن نسائي، ج ۶، ص ۱۱۷. ۲۶۴) صحيح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۵۶۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۴۹. ۲۶۵) الترغيب و التهيب، منذرى، ج ۳، ص ۲۳۷؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۶۰. ۲۶۶) صحيح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۲۷. ۲۶۷) صحيح بخارى، ج ۳، ص ۱۳۲۲؛ صحيح مسلم، ج ۱، ص ۴۳۳. ۲۶۸) صحيح بخارى، ج ۲، ص ۷۲۵؛ صحيح مسلم، ج ۱، ص ۲۷۶. ۲۶۹) سنن ابى داود، ج ۲، ص ۲۴۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۳۸. ۲۷۰) صحيح بخارى، ج ۴، ص ۲۵۹۱؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۳۲. ۲۷۱) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۸؛ الترغيب و التهيب، ج ۳، ص ۹۹. ۲۷۲) مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۳؛ الترغيب و التهيب، ج ۳، ص ۱۴۴. ۲۷۳) منهاج السنة، ج ۴، ص ۲۴۴. ۲۷۴) همان، ص ۲۴۸ و ۲۴۹. ۲۷۵) الآحاد و المثانى، ج ۵، ص ۳۶۳. ۲۷۶) المستدرک على الصحيحين، ج ۳، ص ۱۶۷. ۲۷۷) المعجم الكبير، ج ۱، ص ۱۰۸ و ج ۲۲، ص ۴۰۱. ۲۷۸) الدررية الطاهرة، ج ۱، ص ۱۲۰. ۲۷۹) تاريخ دمشق، ج ۳، ص ۱۵۶. ۲۸۰) ذخائر العقبي، ج ۱، ص ۳۹. ۲۸۱) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۳. ۲۸۲) الكامل، ج ۲، ص ۳۵۱. ۲۸۳) تهذيب التهذيب، ج ۱، ص ۱۶۶، رقم ۱۳۲۱. ۲۸۴) سؤالات البرقانى، ج ۱، ص ۲۲. ۲۸۵) لسان الميزان، ج ۴، ص ۲۳۵. ۲۸۶) صحيح بخارى، ج ۳، ص ۱۳۶۱. ۲۸۷) سورة احزاب، آيه ۵۷. ۲۸۸) منهاج السنة، ج ۴، ص ۲۴۷ و ۲۴۸. ۲۸۹) صحيح بخارى، باب مناقب فاطمة عليها السلام. ۲۹۰) صحيح بخارى، ج ۵، ص ۱۷۷.

۴۴۰ تا ۲۹۱

۲۹۱) صحيح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹. ۲۹۲) تاريخ يعقوبى، ج ۲، ص ۱۱۵. ۲۹۳) شرح ابن ابى الحديد، ج ۶، ص ۵۰. ۲۹۴) اهل البيت عليهم السلام، توفيق ابوعلم، ص ۱۸۴. ۲۹۵) منهاج السنة، ج ۴، ص ۴۱. ۲۹۶) سنن ترمذى، ج ۵، ص ۳۲۷؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۰. ۲۹۷) البداية و النهاية، ج ۸، ص ۳۵. ۲۹۸) كنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۵۲، رقم ۳۷۶۵۳. ۲۹۹) صحيح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۹؛ صحيح ترمذى، ج ۵، ص ۶۶۱. ۳۰۰) صحيح ترمذى، ج ۵، ص ۶۶۱. ۳۰۱) صحيح بخارى، ج ۴، ص ۵۷. ۳۰۲) فرائد السمطين، ج ۲، ص ۶۸. ۳۰۳) كنز العمال، ج ۷، ص ۱۰۷؛ ذخائر العقبي، ص ۱۲۳. ۳۰۴) ترجمه امام الحسن عليه السلام از تاريخ دمشق، ص ۵. ۳۰۵) صحيح بخارى، ج ۵، ص ۳۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۸. ۳۰۶) همان، كتاب اللباس؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۲۳۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۹. ۳۰۷) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۴؛ حلية الاولياء، ج ۲، ص ۳۵. ۳۰۸) مسند احمد، ج ۴، ص ۱۲۲؛ فيض القدير، ج ۳، ص ۴۱۵. ۳۰۹) سنن بيهقى، ج ۴، ص ۳۳۱؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۳۷. ۳۱۰)

البداية والنهاية، ج ۸، ص ۳۸؛ تاريخ الخلفاء، ص ۱۹۱؛ تهذيب التهذيب، ج ۲، ص ۲۸۹؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۳۸. ۳۱۱) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۹. ۳۱۲) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۸. ۳۱۳) همان. ۳۱۴) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۷. ۳۱۵) مسند احمد، ج ۹، ص ۲۳۲، رقم حديث ۹۶۷۸. ۳۱۶) صواعق المحرقة، ص ۸۲. ۳۱۷) سير اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۵۳. ۳۱۸) الاستيعاب در حاشيه الاصابة، ج ۱، ص ۳۶۹. ۳۱۹) الفصول المهمة، ص ۱۵۵. ۳۲۰) سورة احزاب، آيه ۴۵. ۳۲۱) سورة هود، آيه ۱۰۳. ۳۲۲) نور الابصار، ص ۱۴۰. ۳۲۳) علموا اولادکم محبة آل بيت النبي صلى الله عليه وآله، ص ۱۲۴. ۳۲۴) الفصول المهمة، ص ۱۵۷. ۳۲۵) ترجمه امام حسن عليه السلام از تاريخ دمشق، ص ۱۴۳. ۳۲۶) پيشين، ص ۱۴۸؛ البداية والنهاية، ج ۸، ص ۳۸. ۳۲۷) ترجمه امام حسن عليه السلام، ابن عساکر، ص ۱۴۱ و ۱۴۲. ۳۲۸) البداية والنهاية، ج ۸، ص ۳۷ و ۳۸. ۳۲۹) وفيات الاعيان، ابن خلکان، ج ۲، ص ۶۸. ۳۳۰) عقد الفريد، ج ۲، ص ۲۲۰. ۳۳۱) الفصول المهمة، ص ۱۸۳. ۳۳۲) ربيع الايرار، ص ۲۱۰. ۳۳۳) صفة الصفوة، ج ۱، ص ۳۲۱؛ اسد الغابة، ج ۳، ص ۲۰، چاپ مصر. ۳۳۴) الاستيعاب، ج ۱، ص ۳۹۳. ۳۳۵) تاريخ طبري، ج ۵، ص ۴۲۱. ۳۳۶) نظم درر المسطين، زرندي، ص ۲۰۹، ۳۳۷) وسيله المال، حصرمی، ص ۱۸۳. ۳۳۸) صحيح بخارى، ج ۵، ص ۳۳، كتاب فضائل الصحابه، باب مناقب الحسن و الحسين. ۳۳۹) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۶. ۳۴۰) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۷. ۳۴۱) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۳، رقم ۳۸۶۱. ۳۴۲) المعجم الكبير، ج ۲۲، ص ۲۷۴؛ كنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۶۲؛ تاريخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۵۰. ۳۴۳) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۱. ۳۴۴) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۷. ۳۴۵) ذخائر العقبی، ص ۱۲۶. ۳۴۶) كنز العمال، ج ۷، ص ۱۱۰؛ اسد الغابة، ج ۲، ص ۲۱. ۳۴۷) اسد الغابة، ج ۳، ص ۵. ۳۴۸) نظم درر السمطين، زرندي، ص ۲۰۸؛ البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۲۵. ۳۴۹) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۷. ۳۵۰) الاصابة، ج ۱، ص ۳۳۳. ۳۵۱) همان. ۳۵۲) كامل سليمان، حسن بن علي عليهما السلام، ص ۱۷۳. ۳۵۳) كامل سليمان، حسن بن علي عليهما السلام، ص ۱۴۷. ۳۵۴) الاصابة، ج ۱، ص ۳۳۵. ۳۵۵) تهذيب التهذيب، ج ۲، ص ۲۹۹. ۳۵۶) نظم درر السمطين، ص ۲۰۸. ۳۵۷) مرآة الجنان، ج ۱، ص ۱۳۱. ۳۵۸) تاريخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۳۹. ۳۵۹) ابوالشهداء، ص ۱۹۵. ۳۶۰) علموا اولادکم محبة آل بيت النبي، ص ۱۳۳. ۳۶۱) اعلام النساء، ج ۱، ص ۲۸. ۳۶۲) منهاج السنة، ج ۴، ص ۱۶۸ و ۱۶۹. ۳۶۳) تاريخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۰؛ المستدرک على الصحيحين، ج ۳، ص ۱۶۷. ۳۶۴) كنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۸۱. ۳۶۵) ترجمه امام حسين عليه السلام از تاريخ دمشق، ص ۴۵. ۳۶۶) كفاية الطالب، ص ۳۴۱. ۳۶۷) همان، به نقل از طبرانی. ۳۶۸) المستدرک على الصحيحين، ج ۳، ص ۱۶۷. ۳۶۹) المستدرک على الصحيحين، ج ۳، ص ۱۶۷. ۳۷۰) همان. ۳۷۱) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۰. ۳۷۲) تحفة الاحوذی بشرح صحيح الترمذی، ج ۱۰، ص ۲۷۲. ۳۷۳) سلسلة الاحاديث الصحيحة، ج ۲، ص ۴۲۳ - ۴۲۶. ۳۷۴) همان، ص ۴۲۴. ۳۷۵) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۱. ۳۷۶) الصحيح المسند من فضائل الصحابه، ص ۲۵۷. ۳۷۷) تهذيب خصائص الامام على عليه السلام، ص ۹۹، ح ۱۲۴. ۳۷۸) خصائص امير المؤمنين عليه السلام، تحقيق آل زهوى، ص ۱۰۷، ح ۱۴۰. ۳۷۹) مسند احمد با تحقيق حمزه احمد الزين، ج ۱، ص ۱۰۱ و ۱۹۵ و ۲۰۴ و ۲۵۹. ۳۸۰) صحيح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۱۳؛ مؤسسه الرسالة. ۳۸۱) تحفة الاحوذی، ج ۱۰، ص ۱۸۶؛ فيض القدير، ج ۳، ص ۵۵۰؛ الانساب، ج ۳، ص ۴۷۷. ۳۸۲) تحفة الاحوذی، ج ۱۰، ص ۱۴۹ و ۱۵۰. ۳۸۳) الضعفاء الكبير، ص ۱۶۶. ۳۸۴) ديوان الضعفاء و المتروكين، ص ۳۳۲. ۳۸۵) تاريخ ابن عساکر، ترجمه امام على عليه السلام، ج ۲، ص ۶۵. ۳۸۶) طبقات المدلسين، ص ۲۷. ۳۸۷) ر.ك: ميزان الاعتدال، تهذيب التهذيب و لسان الميزان ترجمه محمد بن كثير. ۳۸۸) نصب الرايه، ج ۳، ص ۱۵۵؛ تحقيق الغاية، ص ۳۰۹؛ طبقات المدلسين، ابن حجر، ص ۱۶. ۳۸۹) الكفاية، خطيب بغدادی، ص ۳۵۵، به نقل از شعبه بن الحجاج. ۳۹۰) تهذيب التهذيب، ج ۳، ص ۲۰۵. ۳۹۱) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۶ - ۳۸. ۳۹۲) طبقات المدلسين، ص ۲۰. ۳۹۳) سلسلة الاحاديث الضعيفه، الباني، ج ۳، ص ۶۶. ۳۹۴) سلسلة الاحاديث الضعيفه، الباني، ج ۳، ص ۶۶. ۳۹۵) كتاب المجروحين، ج ۱، ص ۲۲۴. ۳۹۶) وكيع، اخبار القضاة، ج ۲، ص ۴۲۱ - ۴۲۶. ۳۹۷) همان، ص ۴۲۷. ۳۹۸) شرح ابن ابى الحديد، ج ۱۷، ص ۶۶. ۳۹۹) صحيح مسلم با شرح نووى، ج ۱، ص ۹۷. ۴۰۰) كتاب المجروحين، ج ۱، ص ۲۱۶.

(۴۰۱) تقريب التهذيب، ج ۱، ص (۴۰۲. ۱۴۱) تحقيق الغايه بترتيب الرواه المترجم لهم فى نصب الرايه، ص (۴۰۳. ۱۲۰) تذكرة الموضوعات، ص (۴۰۴. ۲۴۸) تهذيب التهذيب، ج ۶، ص (۴۰۵. ۳۶۹) موارد الضمان الى زوائد ابن حبان، ص (۴۰۶. ۵۳۸) ميزان الاعتدال، ج ۱، ص (۴۰۹. ۱۷۵) ميزان الاعتدال، ج ۱، ص (۴۰۷. ۲۱۵) مسند احمد، ج ۱، ص (۴۰۸. ۸۰) المغنى، ص (۴۰۹. ۱۷۵) ديوان الضعفاء، ص (۴۱۰. ۴۹۲) قانون الموضوعات، ص (۴۱۱. ۲۴۹) تاريخ بغداد، ج ۵، ص (۴۱۲. ۳۰۷) كتاب المجروحين، ج ۳، ص (۴۱۳. ۱۲۴) ميزان الاعتدال، ج ۴، ص (۴۱۴. ۴۰۰) ديوان الضعفاء و المتروكين، ص (۴۱۵. ۳۳۹) المغنى، ص (۴۱۶. ۱۹۶) تهذيب التهذيب، ج ۱، ص (۴۱۷. ۴۴۱) تاريخ بغداد، ج ۱۰، ص (۴۱۸. ۱۹۲) ميزان الاعتدال، ج ۳، ص (۴۱۹. ۱۶) همان. (۴۲۰) تهذيب التهذيب، ج ۱۱، ص (۴۲۱. ۴۳۴) تهذيب التهذيب، ج ۵، ص (۴۲۲. ۱۶) كتاب المجروحين، ج ۲، ص (۴۲۳. ۳۵۰) موضع اوهام الجمع و التفريق، ج ۲، ص (۴۲۳. ۱۷۸) چاپ حيدرآباد. (۴۲۳) ر.ك: المجروحين، ابن حبان؛ ميزان الاعتدال، ذهبى. (۴۲۴) لسان الميزان، ج ۳، ص (۴۲۵. ۴۲۷) پيشين. (۴۲۶) ميزان الاعتدال، ج ۲، ص (۴۲۷. ۱۹۶) ميزان الاعتدال، ج ۴، ص (۴۲۸. ۳۷۱) كتاب المجروحين، ج ۳، ص (۴۲۹. ۱۱۱) تهذيب التهذيب، ترجمه اصبيغ بن فرج. (۴۳۰) كتاب المجروحين، ج ۲، ص (۴۳۱. ۱۰۴) ديوان الضعفاء و المتروكين، ص (۴۳۲. ۲۵۶) علل الحديث، ج ۲، ص (۴۳۲. ۳۸۲) چاپ سلفيه مصر. (۴۳۳) المعجم الكبير، ج ۲۲، ص (۴۳۴. ۸۶) الزوائد، ج ۸، ص (۴۳۵. ۱) كتاب المجروحين، ج ۳، ص (۴۳۶. ۴۸) ميزان الاعتدال، ج ۴، ص (۴۳۷. ۲۷۹) الموضوعات، ابن جوزى، ج ۱، ص (۴۳۷. ۴۱) تهذيب التهذيب، ج ۱۰، ص (۴۳۸. ۴۸۸) سنن ترمذى، ج ۴، ص (۴۳۹. ۶۸۳) سنن دارمى، ج ۲، ص (۴۴۰. ۳۳۵) مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص (۴۳۹. ۳۹۸) التاج الجامع للأصول، ج ۵، ص (۴۴۰. ۳۷۵) لسان الميزان، ج ۶، ص (۴۴۱. ۳۲۰) و

۴۴۱ تا ۵۹۰

(۴۴۱) الدرر الكامنة، ج ۱، ص (۴۴۲. ۱۵۳) الدرر الكامنة، ج ۱، ص (۴۴۳. ۱۵۵) الفتاوى الحديثية، ص (۴۴۴. ۱۱۴) الحاوى فى سيره الطحاوى، ص (۴۴۵. ۲۶) الرسائل الغمريه، ص (۴۴۶. ۱۲۱ و ۱۲۰) التنبيه و الزد، سقاف، ص (۴۴۷. ۷) التوفيق الربانى فى الرد على ابن تيميه، ص (۴۴۸. ۸۵) المقالات السنيه، ص (۴۴۹. ۲۰۰) نحو انقاذ التاريخ الاسلامى، ص (۴۵۰. ۳۵) منهاج السنه، ج ۴، ص (۴۵۱. ۱۰۴) سلسله الاحاديث الصحيحه، رقم حديث ۲۲۲۳. (۴۵۲) مجمع الزوائد، ج ۹، ص (۴۵۳. ۱۴۷۳۷) مستدرک حاکم، ج ۳، ص (۴۵۴. ۴۶۴۰) مستدرک حاکم، ج ۳، ص (۴۵۵. ۱۴۵) ح (۴۵۶. ۴۶۵۷) مسند ابى يعلى، ج ۲، ص (۴۵۷. ۲۵۹) ح (۴۵۸. ۱۵۹۹) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص (۴۵۹. ۴۳) ح (۴۶۰. ۱۱۶) مسند احمد، ج ۶، ص (۴۶۱. ۱۸۵۰۶) مستدرک حاکم، ج ۳، ص (۴۶۲. ۴۵۷۶) كثر العمال، ج ۱۱، ص (۴۶۳. ۶۰۱) ح (۴۶۴. ۳۲۸۹۹) تاريخ دمشق، ج ۴۲، ص (۴۶۵. ۳۰۱) طبقات الحنابله، ج ۱، ص (۴۶۶. ۳۲۰) مناقب خوارزمى، ص (۴۶۷. ۳۲۳) ح (۴۶۸. ۳۲۸۹۹) تاريخ دمشق، ج ۴۲، ص (۴۶۹. ۲۸۸) صحيح مسلم، ج ۱، ص (۴۷۰. ۱۲۰) ح (۴۷۱. ۱۳۱) كتاب الايمان؛ سنن ترمذى، ج ۵، ص (۴۷۲. ۵۴۹) ح (۴۷۳. ۳۷۱۷) ابن ابى شيبه، ج ۱۲، ص (۴۷۴. ۷۷) الرياض النضرة، ج ۳، ص (۴۷۵. ۱۶۷) كثر العمال، ج ۱۳، ص (۴۷۶. ۱۰۶) ح (۴۷۷. ۳۶۳۴۶) سنن ترمذى، ج ۵، ص (۴۷۸. ۵۹۳) ح (۴۷۹. ۳۷۱۷) تاريخ دمشق، ج ۴۲، ص (۴۸۰. ۲۸۵) ح (۴۸۱. ۸۸۱۷) منهاج السنه، ج ۸، ص (۴۸۲. ۲۷۹) صحيح مسلم، ج ۱، ص (۴۸۳. ۳۵۵) ح (۴۸۴. ۱۱۲) سنن ابى داود، ج ۱، ص (۴۸۵. ۳۲۲) مسند احمد، ج ۱، ص (۴۸۶. ۳۱۷) ح (۴۸۷. ۱۶۸۰) سنن بيهقى، ج ۲، ص (۴۸۸. ۳۳۲) سوره نساء، آيه ۲۰. (۴۸۹) سيره عمر، ص (۴۹۰. ۱۳۷) درّ المنثور، ج ۲، ص (۴۹۱. ۴۶۶) السنن الكبرى، بيهقى، ج ۵، ص (۴۹۲. ۲۳۳) الطبقات الكبرى، ج ۳، ص (۴۹۳. ۳۲۷) مستدرک حاکم، ج ۲، ص (۴۹۴. ۵۵۹) ح (۴۹۵. ۳۸۹۷) فتح البارى، ج ۱۳، ص (۴۹۶. ۲۷۰) مستدرک حاکم، ج ۱، ص (۴۹۷. ۶۲۸) ح (۴۹۸. ۱۶۸۲) عمدة القارى، ج ۹، ص (۴۹۹. ۲۴۰) سنن بيهقى، ج ۲، ص (۵۰۰. ۳۸۱ و ۳۴۷) المصنّف، عبدالرزاق، ج ۲، ص (۵۰۱. ۲۷۴۸) مختصر تاريخ دمشق، ج ۱۷، ص (۵۰۲. ۳۸۹) صحيح مسلم، ج ۴، ص (۵۰۳. ۳۶۱) ح

٣٦، كتاب الآداب؛ صحيح بخارى، ج ٢، ص ٧٢٧، ح ١٩٥٦. ٤٧٥. مسند احمد، ج ١، ص ٣٩٣، ٥٥١، ح ٢١٢٨ و ٣٠٩٣؛ مستدرک حاکم، ج ٣، ص ٢١٠، ح ٤٨٦٩. ٤٧٦. المصنّف، ابن ابى شيبة، ج ٩، ص ٤٨٦ و ٤٨٧، ح ٨٢٠٦ و ٨٢١١. ٤٧٧. كنز العمال، ج ٩، ص ٦٦٨، ح ٢٧٩٠٥. ٤٧٨. المصنّف، ابن ابى شيبة، ج ٣، ص ١٠٢؛ مجمع الزوائد، ج ٣، ص ١٩١. ٤٧٩. صحيح بخارى، ج ٢، ص ٦٩٦، ح ١٨٧٠؛ صحيح مسلم، ج ٢، ص ٥١٣، ح ١٧٩. ٤٨٠. سورة بقره، آيه ٢٣٣. ٤٨١. سورة احقاف، آيه ١٥. ٤٨٢. سورة لقمان، آيه ١٤. ٤٨٣. المصنّف، عبدالرزاق، ج ٧، ص ٣٥٠، ح ١٣٤٤٤؛ السنن الكبرى، ج ٧، ص ٤٤٢. ٤٨٤. سنن ابى داود، ج ٤، ص ١٤٠، ح ٤٣٩٩ و ٤٤٠١؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٦٥٩، ح ٢٠٤٢؛ مستدرک حاکم، ج ٢، ص ٦٨، ح ٢٣٥١؛ فتح البارى، ج ١٢، ص ١٢١. ٤٨٥. الرياض النضرة، ج ٣، ص ١٤٣؛ ذخائرالعقبى، ص ٨٠. ٤٨٦. منهاج السنه، ج ٤، ص ٣٦٥. ٤٨٧. همان، ج ٦، ص ٥٥. ٤٨٨. شيعه شناسى و پاسخ به شبهات، ج ٢، ص ٦٥٤ - ٦٦٤. ٤٨٩. رأس الحسين، ص ٢٠٧. ٤٩٠. مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمى، ج ٢، ص ٥٩. ٤٩١. تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ٢٢٢. ٤٩٢. البدايه و النهايه، ج ٨، ص ١٩٧؛ سير اعلام النبلاء، ج ٣، ص ٣٠٩. ٤٩٣. الخطط، مقرئى، ج ٢، ص ٢٨٩؛ سير اعلام النبلاء، ج ٣، ص ٣١٩. ٤٩٤. البدايه و النهايه، ج ٨، ص ٢٢٢. ٤٩٥. تاريخ الخلفاء، ص ٢٠٧. ٤٩٦. مرآة الزمان، ج ٨، ص ٤٩٦؛ صواعق المحرقه، ج ٢، ص ٦٣٤. ٤٩٧. شذرات الذهب، ج ١، ص ٦٩. ٤٩٨. مقدمه ابن خلدون، ص ١٨١. ٤٩٩. مروج الذهب، ج ٣، ص ٧٧. ٥٠٠. تذکره الخواص، ص ٢٦٠. ٥٠١. كتاب الفتوح ج ٥ ص ٢٥٢ و ٥٠٢. ٥٠٢. كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٣٠٠؛ تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٣٨٨؛ تاريخ الخلفاء، ص ٢٠٨؛ البدايه و النهايه، ج ٨، ص ٢٥٤؛ كتاب الفتوح، ج ٥، ص ٢٥٢. ٥٠٣. تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٢٨٨. ٥٠٤. كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٣٠١؛ تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٢٥٢؛ البدايه و النهايه، ج ٨، ص ٢٠٩. ٥٠٥. رأس الحسين عليه السلام، ص ٢٠٧؛ الوصيه الكبرى، ص ٢٠٦. ٥٠٦. تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ٢٤١؛ الفتوح، ج ٥، ص ١٠ و ١١. ٥٠٧. كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٣٠٠؛ تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٣٨٨؛ تاريخ الخلفاء، ص ٢٠٨؛ البدايه و النهايه، ج ٨، ص ٢٥٤؛ كتاب الفتوح، ج ٥، ص ٢٥٢. ٥٠٨. تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٣٥٦؛ كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٢٩٨. ٥٠٩. كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٢٩٨. ٥١٠. تاريخ الخلفاء، ص ٢٠٨. ٥١١. تذکره الخواص، ص ٢٣٥. ٥١٢. منهاج السنه، ج ٢، ص ٢٢٦. ٥١٣. كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٣٠١؛ تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٢٥٢؛ البدايه و النهايه، ج ٨، ص ٢٠٩. ٥١٤. كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٢٩٨؛ تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٢٥٤. ٥١٥. سؤال فى يزيد و معاويه، ص ١٦. ٥١٦. الفتوح، ابن اعثم، مجلد ٣، جزء ٥، ص ١٨. ٥١٧. تاريخ دمشق، ج ١٤، ص ٢٠٨. ٥١٨. الفتوح، ابن اعثم، مجلد ٣، ج ٥، ص ٨٩. ٥١٩. تاريخ الخلفاء، ص ١٩٣. ٥٢٠. الفتوح، ابن اعثم، مجلد ٣، ج ٥، ص ١٣٥. ٥٢١. همان، ص ١٣٦. ٥٢٢. تذکره الخواص، ص ٢٩٠؛ مروج الذهب، ج ٣، ص ٦٧. ٥٢٣. تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ٢٤٢؛ مختصر تاريخ دمشق، ج ٢٨، ص ١٩. ٥٢٤. الفتوح، ابن اعثم، ج ٥، ص ١٥٠؛ مقتل الحسين، خوارزمى، ج ١، ص ١٤٠. ٥٢٥. منهاج السنه، ج ٤، ص ٥٧٥ و ٥٧٦. ٥٢٦. لسان العرب، ماده حرر. ٥٢٧. عيون الاخبار، ابن قتيبه، ج ١، ص ٢٣٨. ٥٢٨. تجارب الأمم، ج ٢، ص ٧٩. ٥٢٩. طبقات الكبرى، ج ٥، ص ١٠٦؛ تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٣٦٨. ٥٣٠. تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٣٦٨؛ عقد الفريد، ج ٥، ص ١٣٥. ٥٣١. الفتوح، ج ٣، ص ١٧٩. ٥٣٢. تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٣٦٨؛ البدايه و النهايه، ج ٦، ص ٢٣٣. ٥٣٣. همان. ٥٣٤. تاريخ الخلفاء، ص ٢٠٩. ٥٣٥. تاريخ ابن خلدون، ج ٢، ص ٣٧. ٥٣٦. مقتل ابى مخنف، ص ٢٠٠. ٥٣٧. نهايه الارب، ج ٦، ص ٢١٦. ٥٣٨. همان. ٥٣٩. المعارف، ص ٣٤٥. ٥٤٠. تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ٢٥٠؛ الامامه و السياسه، ج ١، ص ٢٠٦. ٥٤١. وفاء الوفاء، ج ١، ص ١٢٧. ٥٤٢. طبقات ابن سعد، ج ٥، ص ٤٧. ٥٤٣. همان؛ كامل ابن اثير، ج ٤، ص ١١١؛ تاريخ ابن خلدون، ج ٢، ص ٣٧. ٥٤٤. كامل ابن اثير، ج ٤، ص ١١٤؛ وفاء الوفاء، ج ١، ص ١٢٧. ٥٤٥. الامامه و السياسه، ج ٢، ص ٩؛ المحاسن و المساوى، ج ١، ص ٤٦. ٥٤٦. الفتوح، ج ٣، ص ١٧٩؛ طبقات ابن سعد، ج ٥، ص ١٧٦؛ كامل ابن اثير، ج ٤، ص ١١. ٥٤٧. الفتوح، ج ٣، ص ١٨٠. ٥٤٨. كامل ابن اثير، ج ٤، ص ١١٢؛ وفاء الوفاء، ج ١، ص ١٢٨. ٥٤٩. تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٣٧١؛ اخبار الطوال، ص ٣١٠. ٥٥٠. كامل ابن اثير، ج ٤، ص ٥٦. ٥٥١. تاريخ العرب، ج ١، ص ٢٤٨. ٥٥٢. اخبار الطوال، ص ٣١٠؛ كامل ابن اثير، ج ٤، ص ١١٢؛

الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۰. ۵۵۳) الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۱۱. ۵۵۴) طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۴۷. ۵۵۵) طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۴۸؛ الاعلام، ج ۴، ص ۲۳۴. ۵۵۶) الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۱۱؛ اخبار الطوال، ص ۳۱۰؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۹. ۵۵۷) وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۳۰. ۵۵۸) الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۲۰ و ۲۲۱. ۵۵۹) همان، ج ۲، ص ۱۰. ۵۶۰) الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۷. ۵۶۱) الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۱۰؛ الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۱؛ البدء و التاريخ، ج ۶، ص ۱۴؛ وفيات الاعیان، ج ۶، ص ۲۷۶؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹. ۵۶۲) کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۳. ۵۶۳) الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۱۵. ۵۶۴) اخبار الطوال، ص ۳۱۴. ۵۶۵) الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۲۰. ۵۶۶) همان، ج ۱، ص ۲۱۶؛ البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۲۴۲. ۵۶۷) تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۷ و ۳۸. ۵۶۸) الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۱۸. ۵۶۹) تذكرة الخواص، ص ۲۵۹ و ۲۶۰؛ البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۲۴۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۱۶. ۵۷۰) الفتوح، ج ۲، ص ۱۸۲. ۵۷۱) نهایة الارب، ج ۶، ص ۲۲۷. ۵۷۲) همان. ۵۷۳) المعارف، ص ۱۸۷. ۵۷۴) وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۳۳. ۵۷۵) نهایة الارب، ج ۶، ص ۲۲۷. ۵۷۶) حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۳۶۹. ۵۷۷) نسب قریش، ص ۳۸۴. ۵۷۸) منهاج السنه، ج ۴، ص ۵۷۷. ۵۷۹) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۱۶؛ البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۲۴۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۱ و ۳۸۲. ۵۸۰) الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۱۲؛ شذرات الذهب، ابن عماد حنبلی، ج ۱، ص ۲۸۷. ۵۸۱) تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹؛ اخبار مکه، ازرقی، ج ۱، ص ۲۰۲. ۵۸۲) تفسیر روح المعانی، ج ۲۶، ص ۷۳. ۵۸۳) مقدمه ابن خلدون، ص ۲۵۴. ۵۸۴) شرح عقائد نسفیه، ص ۱۸۱. ۵۸۵) رسائل جاحظ، ص ۲۹۸. ۵۸۶) الفتنة الكبرى، ج ۲، ص ۲۶۵. ۵۸۷) الوصیة الكبرى، ابن تیمیه، ص ۵. ۵۸۸) منهاج السنه، ج ۴، ص ۳۷ و ۳۸. ۵۸۹) منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۶. ۵۹۰) همان، ج ۷، ص ۲۶۰.

۶۱۹۵۹۱

۵۹۱) منهاج السنه، ج ۷، ص ۵۷ - ۵۹. ۵۹۲) منهاج السنه، ج ۴، ص ۳۹۳. ۵۹۳) تاریخ ابن عساکر، ج ۷، ص ۳۳۹؛ کفایة الطالب، ص ۱۷۳، باب ۳۸. ۵۹۴) مسند ابی یعلی، ج ۳، ص ۱۹۴، ح ۱۶۲۳؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۸. ۵۹۵) تاریخ ابن عساکر، ج ۱۲، ص ۳۷۰؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۳، ح ۳۲۹۷۰. ۵۹۶) تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۳۴۰، رقم ۴۴۴۷؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۳۸. ۵۹۷) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۰، ح ۴۶۷۴؛ الخصائص الكبرى، سیوطی، ج ۲، ص ۲۳۵. ۵۹۸) المعجم الكبير، ج ۱۰، ص ۹۱، ح ۱۰۰۵۴؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۳۸. ۵۹۹) مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۸؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۳۹۷، ح ۵۱۹. ۶۰۰) مناقب خوارزمی، ص ۱۷۵، ح ۲۱۲. ۶۰۱) تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۳۸؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۹۲، ح ۳۱۵۵۳. ۶۰۲) تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۲، ص ۳۶۷؛ البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۳۳۷. ۶۰۳) تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۳۹؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۰، ح ۳۶۳۶۱؛ الرياض النضرة، ج ۳، ص ۱۹۸. ۶۰۴) مسند احمد، ج ۷، ص ۵۳۷، ح ۲۶۶۵۷؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۲۴؛ المعجم الصغير، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۹۹۵؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۹۶، ح ۳۱۲۰۵. ۶۰۵) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۱۸۳، شرح خطبه ۲۸۳. ۶۰۶) منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۵۳. ۶۰۷) منهاج السنه، ج ۵، ص ۴۷. ۶۰۸) مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۰؛ خصائص نسائی، ص ۳۹؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۱. ۶۰۹) مشکل الآثار، ج ۱، ص ۳۵۱. ۶۱۰) منهاج السنه، ج ۸، ص ۲۳۸ - ۲۴۲. ۶۱۱) همان، ج ۴، ص ۱۳۰. ۶۱۲) همان، ج ۳، ص ۴۰۴. ۶۱۳) المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۸۰. ۶۱۴) تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۲۷۱ و ج ۸، ص ۲۸۰. ۶۱۵) تفسیر فخر رازی، ذیل آیه. ۶۱۶) تفسیر خازن، ذیل آیه. ۶۱۷) در المثنور، ذیل آیه. ۶۱۸) تاریخ ابی الفداء، ج ۳، ص ۱۱۵. ۶۱۹) مسند احمد، ج ۲، ص ۳۸۵؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۸۰.

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزارهای علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزارهای تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

